

کتابخانه  
مجلس شورای  
اسلامی

خطی

۱۷۱۹۱



کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب کتب ضروریه شرح فائده الی بنی بجا ریه  
مؤلف آقا میرزا محمد باقر کاشانی

مترجم

شماره قفسه ۱۷۱۹۱



جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب

۲۰۸۴۵۲

۱  
۲  
۳  
۴  
۵  
۶  
۷  
۸  
۹  
۱۰  
۱۱  
۱۲  
۱۳  
۱۴  
۱۵  
۱۶  
۱۷  
۱۸

۵۵۶

۱۱۰

۱۱۰



کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب کجهم ضروریہ شرح فاسک الکفیه سبازیه

مؤلف فاضل بن کاشف الدین محمد زری

مترجم

شماره قفسه ۱۷۱۹۱



جمهوری اسلامی ایران

سازمان اسناد و کتابخانه ملی

۲۰۸۴۵۲



۱۷۱۹۱  
۲۰۸۳۵۶







الحمد لله الذي جعل الدعاء في الصلوة  
 زين العابدين وخلفاء آل البيت  
 بامام الساجدين والصلوة على خير انبياء محمد  
 وغيره وعترته الائمة من ادم الدعاء مفتوحا بالاجابة  
 والقبول مطوعا بالاستجابة **وبعد** معكف  
 دعاكولي قاضي بن كاشف الدين محمد النيزي اعانه الله  
 بعهضة السهردي واعانه بلطفه الابدی درمکای که از شنبه  
 درگاه جهان پناه و پناه حقیقی و در شرف تحقیق هر چه در مورد بود  
 بجای پس از آن درگاه شرف شهابه بستان کرد بان  
 استان از شرف شهابه منوره علیه حضرت امام النقیه و عیوب  
 الحاشین علی بن موسی الرضا علیه السلام ابها و است  
 انکار سره دیده امان و قبله قبل سید شرف از بکای و بیان

سکون  
 اقتدر بر پی  
 میگرد  
 افغانه برادران  
 علف شهابه  
 سوزان

این دادی مقدس با فائز رسید که شرح بسطی بر او کرده  
 طبعه زبور اهل بیت عصمت صلوات الله علیه چون بخت  
 بلند رفت علی تولید مشتمل بر تحقیقات و احوال و صفات  
 شایسته که افکار را فایده علم مستعدی از ادراک نکته از  
 عاید زحمت و امان نامی علم حکما شایسته از وصول خبر  
 کنش فایده و فایده چون مقصود اصلی این بود که طبعات  
 امام از خواص و عوام از فیض آن مستمع و بهره مند گردید  
 ثواب آن روزگار و خنده اگر شرف اقدس علی  
 و اصل و لاحق کرد در بارین منتجی از این راه نشانی  
 بر بلند صفات نشان فارسی ببارت و وضوح نقل  
 صفه شریفین از قم زینت و بهت اخلاصش را کردید  
 ظهور روی دوم دولت ابد چون دست زینت روزگار  
 اخلاص خدمت خود ساخته بجزوه منور و موعود کردید  
 و آثار خسته نورش را شرف مجلس شریف است و بهر  
 محفل کردن ساس شاه مجاهد لایک سپاه نظر لطیف که  
 جهان در جهان پناه شاهنشاه عالم فرمان فرمای اعظم بران  
 اورنگ ظل الهی و مورد عنایات نامتناهی خلد و دمان



از پیش چشم جهان گیتی را این منتهای مصلک بر اجرام  
مقصود مقصد دور روزی سعادت اندک آغوش  
سلسله عدالت انصاف جوهر تیغ ظلم زدایی و انصاف  
مکر دایره سلطنت و اجمال برای ارباب فضل و کمال  
کف بخش معر سوره الرحمن و ذات کاملش موضوع  
معنی اِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالْعَدْلِ وَالْأَخْبَارِ برای  
عدالت است تعدی کوتاه و حکمی و اعتراف اقبال  
خبر بنده استاده بدرگاه سایه بخشش که شخص خط  
پوشی و منی رفتش افر کوه آیین حرف نه بخشش قطره  
جودش و یانوالی در شش بخشش اگر کوه بار بار در عالم  
شرح خوبی را کشتو بخشش دواج او امر الهی ابوقحمان در این  
تاج نثار اغار از عقل جولای بوالا خبری نیست که نظر آن  
و با بجا آمدن در برگ خوشمندی در نو رسیدگی نخل برین  
عرفان و ایمان سستی شان جهان بخش فریدون فرناویانی  
دشمن غلبش مغرابت جهان نوز و لطفش بهر است  
عالم او زین سلسله علیه مصطفویه و مشعل را در خوشه  
دولت صفویه مروج مذهب حق بر آینه انصاف غلام بک

امیر المومنین حیدر مظهر قدرت یزدان و عمر سبط  
امن و ایمان ملاذ اطمینان مصلحتین ذوی الاقدار و  
معدن انجم حواقرین علی مقصد اراغی انبیا طاهرین شرفا و  
عزیزان اعظم الحوائجین حبیب و نسب الشان بن السلطان و حق  
بن ناقان قاسم الکفوه و اصحاب الایمان و القیاس ابو المظفر  
**شاه عباس** الصفوی الموصوفی الحسینی بهادر خان خلد الله  
لکه ابروی بی بجارالتابید فکر کرد نمید امید کمال بخشش  
جهان کرم و عافیتش جویم پذیر بوده از برکات صاحب حق و قانی  
رتبه بجا نداری از نفع و اعادی دولت ابد و بخشش از رحمت  
نیم از نفع و برکتند بهیاس منظریت انظار کیمیا از شایسته  
طلی الهی مقبول طبع طمان نخر که از مشمول اصلاح توفیق  
سبحان روزگار را با التبی و عمره الایمان **بدین** اخلاف  
نموده اند متاخرین از علماء و اصحابان الله علیهم جمیع السلام  
راوی این هیئت کاسه باین سخن مشهور کرده و اول و این کلام  
مذکور است حدثنا السيد الاجل بحال بحال  
چیز شخص این از حضرت استادی و من الیه فی العلم  
الشرفه استادی شیخ بهاء الله و الدین محمد طاب



در وقتیکه صحیفه کما مر از ایشان مخفی بود می نمودیم استماع شد  
این بود که راوی محمد بن سکونت از ثقات علماء  
امامیه و بزرگان ایشان می نمودند که از معاشی باقی ما  
چنین می رسیدند و بعضی از علماء و معاصره را در آنجا  
می نمود که راوی این نسخه صحیفه عمید الروا است اسم او  
عابد است که از بزرگان علماء و معاصره است و در آن تحقیق کرده  
سخ پیمان است با ما میسر و بعضی از علماء و معاصره را در آنجا  
و مکان آن فاضل می دانند که راوی این نسخه صحیفه محمد بن  
نور الله مضجوعی می نماید و میگوید که این نسخه است که از حضرت  
استاد می نامی نقل نمودم حدیث السید کا جمل کلم الله  
بهاء الشرف ابو الحسن محمد بن الحسن بن احمد بن  
علی بن محمد بن عبد الله بن محمد بن علی بن العباس بن محمد بن  
سید عالم حدیث در آنست که از راوی نقل کرده و در آن حدیث  
غالب حدیث را در آنجا می گویند که راوی حدیث را از  
شیخ و استاد خود که درین مقام بهاء الشرف است شنیده  
و این طریقی که استماع خود حدیث و دعا را خواندند تا که در استماع نماید  
بهتر است در ضبط حدیث و دعا را از بزرگان و معاصره یا از اکثر  
اصحاب حدیث و آن احتمال که حدیث را اطلاق کنند نزد ایشان

صحیفه

صحیفه

برای که راوی این حدیث را خوانده باشد و تواتر  
استماع نموده باشد بسیار بعید است پس سخن کلام  
آنست که حدیث کرد با ما و محبت با مثل که در سید زکریا  
ستاره دین که موجب روشنی دینست یا از معاصره  
از و معلوم می توان کرد چنانچه در آنجا می گویند که  
معلوم می کنند بهاء الشرف که این لقب است ابو الحسن  
این کسیت است محمد بن حسن بن احمد بن علی بن محمد بن  
عمر بن محمد بن علی بن حسین که از نسل حضرت امیر المومنین  
علی بن ابی طالب علیه افضل الصلوة و التسلیم و از اولاد  
حضرت امام الثقلین ابی عبد الله الحسین علیه الصلوة  
و السلام است حدیثی که بهاء الشرف می گویند  
**و باید دانست** که روایت این صحیفه کما مر از حضرت امام  
الساجدین علی بن زین العابدین مشهور است  
بچندین مختلف بلکه نزدیک است که دعوی تواتر  
نمودند و از کلام این شهر آشوب ظاهر میشود که صحیفه  
کما مر را در آنجا اهل بیت می شنیدند و از کلام نجاشی ظاهر میشود  
که مشهور بوده است متوکل باین که این دعا صحیفه را از ایشان

صحیفه







الطائفة شيخ جعفر طوسي طالب نزه در کتاب ابو الفضل را مدح کرده است  
 با کمال بسیار و ایت کرده است و حافظ خوبی داشته است و این  
 و چون ملا فخر نوده است که ابن غضنیری ابو الفضل را ضعیف  
 شمرده است و شیخ ابو جعفر طوسی او را مدح نوده است بکتاب در قسم  
 حسین داخل کرده است و بکتاب در قسم جرجین و علماء و رجال ابو  
 عبد الله را نقد کرده است یعنی گفت شیخ ابو عبد الله که شنیده ام این  
 صحیفه را در ابان روایت را چون بخواند بدین شرح است که ابو  
 محمد بن محمد بن عبد الغفر عکبری که مشغول آن بوده است که کو امان  
 عادل او را از آن ان فاسق امتیاز پیدا و روپا بیکریه است  
 که خدای تعالی او را رحمت کند و من شنیده ام که آن ابو ضریر  
 روایت میکرد این صحیفه را روایت را از ابو الفضل بن محمد بن  
 عبد الله شیبانی و او میگفت که شنیده ام این را از شریف ابو عبد الله  
 جعفر بن محمد بن جعفر بن حسن بن جعفر بن حسن بن شیخ ابی امام حسن بن علی بن  
 بن ابراهیم بن عثمان بن ابی طالب علیه السلام قال حدثنا عبد الله  
 بن عمر بن الخطاب الزيات سبعة خمسين سنة  
 ساسكين قال حدثني خالي عن النعمان الاعلم  
 ابن عبد الله بن عمر در کتب جلال مذکور است یعنی شنیده ام این را  
 از عبد الله بن عمر خطاب زیت زوش در سال ولایت حضرت

الصلوة

این کتاب در کتاب  
 جعفر بن محمد بن جعفر  
 بن جعفر بن حسن بن جعفر  
 بن حسن بن شیخ ابی امام  
 حسن بن علی بن ابی طالب  
 علیه السلام

از خبر که او میگفت که شنیده ام این را از ابی الوالی فیروز علی بن نضر که  
 لب بالایی از کاشان بود و چون مسلم کسی را گویند که لب بالایی او کاشان  
 باشد و آن کسی را گویند که لب پایین او کاشان باشد باید  
 دانست که چون میان تاریخ روایت شیخ سعید ابو عبد الله  
 که سال با نقد و شتر زده بوده است از خبر فیروز و تاریخ زود است  
 از عبد الله بن عمر که سال روایت و شصت و پنج بوده است  
 از خبر روایت و عجاه یک سال است تخمینا و بیکریه است  
 و روایت شیخ سعید و عبد الله بن عمر و سطر اند که یکی شیخ  
 صدوق است و یکی ابو الفضل و یکی شریف ابو عبد الله  
 و ظاهر است که این را او میگوید که را دیده باشند  
 پس این حدیث با اصطلاح اهل حدیث عالی سند باشد  
 و حدیث یکسانند زده علماء حدیث بغایت معتبر است  
 و دلیل از او در حدیث فیروز بیان کرده ایم قال حدثني  
 عميد بن موكل الثقفي الكوفي عن ابيه موكل بن عمرو  
 قال القيت بحضرة بن زيد بن علي عليه السلام وهو  
 منقح جده الى اخر اسنان عمر بن ابي ركن بن مال مذکور است  
 و آنچه از کلام نجاشی و شیخ ابو جعفر طوسی در کتاب فهرست ظاهر شود



اینست که راوی صحیفه جده متوکل بن عمر بن متوکل است  
 و اسم متوکل بن هارون مذکور نیست تا بحکم  
 ظاهر بیان این عبارت فدرست صحیفه و عبارت  
 بخاشی و فدرست نشان است و می توان عذر  
 گفت که شاید هارون جده اعلی متوکل باشد زیرا پیش  
 چه پسر است که در میان عرب فرزند و اجدادش نسبت  
 میدهند مثل ابن بابویه که بابویه جده اجداد بوده است  
 و بیان علی و خلافت است که حضرت امام الشاه جعفر بن  
 زین العابدین علیه الصلوٰه والسلام ابا علی اکبر است  
 چنانچه شیخ مفید و شیخ شهید طاب ثراه اجماع کرده اند  
 یا علی اصغر است چنانچه ابن ابی عمیر و غیره است و در اصل شیخ  
 علی اکبر است و قول اول اصح است یعنی گفت علی بن عثمان  
 که شنیدم از عمر بن متوکل ثقیفی بنی اجدادش متوکل بن هارون  
 که گفت ملاقات کردم یکی بن زید بن امام زین العابدین علیه السلام  
 را در حالتی که متوجه خراسان بود و باید بداند که چون زید را  
 زین العابدین علیه السلام در کوفه اولاً خروج کرد مطیع او خروج

جایی  
 بنی هاشم

بنی هاشم  
 زید بن ابی عمیر  
 بنی هاشم

آن نبود که خود امام شود بلکه طلبش این بود که چون زید را  
 دفع کند امامت را با امام زمان امام محمد باقر علیه السلام  
 باز کند و از این جهت زید در احادیث معتبره بسیار است  
 باین مضمون اما زید الهادی را در حضرت امام الجواد علیه السلام  
 علی بن موسی الرضا علیه السلام و غیره و چون در بعضی خروج کرد و بطل  
 بوده این نزد حدیث معتبره وارد شده و مستیان همان کسی  
 دارند که زید نیز بر باطل بود و محمد شریانی صاحب کتاب  
 تلخیص حرمین می گوید است بعضی کاتبان در مذمت زید افضل  
 کرده است و بران اعتقاد نیست و یکی بن زید نیز بعد از  
 قتل پدر بر سران آمده است و در آنجا خروج کرده او را زید  
 زاده مقتول ساخته و بعد شریف او الحال در قریه افرای  
 طلوس که از امای می میگرفتند فوت و ازین روایت  
 منقول در صحیفه کماله ظاهر میشود که او نیز امامت را بجهت  
 مستحقان از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیهم چنان  
 میخواست است زیرا جهت خود اما بعد از آنکه بن الحسن و ولدان  
 او محمد و ابی اسیم که خروج کردند و اسمشان بعد از ظاهر شود  
 درین کتاب ظاهر اینجا نیز حدیث منقول از کتاب کانی مستفاد



بیشتر خلافت را بکشت خود بنواسته اند بکشت ائمه  
علیهم السلام قلت علی فقال لی بنی این اقلبت  
قلت من ارجع فسا لی عن اهلها وبنی عبد المکر  
بنیته واخلی السوال عن جعفر علی السلام  
و زنجوی بنی و بنی بنی و بنی بنی و بنی بنی  
پس اگر کسی می خواهد باشد یعنی مباله ذکر یکی از سوال و تقاضا  
جزئیات احوال حضرت امام جعفر علیه السلام چه احتیاجی  
استقصا است چنانچه در حدیث مروی از بنی بنی علیه السلام  
دارد است است اسقوا الشراوب واعفوا الی و کذا  
ثلاث صلوات علیهم یعنی بیش از سه بار یا بعد از هر چه در آن است  
در پیش الکر ازید و شباهت بر یهود هم رسانید و این حدیث  
بعضی از محدثین با جوشخ شریف طاب ثراه استناد کرده است که  
تر کشیدن این حرام است چنانچه شریف است و اگر کسی می خواهد  
یکی بعد از آن امام جعفر صادق علیه السلام استناد کرده ظاهر نیست  
بلکه سوال را اینچنان که از مردم یعنی توکل گفت پس سلام  
بر کسی پس گفت یکی که از کجای ای گفتم از ج پس سوال کرد  
از اهل خانه و فرزندان و بنی او و مدینه و از خلیفه احوال  
امام جعفر صادق علیه السلام بسیار پرسید و در آن باب

صالح  
در حدیثی که در این باب است  
در حدیثی که در این باب است

فان خیر من خیر و خیر من خیر و خیر من خیر  
پس گفت علی علیه السلام فقال لی قد کان علی بنی  
بنی علی اشأ علی بنی بنی بنی بنی بنی بنی بنی  
سوال و مالد الم بنی بنی بنی بنی بنی بنی بنی  
گفت که پرسیدم که از بنی بنی بنی بنی بنی بنی بنی  
انوام او که اندوه نام او اندوه بنی بنی بنی بنی بنی بنی  
پس گفت بنی بنی بنی بنی بنی بنی بنی بنی بنی بنی  
که در پی این که ترک خروج کند و بنی بنی بنی بنی بنی بنی  
کند و از غیر مدینه بیرون رود و کار او بی پرسد و بی پرسد  
هر شب بیشتر در این چهار است مستحق و بیشتر مستحق  
میگویند که در بنی بنی بنی بنی بنی بنی بنی بنی بنی  
چنانچه خلافت را بکشت ائمه بنی بنی بنی بنی بنی بنی  
است بکشت بنی بنی بنی بنی بنی بنی بنی بنی بنی بنی  
که در بنی بنی بنی بنی بنی بنی بنی بنی بنی بنی بنی  
جعفر بنی بنی بنی بنی بنی بنی بنی بنی بنی بنی بنی  
یاد که بنی بنی بنی بنی بنی بنی بنی بنی بنی بنی بنی  
قلت جعلت فداک ما احب ان استقبلک  
یا سمعت من قال یا ابا المودت تخوفی حاب ما سمعت  
پس گفت یکی بنی بنی بنی بنی بنی بنی بنی بنی بنی بنی

در حدیثی که در این باب است



صالح علیه السلام را گفتم ای کاش می آید بشنیدم از آنکه  
از احوال من خبری ذکر میکرد و خبر ده مرا گفتم من این را نمی شنوم و دست  
نیدادم که تو را بگویم آنچه شنیده ام از اراکام است  
پس گفت ای ایام که بر سرش را بر او نهاده اند شنیدم آن  
فقلت سمعته يقول انك تقتل وتصلح قاتل  
اولك وصله فقيد وجبه قال يا محمد ان شاء  
الله يثبت وعده ام الكتاب بايد دانست که آنچه می آید از آن  
عده خبر چون هر کسی طاعت کرده اند جناب مندرست  
در کتابت یکی کتاب که در اوقات که بر تو می خوانند میکنند  
و آنچه بخوانند اثبات میکنند یکی ام الکتاب است که در این محو  
اثبات نیست و ظاهر همین ام الکتاب در آن کابین بود  
نیز میکنند و کابین بجا می بین که هر حادثه در بطی و یا بیسی  
سود است و بعضی کان میکنند که همین منول را بطی و یا بیسی  
اگر خرج می میکنند و در غیر این ابرار هم حدیث مقبری از  
عبد الله این مکان روایت میکنند که او از امام جعفر صادق  
علیه السلام روایت میکند که از آن حدیث ظاهر میشود که کتاب  
محو و اثبات همین کسان نزدیک است و آسمان که بگوید  
باشد فلک قرأت یعنی متوکل میگردد پس گفتم ای ایام که بر سرش را  
امام جعفر صادق علیه السلام که بگوید بدین معنی که اگر کسی بگوید

این را از امام جعفر صادق علیه السلام روایت میکنند

و ترابر در این برزند چنانچه بدین پرت نهید را گفتم و در آن  
از مدیس شیر یافت و یک یکی در آن ایام که در آن ایام که در آن  
ما یسأله و یثبته و یثبت ام الکتاب یعنی هر کس که در آن  
تکلیف آنچه را بخواند ام الکتاب که محو است در روی بایستد و در آن  
ظاهر مقصود یکی است که شاید که گشتن من در در آن  
من و کتاب محو اثبات باشد در ام الکتاب پس می خوانند  
بايد يا منوكل ان الله يثبت هذه الامور و جعل  
لنا العلم واليقين فجعلنا و جعل بنو عينا بالعلم  
و حسن فقلت جعلت فداك اي ايها الناس ان الله عز وجل  
علمك جعفر عليه السلام اميل منكم اليك و الي خلقك  
فقال ان عبيد الله يحبونك و ان الله جعفر عليه السلام  
دعوا الناس الى الطيرة و الحق عونا هم الى الموت  
یعنی ای متوکل برستی که خدا می بگوید موت را و این خلقت  
و ایمانست را با و قرار داد از برای مسلم و مشرک پس هر که  
شده از برای ما و از برای خودی را همین علم را و متوکل میگردد  
پس گفتم چنانچه که ندای تو شود من می بینم مردم را که بگوید  
عموی تو امام جعفر صادق علیه السلام را بدین تراندازانکه

این را از امام جعفر صادق علیه السلام روایت میکنند

این را از امام جعفر صادق علیه السلام روایت میکنند

فرمان



بتو پدر تو زید را پس گفت عمو بن امام محمد  
 باقر علیه السلام بن علی علیه السلام پدر امام جعفر علیه السلام  
 را از ائمه میفرستند و ما خلق را بر آن رکنه بشن  
 میخوانیم نقلت یا بن رسول الله احسن اعلم ام  
 انتم فاطمات الی الاصل عایتا شریفه رفع راسه  
 و قال کنا له علم غیر انهم یعلمون کل ما نقله  
 و لا تعلم کل ما یعلمون اطراف بینی سر در پیش کلک  
 و بی بینی زن طریل است یعنی سر کفتم به بجای ای فرزند  
 پیغمبر جذری تعالی با عمو و پسران عمو شما علم از  
 از شما یا شما علمدار ایشان پس در زمان طریل  
 بجای سر در پیش افکند و جدا بنده او یا بجبهه  
 تقیبه یا بجبهه اظهار الله ما را چه حد است که  
 طرف نسبت حضرت امام محمد باقر و امام جعفر  
 صادق علیه السلام شوم پس بجای سر بردار است و گفت  
 ما و پسران عمو ما همه علم داریم اما اینان علم دارند

آنچه ما علم داریم و نمیدانیم اما چه اینان میدانند  
 کی البت من این بجای شایسته گفت نعم قال ازین فاجرت  
 البید و جوطا من العلم و اخرجت له دعا املاه  
 علی ابو عبد الله علیه السلام و حدیثی انک یا محمد بن علی  
 علیه السلام املاه علیه و اخبره انه من دعاء  
 ابيه علی بن الحسین علیه السلام من دعاء الصحیفه  
 الکامله در نسخهای اصل املاه بالفت از املاه از آن  
 مضاعف است لام دوم را با الف قب کرده اند چنانچه  
 در مضاعف بسیار میکنند مانند تطبی که در اصل تطبیق  
 بوده است و در نسخ این را در پس آنکه به تقدیر لام  
 الماء یعنی پس گفت بجای من که یا نوشتی از پیش من  
 چیزی که کفتم بگفت نبای من آنرا پس بر آنکه به تقدیر لام  
 نوشتند که از امام جعفر علیه السلام گرفته بودیم که در آنجا  
 علما بودند بدون آوردن از برای بجای علی که بجبهه من املاه  
 بود ابو عبد الله علیه السلام یعنی خوانده بود آنرا و من نوشتم  
 و برین نقل که امام جعفر که پیش امام محمد باقر علیه السلام  
 این دعا را بخواند او را ماکوه است و خبر داده که این دعا را بدو  
 علی بن الحسین علیه السلام از دعا صحیفه کماله نظر فرمود



یعنی حتی آنی علی آنچه و قال لی تأذن فی نسخه فقلت یا بن  
رسول الله استأذن منها هو عنکم فقال اما لا یجوز  
إلّا بحضرة من الدماء الکامل فما حفظه الی  
آجیه وان ابی صافی بصرها و منعها غیرها  
یعنی پس نظر کردیم برین دعای که بر او آورده بودیم تا آنکه  
با خود دعا رسانید نظر را و گفت من ایما خصمید بی که  
این دعا را بجز خود بنویسم پس گفتیم ای فرزند رسول خدا صلی  
آلای تو خصم میگیری در نوشتن دعا یا که اصل او از نزد  
شماست و بما رسید پس محو گفت هر آینه بر آن ای  
پسوی تو حقیقه از دعا کامل که حفظ کرده بودی بدرست  
بدرست سودش وصیت کرده بودی بدرست حفظ این  
و ندانم آن غیر حق و امانت قال علیه السلام فقلت  
الله فقلت رأسه و قلت له و الله یا بن رسول الله  
ای لا بد من الله عینک و طاعتکم و ای لا جوار ان یسعد  
فی جمیع و محالی بولا یتکم فذی صحیفی الی دفعها  
الی السلام کاذمعه یعنی رعایت کرد غیر بن متوکل که  
بدرست متوکل گفت که پس که بنویسم سوی بجزی و پس از او  
و گفتیم بجزی که ای فرزند خدا ای تمام بدرستی که اطاعتی

نسخه

نسخه

سیکم بدو بی شما ای و بی را در بر خود داخل میدانم  
و این دعا را که خداوند تعالی را سعاد و بد در جبهه و در  
بسیب و سی شما پس انداختی بجزی که ادا ده بودم  
یعنی بجزی که بر او بود و قال علیه السلام فقلت یا بن  
حسن و اعرض علی لعلی احفظه فانی کنت اطلبه  
من حسن حفظه الله فیمنع عینه قال متوکل  
فندمت علی ما فعلت و کذا دریا صنع و لکن  
ابو عبد الله علیه السلام تقدم الی الادفعه الی احد  
و کنت یحیی بن کثیر میگوید که بنویس این دعا را از بنی  
بخط خود بنویس که عمر کن تا بر من شاید که حفظ کند این دعا را  
پس بدستی که بودم من این دعا را بنویسم از امام جعفر علیه  
که بنویسند او را نگذاشت پس بنویسد و منع میکرد از این دعا  
و گفت متوکل پس بنویسد بنده بر آنچه کرده بودم از دین  
این دعا بجزی ندانستم که چه کنم و بنویس ابو عبد الله علیه  
که این دعا را بر من داده با اقرار بر بی بی نموده با کمال بجزی  
بجزی ندانم و ظاهر هر دو از احد شخصی با که اهل بیت بودند  
و محافظت این دعا داشته باشند چون متوکل از بی شنید  
که امام جعفر علیه السلام این دعا را بجزی نداده است که کرد که  
از حق مال او عیب نموده ما نیز دعا بعبیه فاج

نسخه



**بها صفة** مقلد محذوفه **فقط العالم**  
قبله **وكل من فقهه** **فقط العالم** **فقط العالم**  
**ووصفها على عينيها** **وأمها على وجهه عينية**  
**بفتح عين** **فقط العالم** **فقط العالم** **فقط العالم**  
**ميكند از عيني** **فقط العالم** **فقط العالم** **فقط العالم**  
**از انجا صفة** **فقط العالم** **فقط العالم** **فقط العالم**  
**وغيره** **فقط العالم** **فقط العالم** **فقط العالم**  
**آنها** **فقط العالم** **فقط العالم** **فقط العالم**  
**وغيره** **فقط العالم** **فقط العالم** **فقط العالم**  
**من قول** **فقط العالم** **فقط العالم** **فقط العالم**  
**اليك** **فقط العالم** **فقط العالم** **فقط العالم**  
**حق** **فقط العالم** **فقط العالم** **فقط العالم**  
**ان** **فقط العالم** **فقط العالم** **فقط العالم**  
**و** **فقط العالم** **فقط العالم** **فقط العالم**  
**كفنيها** **فقط العالم** **فقط العالم** **فقط العالم**  
**مفتوحه** **فقط العالم** **فقط العالم** **فقط العالم**  
**اصل** **فقط العالم** **فقط العالم** **فقط العالم**  
**معاورد** **فقط العالم** **فقط العالم** **فقط العالم**  
**كسوا** **فقط العالم** **فقط العالم** **فقط العالم**

بها صفة

**بها صفة** **فقط العالم** **فقط العالم** **فقط العالم**  
**قبله** **فقط العالم** **فقط العالم** **فقط العالم**  
**ووصفها** **فقط العالم** **فقط العالم** **فقط العالم**  
**بفتح عين** **فقط العالم** **فقط العالم** **فقط العالم**  
**ميكند از عيني** **فقط العالم** **فقط العالم** **فقط العالم**  
**از انجا صفة** **فقط العالم** **فقط العالم** **فقط العالم**  
**وغيره** **فقط العالم** **فقط العالم** **فقط العالم**  
**آنها** **فقط العالم** **فقط العالم** **فقط العالم**  
**وغيره** **فقط العالم** **فقط العالم** **فقط العالم**  
**من قول** **فقط العالم** **فقط العالم** **فقط العالم**  
**اليك** **فقط العالم** **فقط العالم** **فقط العالم**  
**حق** **فقط العالم** **فقط العالم** **فقط العالم**  
**ان** **فقط العالم** **فقط العالم** **فقط العالم**  
**و** **فقط العالم** **فقط العالم** **فقط العالم**  
**كفنيها** **فقط العالم** **فقط العالم** **فقط العالم**  
**مفتوحه** **فقط العالم** **فقط العالم** **فقط العالم**  
**اصل** **فقط العالم** **فقط العالم** **فقط العالم**  
**معاورد** **فقط العالم** **فقط العالم** **فقط العالم**  
**كسوا** **فقط العالم** **فقط العالم** **فقط العالم**

الذي



فیکتمو بکسرتا نيزوار شده و رجا آن منور شده که خواهد  
با حاره و ريخته که کشته شد فاذا افعى الله ريخته را  
هو كاه الغوى لا هو فاني في المانده لي عذله حتى  
توصلها الي النبي محمد و إبراهيم النبي صلى الله عليه  
بن الحسن بن علي عليه السلام فابقيها الفاعله  
في هذا الامر بغيري يعني پس هرگاه وضاقت كنند  
خداي تعالي ارا من د امر خداست قوم اخذ خداي تعالي  
قضا و تقدير كرده است پس اين صحيحه مانده است  
از اين نذر تا اگر برساند برده بر عوي حتى  
ابراهيم پيران عبدالله بن حسن شفي بن علي بن  
بن علي بن ابي طالب افضل الصلوة و التسلية برده  
که اين دو پسر عوي قيام خواهد بود در مقابل بسند  
فوت من بدانکه از ظاهر عبارت عوي و از عبارت  
بعد از اينکه حضرت امام جعفر عليه السلام محمد و ابراهيم  
سيکوي چنين ظاهر ميشود که محمد و ابراهيم در شرح  
عوي ميشوند و اينکه طراست را بحت خود نميگردد  
اذا چون ملاحظه شود کتاب حجه از کتاب کافي که از  
مؤلفان اسلام محمد بن يعقوب کليني و غير الله  
مصحف ادرياي کفصل بيان حق و باطل در ايات

نسخه

باب في بيان حجه و باطل

در اين باب بيان نموده ظاهر ميشود که اهل سوره ادر  
بر حسن بن امام حسن عليه السلام و پسر او محمد و ابراهيم  
خروج با حضرت امام جعفر صادق عليه السلام و آنکه  
خلافت را بجهت خود ميخواستند پس بن علي بن  
که مراد از قيام ايشان بجاي عوي مطلق قيام ظاهر  
باشند در ساير عقايد و مراتب اخلاص و ايمان  
معصومين صلوات الله عليهم حين قال الميرزا  
فقبضت الصحيفة فلما قبل النبي بن زيد  
للادبنة فلقيت ابا جعفر عليه السلام فمدنيته  
الحديث عوي في كتابي و اشتد جند به و قال  
رحمه الله بن عوي فلقته بابيه و اجداده و الله  
يا حوكل ما منعني من دفع الدعاء اليه الا ان  
خافه على صحيفة ابيه و ابن الصحيفة فقلت  
علي بن محمد و قال هذا والله خط عوي زيد  
و دعاء بجاي علي بن الحسين عليهما السلام  
و بعد بفتح و ابراهيم اندوست يعني که زکرياء که برتر  
از عوي و چون کشته شد عوي بن زيد رفته بجانب مدینه

نسخه



و ملاقات کرد حضرت امام محمد باقر علیه السلام را و این اخبار را  
 با تمام بر سپید حدیث با امام علیه السلام نقل کردیم از پیغمبر امام  
 علیه السلام گریسته حزن و اندوه او این خبر بسیار شد  
 یافت و گفت چه ای تو با من و زود پیرم می و او او را با او  
 طی می زد و آمد ای سحر که گشت که در روز اذان این دعا  
 ضعیفه که پیغمبر آن خبری که پیغمبر خدایت بود را از حضرت  
 محبت پیر شد آن خبر این بود که سبادت پیغمبر  
 و ایشان آنرا پیغمبر شده و پیغمبر خود دیگر کنند ای سحر  
 کجاست ضعیفه پیغمبر پس گفتم ضعیفه این است پس گشت و آنرا  
 در پیش و گفت و گفت که این ضعیفه خط می نویسد  
 و دعا می بخشد برای بر بالین علی است سر مال  
لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ  
وَعَلَى خَلْقِهِ وَتَوَكَّلْ عَلَيْهِ إِنَّهُ يَكْفِيكَ ضَعْفَهُ  
كَأَنَّهَا الضَّعِيفَةُ الَّتِي دَفَعَهَا إِلَى عَجْزِي  
مَقْبَلَهَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ وَدَفَعَهَا إِلَى عَجْزِهِ  
وَمَا لَكَ حَذَا خَطَايَايَ وَأَمْلَأَ جَدِّي عَذَابِي  
بِئْسَ مَقْلُوبٌ بَابِي رَسُوْلُ اللَّهِ  
رَأَيْتَ إِنْ أَعْرَضَ عَنْهَا  
سَعَى حَبِيبَتُهُ نَبِيٍّ وَجِيٍّ فَأَذِنَ لِي فِي ذَلِكَ

بهر که در دست نداشت  
 محمد باقر علیه السلام و حدیث  
 بهر که در دست نداشت

پس حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بود که این خبر را از پدر  
 که بعد از امام علی علیه السلام بود و امام جعفر صادق علیه السلام  
 علیه السلام نقل شد و فرمود که این خبر را از پیغمبر امام  
 علیه السلام شنیدم و مکان باطل ایشان این بود که اسعیل در  
 حیره است و در آسمان است و حدیث بدان که پیغمبر است  
 در شان او آمده شدن یعنی امامت او منقوح شد و امامت  
 پیغمبر امام موسی کاظم علیه السلام قرار یافت و شنیدای امام  
 کان یکند که با پیغمبر نیست نه پیغمبر است نه پیغمبر است  
 بر فرقه ناجیه شیعه ای می شنید که هرگاه با اهل حق می شنید  
 در راه امامت اسعیل بداند و امامت با امام موسی علیه السلام  
 منتفی گشت لایق می باشد که در آنجا در افاضل می بینان شود  
 و این باطل با اهل حق و علم را از راه علم پیغمبر می شنید  
 که با پیغمبر است نه پیغمبر است نه پیغمبر است و در کتاب  
 این بابیه و در کتاب مبین اخبار را از راه و دیگر کتاب  
 اساویت در باب بدانند که در دست و در دست آن علماء  
 ناجیه ای می شنید که خطای نیست و تشییع می فرارای  
 در آخر کتاب محصل شیعه را در بد کرده است معقول  
 و آنچه حضرت افضل العلماء المتقین و المناجین  
 اید العالمین خواججه فی الدین محمد طوسی قدس الله  
 روحه و نور مجید در نقد محصل است که چنین گشت

شیعه پیغمبر است



در بدو واقع شده در راه اسمعیل و دیگر سید بنی و  
نشده است از تتبع ایشان بقیات مستبعد است  
چون در کتاب حدیث علماء و ارضاء الله علیه السلام  
بنا بسیار مذکور است و تفصیل این را در حاشیه  
کتاب کافی ذکر کرده ایم یعنی یک گفت امام جعفر صادق  
علیه السلام بر پسرش اسمعیل برخیز ای اسمعیل  
پیاور نزد من آن دعا را که امر کردم ترا حفظ نگاه  
داشتی آن پس برخواست اسمعیل پس بر پدر  
و آورد صحیفه را که گویا همان صحیفه بود که داده بود  
بنی یحیی بن زید پس امام جعفر علیه السلام آن صحیفه را  
بوسیدیم و بر پیرم خود گذاشتیم و گفت این خط یاد  
و ابلاغ جد من امام زین العابدین علیه السلام در حضور  
پس گفت ای فرزندان خدای تعالی اگر صلاح میدانی که  
مقابل کنیم این صحیفه را با صحیفه زید خست در این  
داد و درین مقابله و قال فبیدر اینک لذلک اهلا  
فقطرت و اذا اهلا امر را جد و پدر او احمد بن حنبل  
مینما بخالف ما فی الصحیفه الاخری ثم استاذ

اما عبد الله علیه السلام فی دفع الصحیفه الی بنی یحیی  
بالحسن فقال ان الله یامرکم ان تؤدوا  
الامانات الی أهلها نعم فادفعها الیهم  
یعنی گفت امام جعفر علیه السلام ای توکل بر من و یحیی  
این مقابل مستحق دانی این معنی پس نظر کردم بر  
صحیفه یکی بودند و اختلاف نداشتند و یک نفر در  
صحیفه دیدیم که مخالف با سند با آن صحیفه دیگر نیست  
طلبدیم از امام جعفر علیه السلام دفع صحیفه یحیی بن حنبل  
و او ایستاد پس از عبد الله بن الحسن که یحیی غارش نموده  
بود که ایشان رسانیم پس امام جعفر علیه السلام آن ایستاد  
خود آمد اینک الله یامرکم ان تؤدوا الامانات  
الی أهلها یعنی پدری که خدای تعالی امر میکند شما را که  
آن را با اهل آن برسانید گفت بلی برسان این صحیفه را بر  
ابوایم فلان حضرت للقاء فاما الی کما انشد  
و بجه الی کما و ابوایم نجاة فقال هذا من اشیائنا  
یحیی بن ابی عمیر که در صحیفه کاتبه دو نسخه خوانده و حق  
مستوفی علیه السلام فیدر ما فقال لا رحت الله



قل نقول بالمقبول فقال لا يخرجنا بطلان الضعيفه  
 من المدينه قال اولمذ قال ابن عمه كما  
 عليها امر اخافه انما على كما لا يخفى انما اخاف عليها  
 حين علم انه يقتل فقال ابو عبد الله وانهما فلانا  
 منافوا لله اني لا علم انكما استخرنا كما خرجت  
 كما قتل نرونه يعني برحمتك وكما لا يغفل  
 مقدر است مثل انهم يعني عدا مشوار مكات وبادت  
 كه حقائق ان اهل عربيت فرق لطيفي كرده اند معني  
 میان آنكه فعل لازم بجزء اما فعل متعدي شود و آنكه  
 بحرف حر متعدي شود مثل اذهب زيد عمر و او  
 زيد عمر باينكه در اول صيغه ظاهر ميشود كه زيد و  
 برد و رفت زيد ظاهر ميشود مكره يند معني خلاف ثاني  
 كه دلالت يكند صريحا ما كه زيد خود رفت و عمرو را نيز برد  
 برد پس بنا برين آنچه بيشه ابن ادريس كه لا  
 يخرجنا هذه الضعيفه بدل لا يخرجنا هذه الضعيفه  
 دلالت صريح ميكند بر آنكه هر دو را بر هم نيز از مدينه برود  
 نروند بلكه حين دلالت ميكند بر آنكه ضعيفه را از مدينه  
 برون نبردند بلكه اصل كتاب كه دلالت

لا يخرجنا هذه الضعيفه

صريح ميكند كه ايشان خود نيز از مدينه برودند  
 نيز برودن نروند پس نسخ مشهور بحسب معني هر يك  
 از نسخ اين ادله يعني پس چون بر خودم بخت آنكه  
 ما را بر هم رها قات كنم كه ضعيفه اما انچه يحيى ابانث  
 گفت اما جعفر عليه السلام فرستاد بطلان عهد و ابراهيم  
 اندر پس گفت كه اين ضعيفه برات پس عوي نشاست  
 يحيى كه شمارا بويب وصيت بحضرت بان ساختن  
 و برادران خود را دران دخل داده است و انظر ميكنيم  
 بر شما اين شرط پس گفتند خدا را بر هم ندي بر تو حست  
 كه اذ بكري شرط را پس يحيى بوقبولت پس گفت  
 عليه السلام كه خود پرايم و بيايد و اين ضعيفه را برودن  
 از مدينه گفت اين شرط بجهت و سبب قيام نمايم  
 گفت كه بر عوي شما يحيى حرف نه است پس ضعيفه را بر هم  
 كه بر هم حرف دارم از ان امر شما كه آن امر موقع ضعيفه  
 بدست يحيى آييده و كتمان اين و ذخيره كرده است  
 بجهت خود كه گفته عهد و ابراهيم كه حرف نه داشت  
 يحيى بر اين ضعيفه مكره رفتي كه دانست كه او كشته  
 پس گفت اما جعفر عليه السلام كه شما نيز ابراهيم  
 پس كشته رسي كه من هر آينه ميدانم كه شما هر دو  
 ابراهيم رو د بايست كه كشته خود قروح كند چنانچه

لا يخرجنا هذه الضعيفه



یحیی که در زنده باشد گشت سوز پناهی او گشته  
 و باید است که ازین کلام چنین ظاهر میشود امام علی  
 که قسم داده بود بحد علم غیب بی آنکه بشاید حتی بر ظاهر بود باشد  
 و این مناجاة ندارد با اینکه از معصومین علیهم السلام  
 ما سوره باشند در امور شرعی که بطریق علم باشد  
 و مکلف بنا بر آن عمل کنند و آن امور بعلم عینا بخیر  
 حقیقه امام تشکیل عیال و بطریق بعضی دیگر از آن معصومین  
 ظاهر برین علم است نسبت بقامات خود و سلوک نموده اند  
 با آنکه علم داشته اند با آنکه آن ملائین قائل بودند و قد  
 برقت ایشان داشتند چنانچه مشهور است و نیز باید است  
 که چنانچه سابقا مذکور شد تشبیه مراد از امام جعفر است  
 امام نیست چه محمد و ابراهیم بخلاف یحیی و عیسی  
 نبوت امام علی است چنانچه نقل نمود سابقا که در کتاب  
 از کمالی حدیث مطولی مذکور است که از آن ظاهر میشود که علی  
 بن الحسین و اولاد محمد نسبت بحقیقه امام جعفر علیهم السلام  
 ادعای بجای آورده و اراده فاسد نموده بودند که امام جعفر  
 با ایشان بیعت نماید پس تشبیه مذکور بدین روایت  
 در بحر و حرج است نه در حقیقت و بطلان

این کلام از امام علی است  
 در بیان این که  
 علم غیبی است

ایشان

حقا

نقاما و هما یقولان لا حول ولا قوة الا بالله  
 العلی العظیم فلما خروا ما الی ابوعبید الله علیه  
 یا مشرک کیف قال لا حول ولا قوة الا بالله  
 انما جعفر افعوا الناس الی الحیوة و دعوا الی  
 الموت قلت یوم اصلک الله قدما الی ان عملک  
 یحیی ذلك حول در لغت بمعنی تو هست و بمعنی یحیی  
 و انتقال بمن آمده است یعنی پس برخواستند محمد و ابراهیم  
 چون شنیدند از امام جعفر علیهم السلام که ایشان را بخرج  
 خوانند کرد و گشته خوانند و بیکدیگر احول  
 و لا قوة الا بالله العلی العظیم و معنی این کلام شریف  
 آنست که نیست احدی را قوت فعلی اگر سبب بقا باشد  
 علی العظیم یا سبب قوت دادن خدای تعالی را بران  
 فعل و انحضرت امام جعفر علیهم السلام بر بیعت که معنی  
 کلام شریف آنست که تحویل و انتقال از عصیت  
 بطاعت میشود و قوت و بطاعت بجزیر مدد سبب  
 علی عظیم پس مراد از حول تحویل از عصیت بطاعت  
 باشد چنانچه مراد از قوت اقتدار و بطاعت است  
 بیرون رفتند محمد و ابراهیم گفت بمن امام جعفر علیهم السلام  
 ای مشرک ایچم گوید گفت یحیی که بدست یحیی که علی امام  
 بن علی علیهم السلام و پس از امام جعفر علیهم السلام و پس از امام

این کلام از امام علی است  
 در بیان این که  
 علم غیبی است



عالمی السلام مردم را خواند اند و چون از ایشان را این  
سخن را بپایند تا عاقبت تراد و از این صلح منجی  
این را گفت پس عیسی توحیدی فقال یحیی  
یحیی انا یحیی عن ابی عن جابر عن علی علیه  
السلام ان رسول الله صلی الله علیه و آله اخذ  
نفسه و هو علی منبر من منبر القریة یروون  
الناس علی عواقب القوم فاستبخی رسول الله  
جاء الناس و لم یکن یعرف فی وجهه فانما جابر  
علیه السلام بهذا الاية و ما جعلنا الذی الی  
ارنا انک الافیئة للناس و الشجرة الملعونة  
فی القران و یقولون فایزید بن اخیان انما کثیرا  
یعنی یحیی بن ابراهیم که مشهور است اختلاف نموده اند در  
تفسیر این آیه که میسر و اجملنا الذی الی انما کثیرا  
اللی اخره و بیان معصومان را میا و مذکور در این آیه  
بعضی گفته اند که مراد ازین خوابست که بعضی  
علیه السلام دید که کفار را پیشه کرد و در کد است  
مقتول خواهند و بعضی گفته اند که مراد از ان معراج حضرت  
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم است که از یک معنیه

در حدیث  
نقل شده است  
که رسول الله  
صلی الله علیه و آله  
در منبر منبر  
القریة ایستاد  
و مردم را خواند  
و از ایشان را  
این سخن را  
بپایند تا عاقبت  
تراد و از این  
صلح منجی این  
را گفت پس  
عیسی توحیدی  
فقال یحیی  
یحیی انا یحیی  
عن ابی عن جابر  
عن علی علیه  
السلام ان رسول  
الله صلی الله  
علیه و آله اخذ  
نفسه و هو علی  
منبر من منبر  
القریة یروون  
الناس علی  
عواقب القوم  
فاستبخی رسول  
الله جاء الناس  
و لم یکن یعرف  
فی وجهه فانما  
جابر علیه السلام  
بهذا الاية و ما  
جعلنا الذی الی  
ارنا انک الافیئة  
لنالناس و الشجرة  
الملعونة فی  
القران و یقولون  
فایزید بن اخیان  
انما کثیرا یعنی  
یحیی بن ابراهیم  
که مشهور است  
اختلاف نموده  
اند در تفسیر  
این آیه که میسر  
و اجملنا الذی الی  
انما کثیرا اللی  
اخره و بیان  
معصومان را میا  
و مذکور در این  
آیه بعضی گفته  
اند که مراد از  
این خوابست که  
بعضی علیه السلام  
دید که کفار را  
پیشه کرد و در  
کد است مقتول  
خواهند و بعضی  
گفته اند که مراد  
از ان معراج  
حضرت پیغمبر  
صلی الله علیه و آله  
و سلم است که از  
یک معنیه

در کتب به دست آمده و اسان عرض نموده در بیان  
نه و در خواب چنانچه بعضی از آن فاسد نموده اند  
تفسیر این حدیث را و بعضی گفته اند که مراد از ان  
که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در منبر دید که احدی که  
ازین منبر ایستاد و چون مشرکین در حدیث میسب  
صلی الله علیه و آله و سلم در آن سال نموده اند و احدی  
مقتول بلکه جحی را سلب و از آن خواب شبر ناسید  
بجای آن رسید و چون مشرکین را بخت پیغمبر  
مدیر و السلام فعل کردند و نمودند که سوار بر اسب  
خبر میدادند و در سال آینده و احدی که معصوم  
شدند و این آیه که میسر و اجملنا الذی الی انما کثیرا  
رسوله الذی الی انما کثیرا و بعضی گفته اند که مراد از ان  
مراست که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم دید و رفتی که سوار  
بر کد است و میسر و اجملنا الذی الی انما کثیرا و بعضی  
شهر را میسر و مردم را توحیدی نموده بعقب خود و میسر  
پس پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بر منبر نشست  
تا ای از برای مبارک او و عاقبت دلیلی بر این آیه را از  
ساخت و این تفسیر را میسر و اجملنا الذی الی انما کثیرا

در حدیث







کرده اند و چون نگه اندازیم انداخته اند که بخی  
 باشند یاد دشت زرم را که بخت ایستاد خلاق بیاید  
 نیکستند آن بندگان شرک را از آنچه مذکور شد از آن  
 که یاد دشت ملعون ملعونان در فضیلت و آنچه  
 درین کلام شریف واقع شده است که بعضی بی ادبیا  
 می یابند یا شریک از رویا و بخره ملعونه است  
 و در نسخه این ادعای بدل فرای قاری است بقدر  
 از منضم و بعد از آن که کسور به بعد از آن یاد شود  
 از آنکه شش است یعنی بودن چیزی بخفی یعنی  
 صلی علیه السلام که در خواب نموده ملک جبرئیل بر سر  
 او بچند بیای میزدند قال یا حبیب الله علی عهد عتیق  
نوت فی ذی قال لا لکن تقدیر رحا اسلام من  
مخارجک قلت ذالک عشر الله تقدیر رحا  
الاسلام علی رأس خمس وثلاثین من مخارجک  
قلت بئس لك نسبا ایده است که در نبوت  
صلی علیه السلام پست و سه سال بود سیزده سال  
در که معکمه چون از که حاجت نموده اند سال  
در مدینه طیبه میقیم بود بعد از آن عاصیان

علی بن ابی طالب  
 علیه السلام  
 در مدینه طیبه  
 میقیم بود

منصب امامت خلافت نبوی ابو بکر و عثمان علیه السلام  
 داشته اند از آن بر سر پست مقدس و جود و ریاست  
 پست و رجب ال منصب امامت را از حضرت امام تقی  
 و عیسی الدین و قائم المومنین امیر المومنین علی بن ابی طالب  
 طالب علیه السلام است و اوها ادرال قلل است  
 و اما اعصاب نموده خلافتی از جاده مستقیم حق عدول  
 فرمودند باین تفصیل که ابو بکر در سال سه هجری  
 نمود امامت عمر در سال شش هجری و عثمان در سال  
 سال هجری اعصاب کرد بعد از آنکه امامت حق بر سر او بود  
 و در حضرت امیر المومنین علی علیه السلام با حضرت امام حسن علیه السلام  
 الصلو او الشیخا پنج انجیا با امامت و خلافتش بود  
 بودند امیر المومنین علیه السلام و چرا سال امامت علی علیه السلام  
 در شش ماه و نیم بود و بعد از مراجعت رسول الله علیه السلام  
 از آنکه به طیبه است و این در او بود و در آنکه پست و خیال  
 بعد از آنکه امام از دوران افتاده بود چون نیکت شیخ  
 از مراجعت گذشت و توبت داشت و خلافت صورتی نیز  
 بایر المومنین علی علیه السلام سید با رنجش از آنکه است امام  
 را بر بود پس پست برین یعنی این کلام شریف است گفت پس

علی بن ابی طالب  
 علیه السلام



علیه السلام ای برادر من بشنید آنچه من از خداوند تعالی  
اورا می گویم که در این دنیا باطل و کذب و دروغی نیاید  
می بیند در هر زمان من گفتم که در این دنیا می گردان  
وقت حجت بودید و گفتم میگردانید برادران در وقت سال  
بعد از آن یک روز است که بعد از این در پیشانی از دروازه  
و سال است و ششم که است و امانت و خلافت حضرت محمد  
علی علیه السلام است و در وقت که میگردانید است و بعد از آن که  
در وقت حجت که در وقت است از این دنیا میگردانید  
است فَلَا يَكُنْ مِنْكُمْ مَنْ يَكْفُرُ بِاللَّهِ وَاللَّهُ عَالِمُ الْغُيُوبِ  
وَمَنْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ فَقَدْ ضَلَّ سُبُلَ الْبَعْدِ وَاللَّهُ عَالِمُ الْغُيُوبِ  
هم ملک القدر است یعنی برادران که در این  
از ما جرت بر من علیه السلام که در دنیا چنان می گردان  
دوران خود را در وقت که بر قطب است و حرکت خواهد کرد و مراد  
از این است که در وقت که در این است که بر قطب است که در این  
و ششم و عدالت است که در این است که در این است که در این  
می شود و عدالت را می گردانید یعنی بر این است و در این  
ملک یعنی کاف و در این است که بر قطب است پس اگر مشغول  
مفعول مطلق فعل محذوف مثل ملک اگر مشغول باشد  
محذوف مثل متعلق یا یا علی فعل محذوف باشد متعلق بدانکه

کلام بر هر علیه السلام در این است که رسید و بعد از این شروع  
در امام علیه السلام می شود و قال و انزل الله تعالی ذلک  
اَنَا اَنْزَلْتُ فِي كَيْلَةِ الْقَدَرِ وَمَا اَنْزَلْتُ فِي كَيْلَةِ  
الْقَدَرِ كَيْلَةَ الْقَدَرِ وَمَا اَنْزَلْتُ فِي كَيْلَةِ الْقَدَرِ  
بَنُو امِيَّةَ لَيْسَ فِيهَا كَيْلَةُ الْقَدَرِ بَرَأ كَيْلَةُ الْقَدَرِ  
علیه السلام بعضی گویند مخصوص به ماه رمضان است بلکه در وقت  
سال می تواند بود این قول ضعیف است از ابو جعفر طوسی  
و بعضی گویند که در این است و بعضی گویند که در این است  
و بعضی گویند که در این است و بعضی گویند که در این است  
پس یکم این است که در این است و بعضی گویند که در این است  
یا شب است و در این است و بعضی گویند که در این است  
علیه السلام هر وقت که در این است که در این است که در این است  
نزدیکم و در این است که در این است که در این است  
امام علیه السلام و امام علیه السلام که در این است که در این است  
در این است که در این است که در این است که در این است  
این است که در این است که در این است که در این است  
بسیار است که در این است که در این است که در این است  
و بعضی از این است که در این است که در این است که در این است

است



در شهری پستند از آن شهر چون رویه آنکه شب پستیم را در آن شهر  
ایا پست و دیگر بداند از این مجلس مرویت که در این شهر است  
که بعد از فوت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم شب قدر بر طرف شد و دیگر  
بود حضرت امیر المومنین علی بن ابی طالب علیه السلام او را ازین عشاء  
سنة سیزده بود و در کتابت آنجا فی بعضی از احادیث نقل کرده است که  
بر این معنی است و ازین کلام شریف که رسول الله از امام جعفر علیه السلام  
نقل نموده اند میگوید بطلان آن مذنب است که با این عبادت  
سیدند و دیگر آنکه در مدت سلطنت نبی امیر علیه السلام عشاء قدر را در  
کلمه چاه ماه اگر گذراند و در مدت هزار ماه دیگری بود که عبادت  
نبی امیر علیه السلام را در این عبادت میبردند  
تا آنکه عمر عبدالعزیز از این معنی مواضع بطور مفید پاست و سبب  
نبی امیر علیه السلام در مدت هزار ماه میگذرانید و قدر در رمضان و غیره  
نبور و مقود شده بود پس منی این کلام شریف است که گفت امام جعفر  
علیه السلام که فرستاده ای بعلی اسبب سلطنت نبی امیر علیه السلام و در این  
از وجود پیشین در روی زمین بهر سیده اما از راه  
لیله القدر را که منی این سوره است که سببش که نازل  
خستیم این زمان از شب قدر که از لوم محفوظ است و نیا  
فرستادیم و جبرید اگر لیل القدر بر شب قدر بهتر است از

در شهری پستند از آن شهر چون رویه آنکه شب پستیم را در آن شهر  
ایا پست و دیگر بداند از این مجلس مرویت که در این شهر است  
که بعد از فوت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم شب قدر بر طرف شد و دیگر  
بود حضرت امیر المومنین علی بن ابی طالب علیه السلام او را ازین عشاء  
سنة سیزده بود و در کتابت آنجا فی بعضی از احادیث نقل کرده است که  
بر این معنی است و ازین کلام شریف که رسول الله از امام جعفر علیه السلام  
نقل نموده اند میگوید بطلان آن مذنب است که با این عبادت  
سیدند و دیگر آنکه در مدت سلطنت نبی امیر علیه السلام عشاء قدر را در  
کلمه چاه ماه اگر گذراند و در مدت هزار ماه دیگری بود که عبادت  
نبی امیر علیه السلام را در این عبادت میبردند  
تا آنکه عمر عبدالعزیز از این معنی مواضع بطور مفید پاست و سبب  
نبی امیر علیه السلام در مدت هزار ماه میگذرانید و قدر در رمضان و غیره  
نبور و مقود شده بود پس منی این کلام شریف است که گفت امام جعفر  
علیه السلام که فرستاده ای بعلی اسبب سلطنت نبی امیر علیه السلام و در این  
از وجود پیشین در روی زمین بهر سیده اما از راه  
لیله القدر را که منی این سوره است که سببش که نازل  
خستیم این زمان از شب قدر که از لوم محفوظ است و نیا  
فرستادیم و جبرید اگر لیل القدر بر شب قدر بهتر است از

هزار ماه و بعد از آن امام علیه السلام میگوید که این هزار ماهی است  
که بنوا میگردانند ذات سلطنت میکنند و در آن وقت لیل  
القدر رخا و بدو میگوید که ممکن است که مراد از آنکه شب  
قدر بهتر از آن هزاران شب که چون شب قدر شب بکرت  
که دعا با در شب با محقق تر ایجاب است و مستجاب میشود  
در آن هزار ماه شب قدر مطلقا بنود پس حضرت عزت تقا  
شاه نیز باید که کیش قدر کجاست استجابت دعوت و تضرع و تضرع  
ارواح لذت هزار ماه که سبب آنکه لیل القدر در آن بیان  
نموده اند و در آن ماه استجابت نصیحت و اگر بایستی  
استجابت و محقق بوده است قال فاطمة الله بنیة علیه  
السلام ان نبی امیر علیه السلام ملک سلطان هلال  
الامة و ملکها طول هذا الکا فلوطها و لکم  
الجنال لعلها علیها حتی یأذن الله تعالی  
بذکر الکا و لکم فی ذلک یشتعرون  
عداوتنا اهل البیت و لغضنا اخیر  
نبیه علی اهل بیت محمد و اهل مودتهم  
و شیعتهم یفتن فی ايامهم و ملکهم طوله  
نبی مقابله که در آن خود را بطول او و طالع علیه نبی

هزار ماه و بعد از آن امام علیه السلام میگوید که این هزار ماهی است  
که بنوا میگردانند ذات سلطنت میکنند و در آن وقت لیل  
القدر رخا و بدو میگوید که ممکن است که مراد از آنکه شب  
قدر بهتر از آن هزاران شب که چون شب قدر شب بکرت  
که دعا با در شب با محقق تر ایجاب است و مستجاب میشود  
در آن هزار ماه شب قدر مطلقا بنود پس حضرت عزت تقا  
شاه نیز باید که کیش قدر کجاست استجابت دعوت و تضرع و تضرع  
ارواح لذت هزار ماه که سبب آنکه لیل القدر در آن بیان  
نموده اند و در آن ماه استجابت نصیحت و اگر بایستی  
استجابت و محقق بوده است قال فاطمة الله بنیة علیه  
السلام ان نبی امیر علیه السلام ملک سلطان هلال  
الامة و ملکها طول هذا الکا فلوطها و لکم  
الجنال لعلها علیها حتی یأذن الله تعالی  
بذکر الکا و لکم فی ذلک یشتعرون  
عداوتنا اهل البیت و لغضنا اخیر  
نبیه علی اهل بیت محمد و اهل مودتهم  
و شیعتهم یفتن فی ايامهم و ملکهم طوله  
نبی مقابله که در آن خود را بطول او و طالع علیه نبی



برادر من سوس شورت که میگوید و لکن مقلد نبی باد  
کردم برادر من در طول بعضی طایفه و هم در طول بعضی طایفه نبی  
و نوآوری پس این تمام این با که اگر کوه ها انداخته و جوار نبی  
شکل است این طایفه هیچ اشیاء در زرت و نوآوری دنیا برشان  
زیادین یکروزه بلکین است که اندر بایشان کوفت در میان آن  
زیاده بوده بر بنده کوه چنانچه در آن کوه است آفتابی  
کاجا را آتش قسوه و استغاثه نبی بر جان  
و شستن است و طایفه بدن خود شستن معنی گفت اما چه کنیم  
که پس مطلع ساختند این طایفه بفرمان نبی را که در میان نبی  
الک شعله باشد است این است را و طایفه بدن را در آن است  
هر زمانه پس که کوه ها میگویند که با ایشان بر ابروی کنند بر آن  
پیش آن بران کوه ها غالب می آید با نبی که در کوه ها انداخته  
کتاب آن در دوزخ آن ملک ایشان و نبی ایشان در آن است چنان  
میدارند مانند جبار شفا و طایفه بدن خود را در کوه انداخته  
و بعضی را که اهل بیت نبی میگویند که در آن است خداوندی بر شستن را  
ما یکدیگر در آن اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت  
و شیعیان آن از نبی ایشان را که اهل بیت ایشان و ایاام پادشاهان

خارج از متن

قال انزل الله تعالى فيهم المثل الى الذين  
بذلوا نعمة الله كفرًا و اهلوا قومهم دار البوار  
جهنم يصلونها و يبين القرآن و نعمة الله على  
اهل بيت حبيبهم ايمان يدخل الجنة و بعضهم  
كفر يدخل النار فاستر رسول الله صلى الله عليه  
وآله ذلك الى علي و اهل بيته نفاق ما حوذاً ارفع  
و آن در رفت معنی بود شستن که در میان و راه بطرف دیگر است  
باشد و معنی را اهل بیت گفته اند که لفظ نفاق معنی شود در میان  
بهم رسیده و قبل از اسلام عرب در جاهلیت لفظ را بر این معنی  
نیکو نویسی گفت اما چه کنیم که در آن است خداوندی بر شستن را  
ایشان را که المثل الى الذين بذلوا نعمة الله كفرًا  
و اهلوا قومهم دار البوار جهنم يصلونها  
و یبین القرآن و نعمة الله على اهل بيت حبيبهم  
و در معنی ایاام است که شستن داخل سازد و در شستن آن  
کفر و نفاق است که بجهنم داخل می سازد پس بر این گفت غیر  
صلی الله علیه و آله و سلم با ائمه المومنین علی علیه السلام و

خارج از متن



اهل بیت و این معنی را که بنی امیه محبت اهل بیت را بعد از  
مبدل بسیارند بنابرین معنی این آیه را که این باشد که کسی بگوید  
بنی امیه را محبتی که مبدل بسیارند بنابرین معنی این آیه را که این باشد که کسی بگوید  
بیت او و بعد از بنام باشد که در معنی ایشان باشد که در خود را  
بخانه ملک که برهم باشد نزل می شود که آن آیه هم را بگویند  
کرم می رسد و این هم بر یکسانیت که آن معنی را قرار  
می دهند قال الله قال ابو عبد الله عليه السلام  
شرح ولا يخرج منها اهل البيت لقيام قائمها  
احد بعد ظلم او ينعش حقها الا اضلته  
البليّة وكان قيامه زيادة مكرها  
شيعتنا نفس بني بكرات و ما بين جنانه را  
گویند و سلام معنی استیصال نیست متوکل که کس که امام جعفر  
علیه السلام که پیران یا مدبران نخواهد آمد اما که اهل بیت پیغمبر تا آنکه  
خروج کند قائم اهل بیت که حضرت صاحب الزمان صلوات الله  
سلا و علیه باشد پس محبت اگر دفع کند ظلم را یا بلند کردن را  
مکرمه از بنیه ای دنیا و در دنیا صلوات الله و خروج او خواهد بود  
موجب زیاده را که مکره باشد قال المتوکل جعفر بن  
محمد اهل علی ابو عبد الله عليه السلام الادعية

در حدیث

و هي خمسة وسبعون بابا سقطت عنها  
احد عشر بابا وحفظت منها نيفا وستين  
بابا وحديثنا ابو الفضل قال حدثني محمد بن  
حسن بن رزبه ان ابا بكر المدايني الكاظمي  
الرحبه في داره قال حدثني محمد بن مسلم  
المطعمي قال حدثني ابي عن عمير بن المتوكل  
البحلي عن ابيه المتوكل بن عمرو قال القيت بحبي  
زيد بن علي عليه السلام فذكر للحديث بتمامه  
الحديث يا النبي صلى الله عليه وآله وسلم اني ذكر  
جعفر بن محمد عن ابي بصير عن ابي عبد الله عليه  
السلام عن جعفر بن محمد عن ابي بصير عن ابي عبد الله  
اصغر بن جعفر بن محمد عن ابي بصير عن ابي عبد الله  
و او را با قلب کرده اند و آن نیز در دو عقد است از عقول  
سی سی معاصر زیادتی بر عقد اول که بعد دویم مندرج است  
و درین مقام را از چهار است بخت آنکه بازده از تعداد  
کم کنیم هفت و چهاری ماند و نزل کن است که معنی همان باشد  
و رجب است هفت و چهاری ماند و نزل کن است که معنی همان باشد  
باشد چنانچه در قاموس مذکور است پس بنابرین ضروری است که  
بر وجه خواهد بود یعنی همان رجب در خانه رجب و گفت که















[illegible]







و محقق است که ان شاء الله حقیقت بنیاد بر طبیعت و مخصوص خدای تعالی است  
چون که هر قدری در کتب فایده یاریم که است و طایفه او را خواستار او  
اینست که سفر کوشی فیه است که الحمد لله ان شاء الله میسر است  
خبر بر سر حد است و حدی که در وقت حمد و در وقت اول است  
که در وقت ضحای تعالی در جمیع عالمین اینست و حدی که در وقت زین  
باش و در وقت غروب و در وقت خدای تعالی می تواند کرد تا آخر جمیع روز که  
چون نقش بر آینه است و ان شاء الله تعالی ان شاء الله میسر است  
نه مخلوق خدا است پس جمیع کلمات اعتقاد اول و احوال و کلمات  
و ثواب و اجرام و کلماتی غیر از اینست مخصوص خدای تعالی است نه خدا  
که هر را بمعنی نصیحت است که ان شاء الله بر این معنی تحقیق کنیم  
افضا علی جمیع خدای تعالی از ان شاء الله تعالی و ان شاء الله تعالی  
در خود و صفیه و کلمات و محقق است که ان شاء الله بر این معنی تحقیق کنیم  
حدی که از اول و ثواب و کلمات و حدی که از اول و ثواب و کلمات  
خدا تعالی است و ان شاء الله بر این معنی تحقیق کنیم  
با اعتقاد غیره و قوم از ان شاء الله بر این معنی تحقیق کنیم  
برای اخفاص حکمی لطیف و موضوع است چنانچه طایفه کلام است  
نیت بلکه از اخفاص اصل رتبه طایفه است که بمعنی لغوی اخفاص

حقیقت

بنا بر اینست

اول و اول

و در شوق اسم است برست تو را از شوقی عریض شوق است  
صاحب ناموس میگوید که صاحب است که ان شاء الله میسر است  
ان شاء الله بر وزن تعالی یعنی ان شاء الله میسر است  
اول کان قسکه در سخن از درین اول و در وقت نام است  
بی توین و در شوق تعالی لفظ اول میان علمای طریقه است  
کوفیه میگوید که اول بر وزن توعل است از آل بمعنی  
بخاریات و جانات در وقت است یا از ذکر و ان  
قول ضعیف است پس ان شاء الله بر این معنی تحقیق کنیم  
تصرف میکنند و برین معنی میگویند چون افضل تفصیل است  
اول میگوید در وقت مشهور است که از خطای عوام است  
اما غیر از بسیاری از نسخ معتبره از حدیث و در کتاب و در کتاب  
حدیث لفظ اول که دیده ام که خطی علی الاعمال بوده است  
معنی موجب وقت کوفیه است و بهر حال میگوید که در وقت  
از اول یا از آل بمعنی جمع و اولی است که کوفیه است  
و آل که نموده او را ابو القاسم که در اول شکل بر صفت  
که لالت بر صفت و عدم حرف او میگذشت آنکه تفریق است  
برینست اول اولان اولون اولی اولیان اولیان اولیان

بنا بر اینست



و مثل آنکه بمن و بر افاضه و الهام تعریف مستعمل و مشهور است  
زیرا اول من غیره و اول القوم و الاول و نیز شمل بر معنی  
صفات که لایق بر عدم صفیت و عدم اتفاق و حرف او  
سکنه چه اوست و نیست از چیزی که او را هر چه باین معنی طلاق  
از حد تحقیق است که اگر موصوفه را در کتب مثل یه اول  
یا مستعمل من یا باضافه یا الهام تعریف باشد غیر مستعمل  
و کسر متون داخل و نیست و الا سفر است مانند ترک الاول  
و الا و این بیان آن اول المعنی است که غیر مستعمل است  
در نسخ این ادیس است و از معنی بل کرم سفر است چنانچه در نسخه  
دعا که در دست و در دفتر مصدیر بیان کردیم که کتب معنی عبارت  
که باین نسبت از عبارت این ادیس پس معنی کلیم الهام است  
آنکه با کمال خیر و خدای است که او عدم است بر چیزی که از غیره  
بیشتر است که عدم با خدای تعالی و از او از عدم خدای که قدیم است  
بر کل عالم که حادث است و از آنجا که زمان است که از عدم  
میگردد که بیشتر از عدم است عالم و انما که فانی بود و هر چند این  
معانی با حدیثی که در کتاب موسوم بر الهام عدم است  
و الاخری که در آخر کتب معنی افراخ که در خواص و اولی

در کتب معنی

است و در نسخ این ادیس یعنی خدایا که آن روح را است  
تسوی و ظاهر آنکه اصل کتاب اولیست از عبارت این ادیس  
آخر که در خواص است و معنی معنی عبارت و چون با نظر  
آخر تبیین معنی بالکلیه شده است چنانچه شیخ تحقیق راجع  
طایفه شاه این تقریر نموده پس باید که در و متون داخل او  
نموده شود و بگویند تصحیح نسخ این ادیس یعنی توجیهات آنکه  
مصدیر بیان که این معنی خدای است که بعد از این موجودات خداوندی  
آنکه چنانچه بعد از او باشد الاهی حضرت عن تمییزه انصاف  
و الشاهین و حضرت عن تعریف او همام الوصفیک  
طایفه آنست که بعد از او معنی فوت یا در وقت و او را جلالت  
و در پیش از قوت حق در سرش که هم چه در این است که در  
عقیده پس با آن وقت و از همه بسیار و از آنکه در وقت باشد با معنی  
که گمانست این پس از این و با وقت از دست گفتن از وقت  
بلکه تفسیر هر یک از این معنی و کتب معنی بسیار چه که بعد از  
نسخه آنکه در کتب جمعیت ایشان است که اگر از این صدق نام توان  
او باشد مثل قوله تعالی و تظنون بالذات الظن بالذات  
که او را جمع کنند و غرض از این در تفسیر کتب معنی که در آن

در کتب معنی

در کتب معنی

در کتب معنی







که آنچه خدا میخواست او را بدان نفس میآورد از آن نفس تا نرسد و بگوید عکس  
در این مذمت خدای عز و جل که بگوید بگویند معلوم میشود که اراده خدا  
تعالی جمیع افعال بنده متعلق بود و چنانچه هر چه از بند خدا شود و هر چه  
آید باشد این نیز باطل است پس تاویل این قنات را برین معنی باید کرد  
که خدا میخواست که این اراده را در دست خود نگذارد و بعضی طاعت  
نمود و بعضی طاعت کرده و آن را در دست خود نگذارد و بعضی طاعت  
نکردند یا اگر اراده این باشد که خدا میخواست که این اراده را در دست خود  
ارادت و کثرت و کموباد را در آن شویات بنده خود نگذارد و بعضی که  
عاجزند و بعضی که توانا و دیگر کرده و بعد از آنکه اراده بنده متعلق  
گشت که فعل را در خدا و بعد از اتمام آن اراده صدور از فعل  
ارزیده لازم میشود و تفصیل این را در حق و حقیر بیان کرده ایم  
این کلام شریف است که خدا میخواست که حقایق را در سینه دلالت کرد باشد  
ارادتش و بصورت ساختن ایشان را بر این پیش خدای پاک نیستند  
که تا نرسد که خلق از آن فعلی که خلق را پس او تعلیم نمود بعد از تعلیم  
قدرت و ارادت بنده بآن فعل و استطاعت ندارد که تعلیم  
بر فعلی که خدا میخواست که از آن خبر نموده است از آن فعل و جعل  
لیکن ما هیچ معنی هم نمیآوردیم که ما معلوم ما مقصود ما من این است  
اراده این را پس روح بنده را به هر چه چنانچه از اصل است و روح بنده را  
بهر چه چنانچه از آن پس پس از اصل کائنات که در اینده خدا بگوید  
روحی و بدیه از خلق و در دست معلوم میآوردی از آن روح و تا نرسد

و بعضی که  
توانا و دیگر کرده

این را پس از آنکه از روح صفت نفوس است و احتمال دارد که اراده  
روح معانی از ذات پس روح که از آن نفس تا نرسد و بگوید عکس  
و قوت چنانچه بیدار نفس میکند نفس بنده را طاعت هر چه که از نفس  
من داده تا نفس و کاینکه نفس بنده را طاعت هر چه که از نفس  
لا ینفصل اصل سخن مشهوره روح یا کثرت و قنات و بعضی که توانا  
و از سخن این را پس لا ینفصل بنده را روح تا نرسد و بعضی که توانا  
و بعضی که توانا و کثرت و کموباد را در آن شویات بنده خود نگذارد و بعضی که  
عاجزند و بعضی که توانا و دیگر کرده و بعد از آنکه اراده بنده متعلق  
گشت که فعل را در خدا و بعد از اتمام آن اراده صدور از فعل  
ارزیده لازم میشود و تفصیل این را در حق و حقیر بیان کرده ایم  
این کلام شریف است که خدا میخواست که حقایق را در سینه دلالت کرد باشد  
ارادتش و بصورت ساختن ایشان را بر این پیش خدای پاک نیستند  
که تا نرسد که خلق از آن فعلی که خلق را پس او تعلیم نمود بعد از تعلیم  
قدرت و ارادت بنده بآن فعل و استطاعت ندارد که تعلیم  
بر فعلی که خدا میخواست که از آن خبر نموده است از آن فعل و جعل  
لیکن ما هیچ معنی هم نمیآوردیم که ما معلوم ما مقصود ما من این است  
اراده این را پس روح بنده را به هر چه چنانچه از اصل است و روح بنده را  
بهر چه چنانچه از آن پس پس از اصل کائنات که در اینده خدا بگوید  
روحی و بدیه از خلق و در دست معلوم میآوردی از آن روح و تا نرسد

و بعضی که  
توانا و دیگر کرده







مِنْ بَقِيَّةِ الْمَنَظَرِ لِيَصْرُقُوا مِنْهُ  
 فَكَمْ يَحْسَبُونَ وَكَمْ يَسْعَوْنَ فِي رَقَبَةٍ قَدْ تَشَكَّرُوا  
 وَلَوْ كَانُوا لَكَ خَيْرَ مِمَّا يَحْدِثُونَ  
 شَائِنِيَّةٌ إِلَى حِدِّ الْبَهِيمِيَّةِ فَكَانُوا أَكْثَرَ  
 صَفَافِي حُكْمٍ لِنَابِهِ إِنَّ حَقَّ الْأَكَا لَا أَقَامَ بِلَفْظٍ  
 أَصْلُ سَبِيلٍ أَلَا بِمَعْنَى أَرْتُو دَنْتِ خَوَاهُ عَطَا  
 مَحَبَّتٍ وَبِسَبِيلٍ كَامِلٍ سَاخَتْ وَأَطَاهِرُ أَرْزَقُ كَالِ  
 عِلْمِيَّةٍ وَكَلَامِيَّةٍ وَأَرْزَقُ كَالِاتِ جَمَانِيَّةٍ وَبِهَيْتِ حُدُودِ  
 انْشَائِيَّةٍ بِاعْتِبَارِ اخْتِلَافِ كَالِاتِ وَبِحُجُونِ مَبْعِ كَفَارِ  
 بِرَأْيِ أَعْدَمِ كَالِ شَرِّكَ بِلَفْظِ وَاحِدٍ أَلَا كَرِيمِي مُدَارِي  
 خَدَائِيَّتِ كَرَكْرِ حَسْبِ كِرْدِ أَرْزَقُ كَالِ خَوْصِ مَعْرِفِ مَعْدُورِ  
 بَارِزِ أَوَّلِ بَاشِنِ دَاوَدِ أَرْزَقُ شَرَّ بِلِ بِلِ وَكَامِلِ  
 اِتِّبَانِ اِرْتَمِ مَائِ ظَهَرِ عِلْمِيَّةٍ آيَةِ لَقَرِ مَكْرَدِ  
 اِرْتَمِ شَرَّ بِلِ اَوَّلِ مَكْرَدِ اِرْتَمِ دُرْزَقِ اَوَّلِ شَرِّ  
 مَكْرَدِ سِرِّ مَكْرَدِ اَوَّلِ مَكْرَدِ مَكْرَدِ اَوَّلِ مَكْرَدِ اَوَّلِ  
 اِنْشَائِيَّةٍ بِرُونِ يَرْشَدِ وَخُصْلِ حَيَاةٍ كَمِ يَرْشَدِ سَبِيلِ  
 خَوَاسْتِ بُوَدِ جِسْتِ كَرْدِ اَتَقَا اَصْفِ اِنِ رَاوَدِ كَلَشِ

(Marginal note in red ink)

پان کرده است اِنْ حَقَّ الْأَكَا لَا أَقَامَ بِلَفْظٍ أَصْلُ  
 سَبِيلٍ بِمَعْنَى اِرْتُو دَنْتِ خَوَاهُ عَطَا  
 مَحَبَّتٍ وَبِسَبِيلٍ كَامِلٍ سَاخَتْ وَأَطَاهِرُ أَرْزَقُ كَالِ  
 عِلْمِيَّةٍ وَكَلَامِيَّةٍ وَأَرْزَقُ كَالِاتِ جَمَانِيَّةٍ وَبِهَيْتِ حُدُودِ  
 انْشَائِيَّةٍ بِاعْتِبَارِ اخْتِلَافِ كَالِاتِ وَبِحُجُونِ مَبْعِ كَفَارِ  
 بِرَأْيِ أَعْدَمِ كَالِ شَرِّكَ بِلَفْظِ وَاحِدٍ أَلَا كَرِيمِي مُدَارِي  
 خَدَائِيَّتِ كَرَكْرِ حَسْبِ كِرْدِ أَرْزَقُ كَالِ خَوْصِ مَعْرِفِ مَعْدُورِ  
 بَارِزِ أَوَّلِ بَاشِنِ دَاوَدِ أَرْزَقُ شَرِّ بِلِ بِلِ وَكَامِلِ  
 اِتِّبَانِ اِرْتَمِ مَائِ ظَهَرِ عِلْمِيَّةٍ آيَةِ لَقَرِ مَكْرَدِ  
 اِرْتَمِ شَرَّ بِلِ اَوَّلِ مَكْرَدِ اِرْتَمِ دُرْزَقِ اَوَّلِ شَرِّ  
 مَكْرَدِ سِرِّ مَكْرَدِ اَوَّلِ مَكْرَدِ مَكْرَدِ اَوَّلِ مَكْرَدِ اَوَّلِ  
 اِنْشَائِيَّةٍ بِرُونِ يَرْشَدِ وَخُصْلِ حَيَاةٍ كَمِ يَرْشَدِ سَبِيلِ  
 خَوَاسْتِ بُوَدِ جِسْتِ كَرْدِ اَتَقَا اَصْفِ اِنِ رَاوَدِ كَلَشِ  
 جَمَلِ تَر

(Marginal note in red ink)







الحی علی علی بن فی کما بصره ثم تشهد المقربون  
علیون مع علی است وین غیر زعمی کعبه نام دیوان  
خیر است که علی مال ملاک و السن و جن بران مکتوب است از  
آسمان بفتح بالار است در حال ملاک و سقرین و مردان و قوم آنکه  
چندین بار در این مکتوب بخط واضح و مراد از سقریان ملاک  
مؤید که عیین سقیم اند و بخت آنکه کوای بند در این روزگار  
علیین و در مکتوب است یعنی مدی که با لار و در از با لار  
علیین و در کتاب و بخت است که خط آن واضح است  
و ملاک و سقرین بران کتاب کوای بند و حیدر العزیز  
علیون ادا بخت الا بصره و تبیین به و بخت  
حنا ادا سقرین الا بشارت و تفریق است از و بخت  
و بخت العیین از ان گرفته اند و در وقت سحر است  
سهر است و در وقت انده و حزن است با برین کاه که بخت  
چونان که بگویند که شاید بوسه بگویند بخت عیین  
چشمه سر شود و برق یعنی بخت است از دست نبوی محمدی که  
روشن بود بان چهره های و در وقت است که چشمها چهره دارند  
از ان است و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت  
بشره خلای سحر است و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت

این کتاب است

کتاب حواری الله حمد انرا حیدر ملائکته المقربین  
و بخت نام به انبیا الله المرسلین فی دار المقامه  
القی لا تزل و بخت که بخت است و بخت که بخت است  
یعنی از است و بخت یعنی بخت که بخت است و بخت که بخت است  
نیست چنانچه بخت یعنی بخت که بخت است و بخت که بخت است  
الشی و بخت بخت شده دارد که از بخت و بخت و بخت و بخت  
بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت  
اشغال و بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت  
عدا بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت  
بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت  
جای بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت  
بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت  
کتاب و بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت  
کتاب بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت  
است که بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت  
کتاب بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت  
کتاب بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت  
کتاب بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت

این کتاب است



الحمد لله الذي استأثرنا بحسن الخلق وأجده  
عليه طيبات الرزق وجعل فضيله الفضيلة يا  
المليك على جميع الخلق فكل خلقه متقادة  
 لتأبده بهم فضيلة طاعتنا بغيره خلقه بغيره  
 در اصل نه مقرر و فتح خا و نیز در بعضی نهایی اصل مدست و حق  
 بنعم حاصل است که با آن قدرت بر سر را که بخواهد بخواهد  
 ایان تواند نمود و بر سر صراط علیه السلام و ایامه معصومین  
 در حق و خلق بهر توبه و نیکوئی بخواهد بخواهد بخواهد  
 بود چنانچه از آن مجید و ارشده هم میسر آید و بخواهد بخواهد  
 بهر یک بخواهد سابق در آن صفات نیکو که آن صفت مخصوص و نادر  
 خلق و نیکو و چون خلق را آداب آمار نیکو سپاردت از علم و حق  
 و مانند آن اعتباری حسن الصیفة مع خلقی نسبت داد و ادا کرد  
 رزق و ثروت کرم او در ذائقه نیکو باشد و میان علمای شیعه و سنی  
 خلاف است در آنکه رزق مقرر در جلال است چنانچه مذکور شد و بخواهد  
 باشد علی امیر از نهت چنانچه مذکور شد و بخواهد بخواهد  
 حقیقت دیگر شیعه را بیان کرده ایم و ملکه معنی تسلط و اقتدار است  
 بر حق و خلق و چنانچه میگوید ملک است و ملکه است و ملکه است و ملکه است  
 و نسبت به آن باشد و در حدیث و ارشده و لایزال است و بخواهد

نشانی

در حق و خلق و چنانچه میگوید ملک است و ملکه است و ملکه است و ملکه است  
 و نسبت به آن باشد و در حدیث و ارشده و لایزال است و بخواهد

و الملک معنی اخلاص است و نسبت نیکو و سبک با حق و حق و سبک با حق و سبک با حق  
 فیدرات یعنی مقبول می شود و چون در صورت او مقبول  
 بهر جهت در اداء الخلق تا و این تا بخت نعل از حق است  
 با سبب و علت است که این صیغه فاعلی می باشد و نسبت  
 معنی این کلام شریف است که خدا را برای خداست که این را که  
 بهر جهت و خلق نیکو است با صفات نیکو و حق و حق و حق  
 بهر جهت از حق ای جلال نیکو و حق و حق و حق و حق و حق  
 جمیع خلق پس جمیع خلق مطیعند از برای اقتدار او و سبب از نهت  
 اطاعت ما بهر جهت او و جلال نظام است که معنی معنی و نسبت  
 سابقه و معنی است معصومین و حواری و علیهم السلام و معنی و معنی  
 که در از این نوع و چنانچه باشد که کل خلق از ملائکه و ملائکه و ملائکه  
 ابرار و و یا و غیر آن و افلاک و عناصر و غیر آن و سبب است نسبت  
 اندک اما در حق و فیض الهی بخواهد برسد بهر جهت تقیسان بخواهد  
 سخاوتی تا اگر در ملائکه را که سجده آدم علیه السلام بکنند از آن است  
 سجده خادم و مقدم را پس مطاع و معنی و معنی و معنی و معنی  
 حتی چنانچه مأمورند با طاعت و خدمت انسان پس جمیع خلق مطیع  
 نوع انسان باشد نسبت به شایسته و غرض کامل او و نسبت به  
 از نوع انسان پس جمیع خلق انسان بود و بخواهد بخواهد  
 اخلق عنایات الحاجات الالهیه فکلیف الخلق

جمیع خلق پس جمیع خلق مطیعند از برای اقتدار او و سبب از نهت



حکمت الهی توفیق بشکوه لا محاله ام سلفه  
و آن وقت که قبل از ذوق سهواً با خود می باشد و قطع  
باشد یعنی کس چون حرکت شهام قبل از ذوق و درین  
کلام ام سلفه است یعنی کس و فیصل این را در حق خود می باشد  
که به ایم و باید دانست که تحقیق آنست که نور در وجود است  
الاضواء و کما یسجد فکونت سوا فی افعال عباد که سجد  
قدرت بندگی بر بندگی و غیر از ذرات آنکه چنانست  
چنانکه یک با کمال اند که اثری در ارباب مخلوقات  
برسانند عبادت مادی یا صوری یا غایت اند که موجب  
این موجودات سوا فی افعال عباد و سخر در آن سحر  
ذات باری تعالی چنانکه یک نیست یعنی قدر از برای قدرت است  
که بت برادر احتیاج را چه چیز در وجود و هستی مگر کمال  
مقدور و پس چگونه طاعت یا در یک که خداوند کنیم کل  
چیز و قدرت او است که او را نمی گردانیم که آنکه هیچ مدتی  
شکر او را بجای آوریم الحمد لله الذی رب العالمین  
الات البسط وجعل لنا اذوات الغیض  
معنا باقراح الحیوة و انبت فینا اجوارح  
الاعمال ظاهر آنست که مراد از بسط انبساط اعضا و  
بها و رابطات در مقابل قیض و احتمال بعد از آن

در این کلام  
بسیار است  
که در این کلام  
بسیار است

که مراد از ذوات کسند و دل و کس باشد و وقت آنست  
شدن و در این کلام است بل فیض سینه و دل و کس و  
احتمال آنرا که مراد از بسط در حق و کس باشد بلکه دل  
غضب کس تا چون روح در آن اوقات بر پران بسط  
میشود و از قیض هم در این کلام است بل محال است که این  
اوقات روح با بدن بسط میکند اما هر سینه است که  
در آن اوقات دولت و خلاصه تحقیق این کلمات که مراد  
که در آن کس روح است اول روح حیوانه که قوت حیوانه با و قیام آن  
را از دل کس اعضا بر دو وقت حیوة در دل با و سلفه که در آن  
و بسط در کمالی غریبان که حرکت میکند و قیض حرکت آن که است  
بجای افراده که چون میشود حیوة اعضا و در آن کس که قیض  
اعضا را از قیض و در قیض روح نفی که قوت حس در کس آن  
روح حق و در او رسالت پیرا که کس است و در او کس که بسط  
کس و از دل بسط کس و در او کس که در او کس که بسط کس  
یا آید و قوت حس و حرکت بسط کس که در او کس که بسط کس  
که قوت مادی است که بسط غذا در بدن و در او کس که بسط  
و کس آن میشود و بسط کس که در او کس که بسط کس  
که کس و از دل بسط کس که در او کس که بسط کس

در این کلام  
بسیار است



و حرکت بر آن برسد و افاده این حرکت  
 و این حرکت روح از اجزا را مخلوط و خون و هوای که  
 است آن میشود و هم برسد و چون بدو برسد و از آن  
 بدو به تحقیق کائنات با طبع بار و از آن خصوص روح حیوانی که  
 از دل با اعضا و در تحقیق است پس از آن نفس با طبع است  
 روح و بعد از آن نفس که او را نفس غریبه است ادبی همان  
 که از اجزا را مخلوط و هم برسد و از او را نام می آید که شخصی  
 شخص باشد و یک نفس غریبه است که از اجزا که با یکدیگر  
 یعنی آنرا خوانند که نفس غریبه است و این با طبع است و چون  
 از این در بدن افاده حرکت برسد و در این که از اجزا  
 نخاع که نفسی و او را نفس غریبه است و از این که از اجزا  
 یک طبع که نفس غریبه است و از این که از اجزا  
 آمد از اجزا که این بر نفس غریبه است و از این که از اجزا  
 که در پاره می شود و این بر نفس غریبه است و از این که از اجزا  
 بجانب برده منتفی می شود و کما فی است و از این که از اجزا  
 بحالت اصلی خود می رسد و در این که از اجزا  
 نیل این انعام کرده است و حرکت غریبه است و از این که از اجزا  
 چون بی هوای غریبه است که بر اجزا را حرکت و حرکت حکام

سپید روح

بی روحی نفی آن جسم را با بی سستی و بی سستی  
 از اجزا که از یک آن عضو بر آن آورده است و این بی روح  
 آن را با طبع که از اجزا که از یک آن عضو بر آن آورده است  
 است و خلط و زنج از اجزا که از یک آن عضو بر آن آورده است  
 بی روحی است و از این که از اجزا که از یک آن عضو بر آن آورده است  
 نباشد که از اجزا که از یک آن عضو بر آن آورده است  
 غالباً با هم جمع نموده بر یکدیگر چسبیده و بعضی متصل شده است  
 و این جمیع را در یک بدن پس چون آنرا جدا کرد که از اجزا که از یک آن عضو  
 بخود جمع کنند و بی سستی که از اجزا که از یک آن عضو بر آن آورده است  
 یکدیگر که از اجزا که از یک آن عضو بر آن آورده است  
 کشیده می شود و در این که از اجزا که از یک آن عضو بر آن آورده است  
 اصله خود را در میان اجزا که از اجزا که از یک آن عضو بر آن آورده است  
 در است و از این که از اجزا که از یک آن عضو بر آن آورده است  
**حسّ الحسی** پس از این که از اجزا که از یک آن عضو بر آن آورده است  
 اعضا بی است و در با طبع که از اجزا که از یک آن عضو بر آن آورده است  
 یکدیگر است و از این که از اجزا که از یک آن عضو بر آن آورده است  
 کشیده می شود و در این که از اجزا که از یک آن عضو بر آن آورده است  
 با هم عضوهای بی است که جمیع حرکات بدن با این متعلق شده است  
 پس معنی این کلام از اجزا که از اجزا که از یک آن عضو بر آن آورده است

و این جمیع را در یک بدن پس چون آنرا جدا کرد که از اجزا که از یک آن عضو بر آن آورده است

کشیده می شود و در این که از اجزا که از یک آن عضو بر آن آورده است











بنی اسرائیل که این خطای اتع می شد و عسوی و حبس بود  
که آن عسور قطع کنند و تحمیل بکلیف بر امیر شاف  
یعنی پس بود بچنین طریقه قانون حدیسی و تو بر جرت جرایم  
که پیش از ما بود اندر آینه ساز که از ما بچهار بار باقی می ماند  
و تکلیف نکرد ما را بچهار مع ما بود و تکلیف و شکر نکرد ما را  
چون بای میل و شکر شد بچهرت که از ما در روز قیامت که ملاک شد  
و زمان و حکم بود کسی میست از ما که رغبت کردیم که او و الحاکم  
بیکل ما حمله به اذن ملک است و اگر  
خلیفه علیه و ارضی حاضر بود که بگوید خدا  
بفضل سائر اهل فضل و سائر علی جمیع خلیفه  
تحمیل یعنی حدیسی که در آن وقت و اذن میست از اذن یعنی  
و ب نه از اذن یعنی بخت بلکه آنی بهر شقی است از اذن  
و اگر ما ارضی اهل تفضیل است یعنی شغل از این اش و سایر  
معنی بابت ماخذ از سر و معنی آنی که در هر طرف باقی مانده  
چنانچه در ری و صواب و صاحب قانوس نیز تفریح کرده اند یعنی  
جمیع خلیفه و بری و صحاح و تو هم باشد کرده است و اگر میگوید یعنی  
جمیع کی بود معنی باشد چنانچه از هر کی بود که از هر کی بود و اگر  
و افضل مخلوقات نزد خدای تعالی بعد از حق اما اینها و میگویند  
علیه السلام نه بلکه این پنجه متذکر که اندر بعضی وضویر پان آن

بنی اسرائیل که این خطای اتع می شد و عسوی و حبس بود

کرد ایم و در سیکلام طاعت انجام نیرا شده یا نیست یعنی معصوم  
تعالی است که این بایر حدیسی که در او را علی که اندر حدیسی بود  
نزدیکتر است و حکم برین مخلوقات بنویسند و پسندیدند و حدیسی  
از نزد ارضی اینها و اینها معصومین علیه السلام چنانچه حدیسی که از ما  
برای حدیسی که ما اندر دنیا و دنیا گیر و در کارها از او بر جفتش شد  
که الحمد و مکان کل بقیه له علیها و علی جمیع عباده  
ضیاف و الباقین عدد لنا احاطه به علی جمیع  
مشایخ و مکان کل واحد منها عدد بها اصحابا  
مضاغفه اینها سهره الحاکم الیوم العتیق خیر الاستیعاب  
ولا حرج العبد و لا یسلع لظالمه و لا یقطع  
مردم لغو هم در وقت عرب اگر چه وضویر است بخت تعقیب معصوم  
و افسوس که مجازا اطلاق کرده اند بر اینکین که بای بی غم  
و کلام بعد از آن در مرتبه شرافت و شرف و غیره است برین تفضیل  
در مرتبه را نیز ترا می دردت و از داده اند چنانچه در قرآن مجید  
هو الذی خلقکم سائفا لایحسب جمیعاً لایحسب  
ای الی السائر و هو الذی سبغ سمعاً یعنی معنی تعالی علی که  
شما آنچه از زمین است جمیعاً که تقدیر و بخت است و از روی تعالی  
و که شما از تحت آسمان از حدیسی که در حدیسی که از زمین از روی

بنی اسرائیل که این خطای اتع می شد و عسوی و حبس بود



چنانچه در زمان واقع شده است و الا که بعد از آنکه  
یعنی زمین را بعد از آنکه وجود کرد و پس ساخت پس از آنکه  
که پیش از آنکه با آنکه تفاوتی در مرتبه یا خلق و این آن  
است چنانچه در آنکه بزرگ بود که کم که این محبت و عیب را  
آید نه در اصل که چنانچه بگوید اعلمی یا صنعت العلم  
ما اصنعت اصل اعلمی و در مقام نیز ختم محبت را ختم و در  
و هست نیست بلکه محبت است که شرافت حسی است یا در مقام  
بود چه حاد ملایکه و غیره و اینها و اینها و اینها و اینها  
بودند و شرافت حد مذکور در این مقام با شرافت حد و جلال  
و مقام حد است و در ادوار مکان یا سطح باطل محاد است که در  
محوری باشد چنانچه در این مقام و این مقام و این مقام  
پس که با محض در مکان نیست یا یعنی در مقام یا در مکان  
چه در مقام متفاوتی بود و تفاوت در مقام و تفاوت مکان  
عدد در مقام و تفاوت مکان و تفاوت مکان و تفاوت مکان  
کل تر و غیره و تفاوت مکان و تفاوت مکان و تفاوت مکان  
مستحق آن باشد که در مقام و تفاوت مکان و تفاوت مکان  
نمایان و باقی دارد و بعد از آنکه علم الاهی باقی شود و اینها  
بنده گان جمیع عدد بنده گان بر اول و بعد و بعد و بعد و بعد

در مقام و تفاوت مکان و تفاوت مکان و تفاوت مکان

ساخت و نمایان بعد از عدد و بعد از عدد و بعد از عدد  
عدد را برای خداست و بعد از عدد و بعد از عدد و بعد از عدد  
علم الاهی بر شرفی اگر شایسته بود هر یک عدد کل است چنانچه عدد  
عدد و این صورت و بعد از عدد و بعد از عدد و بعد از عدد  
علم الاهی بنشیند و در مقام و تفاوت مکان و تفاوت مکان  
برع و بجنب خواهد شد و این اگر در مقام باشد و تفاوت مکان  
سکان کل و بعد از آنکه شرافت و بر او عدد شد و بعد از آنکه  
و مراد از این و در مقام و تفاوت مکان و تفاوت مکان  
معنی است که حکماء را باب معقول چون شیخ الرشید و تفاوت مکان  
از طبیعتات شرافت که نسبت میان اینها و تفاوت مکان  
یا یکدیگر زمان است و نسبت میان شرافت و تفاوت مکان  
فقط است چون عقل و ملایکه در مقام و نسبت میان اینها  
چون نسبت میان و اجلی وجود و عقل و ملایکه در مقام  
هر یک عدد گان الاهی یعنی با صف و تغییر باشد و تفاوت مکان  
حد است و واجب الوجود را که نسبت است میان ذات اینها و تفاوت مکان  
و واجب الوجود باید یعنی در مقام و تفاوت مکان و تفاوت مکان  
چون ملایکه بر سر تغییر بوده و تفصیل اینها و تفاوت مکان  
و اندیشه و تفاوت مکان است پس ملایکه معنی این تفاوت مکان

در مقام و تفاوت مکان و تفاوت مکان و تفاوت مکان

در مقام و تفاوت مکان و تفاوت مکان و تفاوت مکان

در مقام و تفاوت مکان و تفاوت مکان و تفاوت مکان







احضار کرده اند در آنکه نماز صلوٰه بر سر صلی الله علیه و آله و سلم  
واجب است یا نه که جمعی گفته اند که نه اما بنابر روایتی که در این  
بر آنکه هرگز نیست که اسم بگوید و صلوٰه واجب است چنانچه  
مذهب شیخ ابو جعفر این باب بر این است که طاعت خدا و محبت او  
و کثرت این مذهب را استیلا کرده است و شیخ مقداد در کثرت  
العرفان این مذهب را ترجیح داده و بعضی از شیعیان که در کثرت  
در مذمت و صلوات و جبهت و بعضی از مذکر در محبت که این  
صلی الله علیه و آله و سلم مذکور شود اگر چه مکرر باشد مذکور صلوٰه  
و در کیفیت صلوٰه نیز گفته اند که بگویند اللهم صل علی  
محمد و آل محمد اما افضل و اولی است و الله اعلم  
نماید و آنچه در بعضی از آیات و احادیث مذکور است که صلوات را بر این  
عبارت ادا نمایند که اللهم صل علی محمد و آل محمد یا بر  
صلی الله علیه و آله و سلم یا بر اهل بیت یا بر محمد و آل محمد  
که این افضل عبارت است که صلوٰه را با آن ادا نمایند و در تمام اشکات  
عظیم که این باب بر این است که صلوٰه بر سر صلی الله علیه و آله و سلم  
میدانند و در تشهد نماز صلوٰه بر سر صلی الله علیه و آله و سلم  
در بعضی از احادیث میگویند صلوٰه در تشهد مذکور نیست و باقی احادیث  
که صلوٰه را در هر دو گوی و واجب نیستند صلوٰه را در تشهد مذکور کرده اند

در تشهد نماز صلوٰه بر سر صلی الله علیه و آله و سلم واجب نیست

و ظاهر اینست که حال آنست که هرگاه نماز صلوٰه در تشهد واجب  
لازم نمی آید که نماز در غسل باشد پس شافعیان مذکور باینکه  
بعد از تشهد صلوٰه واجب نیست و در تشهد یا آنکه ممکن است  
که چون در تشهد شهاده دوم اسم بگوید و صلوٰه بر سر او  
چون جزو نماز است اما واجب نیست بنا بر این که اسم بگوید یا نه  
و آنکه بعد از صلوٰه جزء نماز یا لا صلاٰه باشد بلکه باقی تشهد واجب است  
و نیز باید دانست که علماء امامیه رضوان الله علیهم چنین بر آنکه صلوٰه  
پس از تشهد از نماز است و نه از آنکه در تشهد یا پس از تشهد واجب است  
بلکه کمال نصیحت و تقاضا از چنانچه آیات کریمه احادیث  
محمودین و است و در محرمی اگر کسی بگوید که اگر الله را گواهی  
بدهم که اگر تشهد بر ایشان نخوانم و اگر تشهد بر او نخوانم  
شد و در کثرت چنانچه صلوٰه شفا ذکر سبزه و باعث آنست  
که در تشهد خود یا آنکه راقضیت و این کلام ظاهر القاضات و حیث است  
که آن غیر از تشهد نیست و اگر مذکور شود صلوٰه و ستادن بر آنست  
تمام دارد چنانچه بگویند اللهم صل علی محمد و آل محمد و آنرا در  
وجوب و کثرت در قرائت عهد صلوٰه بر اهل بیت است که شهادت  
چرا بر آنست که انواع صیغها بایشان رسیده و توان کس و توان  
و باینکه افضل الحقیقین است و فی الله العالین شیخ جمال الدین  
شاه بعضی از رسید آنست که تعقیب از نماز و استیذان و طهارت







باشد و هیچ جز از دولت نباشد و مرید کو چک و یقین باشد  
بدر آنکه قدرت خدا بی تمام است هر چه خلق کرد است و بی  
مثل اجتماع فضیلت که خلق نکرد است بزرگتر است و بی  
حدی تعالی است بلکه محبت است که مشاعر بصفت شایسته  
حقیقت و مابیت موصوف نیستند و حق است که عقل تو هم معنی  
در دهن بخت نباشد که ده است و الله الاسلام محمد بن یعقوب عینی  
طالب شاه در کتاب کافی را این نقل کرده است که عبدالله و یحیی  
از شما بن الحکم رسید که آیا خدا بی تمام است یا در است گفت بی تمام است  
که آیا مادر است که کل دنیا را در رحم من کند که من مرغ بزرگ شود دنیا  
کو چک شود و منم گفت مرا هست نه مادر چنان فکر کنم گفت کمال ترا  
مهرت دارم چو منم بخدمت امام حسن صادق علیه السلام رسیدم  
حرف پرسیدند من جواب دادم که گفت که چه فایده دارد که بی تمام است  
که امام حسن از منم کو چک تر است منم گفت با منم گفت امام علیه السلام  
که چه تعذرات یا در منم گفت منم گفت منم کو چک تر امام علیه السلام  
گفت ای منم تو باین پیش روی خود بجانب بالای خود را که فرموده  
سعد را منم بی گفت منم بی سیم اسکان زمین و خانه و نفر او را  
و کوه و نهر با پس امام علیه السلام گفت که آن خدای که قدرت را در کف  
تو بی چنان اسکان زمین و نهر و آنرا مقدار یک سطل بیکه که از آن داخل  
سازد قدرت را که کل دنیا را در رحم منم کند که منم کو چک تر  
و بزرگ تر شود منم گفت منم برای امام علیه السلام افشا و در دست

براند

و پشانی سار که هر دو پای حضرت را بکسر داد و در آن روزت چو من  
او هیچ عبدالله و یحیی از منم رشت گفت یا در منم  
آدم است تعالی جواب نیامده است که گفت اگر تعالی جواب  
هم آمده این جواب تو هم حاضر است و آن جواب که از امام علیه السلام  
شنیده بود عقل که در آنکه اصل این حدیث و تطبیق آن با  
عقیده عقلا و علما اختلاف تمام کرده اند هیچ یک نمی توانند آنکه  
اشکالی برایشان لازم نیاید و فی نفسه بدو و چون حدیث را بقدر  
و طاعت حل کرده ام سوای تو این عقیده که هر یک سوای آن  
بالبقی احادیث معتبره که از اهل بیت نبویه صلوات الله علیهم  
درست هیچ کس را بر اصل لازم نمی آید و در کتب معتبره شخص از آن  
ایم محمد بن سنان علی جمیع من ذرعه و حواشی  
ست خدا و علی بن محمد و کفر با عیسی علیه من قل  
حق منم هر نور دست و از درگاه انداختم که بر تائیدی که منم  
و خاتم نبی تائیدی آن کلمات را که منم در روز باران را  
یکبارند و در این سنی اول است و لفظ باور بنایا از این است  
یا بخت مستعدی منم منم است ختم است چه ختم لازم و شهادت  
و در این منم ختم است و شهادت او جمیع شهادت و حدیث است  
از خود و بعضی اشکار بر آنکه چنانچه ازین قرات شریف ظاهر میشود که

و پشانی سار که هر دو پای حضرت را بکسر داد و در آن روزت چو من  
او هیچ عبدالله و یحیی از منم رشت گفت یا در منم  
آدم است تعالی جواب نیامده است که گفت اگر تعالی جواب  
هم آمده این جواب تو هم حاضر است و آن جواب که از امام علیه السلام  
شنیده بود عقل که در آنکه اصل این حدیث و تطبیق آن با  
عقیده عقلا و علما اختلاف تمام کرده اند هیچ یک نمی توانند آنکه  
اشکالی برایشان لازم نیاید و فی نفسه بدو و چون حدیث را بقدر  
و طاعت حل کرده ام سوای تو این عقیده که هر یک سوای آن  
بالبقی احادیث معتبره که از اهل بیت نبویه صلوات الله علیهم  
درست هیچ کس را بر اصل لازم نمی آید و در کتب معتبره شخص از آن  
ایم محمد بن سنان علی جمیع من ذرعه و حواشی  
ست خدا و علی بن محمد و کفر با عیسی علیه من قل  
حق منم هر نور دست و از درگاه انداختم که بر تائیدی که منم  
و خاتم نبی تائیدی آن کلمات را که منم در روز باران را  
یکبارند و در این سنی اول است و لفظ باور بنایا از این است  
یا بخت مستعدی منم منم است ختم است چه ختم لازم و شهادت  
و در این منم ختم است و شهادت او جمیع شهادت و حدیث است  
از خود و بعضی اشکار بر آنکه چنانچه ازین قرات شریف ظاهر میشود که























وهم شدة ما خود از دستام بینی که بیشتر از چشم برون  
گشت بینی که بلند شد که شکوه در او پروان آمده باشد و نسبت  
عرب یکگونه است که الدخا لعی در بلند شد پس بینی است  
بنون آن باشد که بلند شد و نه در بعضی حرکت کرد آن بود که  
است که تنفس با بینی افتاح و ابتداء است پس غلظت یا در  
بعونک با در صحت یا با غلظت است و نه در غلظت یا از کوی  
سبب است و غلظت علی در علی غلظت غلظت است به غلظت شل  
صنوبر پس بینی غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت  
که بینی غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت  
قلت اجاب انما یکن ریسب تا یصل الی عقود و بعضی غلظت غلظت  
اصل غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت  
و در باره دانت و مجبور حرم بر میان آن است و قرابته غلظت غلظت  
یعنی غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت  
بودند بر سرش و هم که در و در کمال غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت  
در او از او قدرت و اختیار با قوت یا از او یا کمال است  
در مقابل بینی یا قضا و قدر یا غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت  
و غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت  
بتوحید یعنی غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت

و غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت

گشت بخت او آنچه قصد کرد بود و در آن وقت که شستن غلظت غلظت  
و آن بخت تمام و کمال رسید یا بسیار و بخت غلظت غلظت غلظت غلظت  
علی آن آنچه دیگر که بود در راه غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت  
که بسوی کفار و جاهلی که افتاد و پیدا کرد بسیار و غلظت غلظت غلظت  
نصرت یکدایب یاری تو و قوت حجت غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت  
نام و سبب کم داشت نصرت و یاری تو غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت  
و غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت  
بودند تا آنکه قدرت تعالی قوت تو یا از او تو یا از او تو یا از او تو یا از او تو  
یا صحت غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت  
یعنی کاه بود و الله هم قاذفه یا کج فیک الی الله  
العلیاء غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت  
و کلا یارب ابدیک ملک غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت  
که غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت  
و غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت  
این را پس بدل لایکافا غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت  
و در باره غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت  
و غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت  
چیزی بر چو آن که غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت











نیکو بگوید و آینه حق چند بعینه بود آن کسی که  
در جرم او باشد چنانچه در حدیث آمده است که آن عیض  
شکر که با او بود و نور آن با آن کانی نیست بگو و هست که اگر  
این طاعت را بخواند بنور طاعت چه از نور طاعتی نورانی  
چنانچه از نور کانی **نورانی** طاعتی و کوری بدست آید و این است  
که طاعت بنور طاعت شود و کانی خود را مفضل  
ملاحظه نموده در مقابل هر کس که در برابر آن باشد و او را  
پس در مقابل تمام او از سر از قرآن و حدیث و معانی  
استماع کند و در مقابل هر خطو آن در وقتی که جنب باشد  
با کرام قرآن و بوسیدن و تفاوت آن قیام نماید و در کشت  
و سجده و اجابتی که جنب باشد اعمی و کسی که نماز و در مقابل  
مالی که از مردم با خود گرفته باشد بعد از آن مال بایستد  
کند و در مقابل غضب مال بعد از آن مال تصدق بحال  
خود نماید چنانچه طایفه معایب هر مرضی را بمقابل و هدایت  
باشد است با آنکه عظم حسنت که تو به است عیض معایب  
بطرف میسازد و با آنکه معایب سادات و عیض را  
امام علیه السلام گفته است و مراد از نیکو بگوید از خط  
یا سوزن نیست که معایب عیض از سوزن است چنانچه در مذنب  
باطل و فساد است و مراد از اجابت و سوزن است که عیض از  
سوزن تو است مذنب باطلی کرده اند که نواب طاعت مقدّم  
بر معایب کانی بنور طاعت میشود و چنانچه عیض کانی

بجای نیست

نورانی طاعتی و کوری بدست آید و این است

بنور طاعت بنور طاعت بنور طاعت بنور طاعت بنور طاعت  
که نواب یا عیض فعل بنور طاعت یا عیض فعل بنور طاعت یا عیض  
بطرف میسازد و این را اجابت میگویند و این را سوزن میگویند  
میگویند که سوزن حق است یعنی جمیع عیض کانی که جنب است  
بهایی بنور طاعت بنور طاعت بنور طاعت بنور طاعت بنور طاعت  
نواب یا طاعت با آن شخص میدهند اگر نواب طاعت **نورانی**  
بنور طاعت بنور طاعت بنور طاعت بنور طاعت بنور طاعت  
کانی سوزن میگویند که بنور طاعت بنور طاعت بنور طاعت  
یک از نواب و عیض بنور طاعت بنور طاعت بنور طاعت بنور طاعت  
باطل است نواب طاعت بنور طاعت بنور طاعت بنور طاعت بنور طاعت  
او را مفضل و در کشت و تفاوت آن قیام نماید و در کشت  
و سجده و اجابتی که جنب باشد اعمی و کسی که نماز و در مقابل  
مالی که از مردم با خود گرفته باشد بعد از آن مال بایستد  
کند و در مقابل غضب مال بعد از آن مال تصدق بحال  
خود نماید چنانچه طایفه معایب هر مرضی را بمقابل و هدایت  
باشد است با آنکه عظم حسنت که تو به است عیض معایب  
بطرف میسازد و با آنکه معایب سادات و عیض را  
امام علیه السلام گفته است و مراد از نیکو بگوید از خط  
یا سوزن نیست که معایب عیض از سوزن است چنانچه در مذنب  
باطل و فساد است و مراد از اجابت و سوزن است که عیض از  
سوزن تو است مذنب باطلی کرده اند که نواب طاعت مقدّم  
بر معایب کانی بنور طاعت میشود و چنانچه عیض کانی

است

است

بگوید







در پیش روی این نیستی بجز ماندن نفس طعم کربان غرض  
 تحقق گرفتار است و او را کوکب شاد روزی میدهد و ظاهر آن  
 مراد از غرض در مقام جسمانی باشد و متوجهی نیستی است  
 تسبیح خدای تعالی یعنی نزد ساقی اوست از آن که صاحب گویند  
 و از نزد بیکار هیچ تعصبی که در ملکات کمالی باشد متوجه نیست  
 و جمیع غریبان مراد از این مقام اظهار زانست از صفات  
 و سادگی بی ملال و دل شکسته شدن است و تعریف یعنی ظاهر غرض است  
 در مقام مراد اظهار طهارت از است از صفات نقص و نقص  
 در وجه عرض که بجهت است و عطف و تعریف و تعریف است  
 یعنی عطف و صلوة بر ملائکه است بر تعریف الهی که در عالم اول  
 صحیفه کامل مذکور است و عطف و تعریف بر تعریف و تحقیق عالم است  
 مانند غرضی جاری است و در قرآن مجید اشارت بر این است و در حدیث  
 سید است و امر این که بعد از این قنوت مذکور میشود و باقی  
 ظاهر ابرو مانند سیل و جوی که بر عطف و تعریف بر تعریف است  
 جود فصل عظیم و علی الملائکه الذین من و منهم خیر است و این که  
 پس منی از کلام تریف است که خدا یا و جامان غرض و کلامیکه  
 سوره این اند که هر گشت نیستند از تسبیح و تسبیح و تسبیح  
 می آیند و بدل این بر سر است و در حدیث مذکور است از آنکه اظهار طهارت  
 و زنده از زن و زنده و جبهه و جبهه و عوفیه و مانند آن است

که در ملکات و پند پس صلوة بر این زینت و لا  
یستحسنون من عبدك ولا یؤثرون  
و لا یفعلون عنك  
 الوله الیک استخار یعنی مانند نیست و اینا یعنی  
 اختیار و برگزیدن و جبر یعنی پسایا که است و در حدیث  
 در است و جبر است در عقلات و لا یفعلون و لا یؤثرون  
 عطفه بر لا یفعلون پس غرض از این شرف است که این ملائکه  
 حاصل غرضند مانند نیستند از عبادت و تو عبادت  
 تعریف از خدمت ترا پس بسیار کردن و جبر است و این که فرمان  
 ترا ایجابی آورند بلکه می نمودن و امر ترا ترجیح میدهند بر تعریف  
 خدمت تو و عاقل نیستند در هیچ وقت از جبران شدن در عطف  
 ذات بلکه بیشتر چون بذات کربانی نظر میکنند عقل ایشان از  
 بسیاری درشت جبران بیشتر و ان شاء الله صاحب  
الشاحض الذی یظهر منک الاذن و حکم الاذن  
مدریکه یا النسخه صرعا و حایه البیوت  
 اسرائیل ملکی است که چون صور میدهند جمیع مردانی که  
 از بر نهند می شوند و صورت حیثیت که در آن با دلی  
 و در ش خص شقی است از شخص طاعت که هر غرض



کشور شد و بر هم نکرد و این گنایار است که شرف و ناز  
و امر باشد چه هر کس نظر امر و فرمان است چشم را بر هم نکرد  
و مراد از آن خفت یعنی نوزدن در صورتی که امر را نیکو  
نموده گران اموات میکند و مراد از حلول امر رسیدن فرمان  
الهی است که هر آن که بخت قیامت نفع و ضرر کند و سعی نیکو  
نموده است و مراد از نظر باریت که ضرر کند و هر آن که نفع حاصل  
چنانچه در نسخه اصل صحیفه است یا نفع ندارد و اگر ضایع باشد یا بجز  
در این است و هر آن که بخت ضرر و نفع را بر سر کار می بیند  
شودید است جمع می آید و هر آن که بخت نفع و ضرر را بر سر کار  
است که او را امر و کرشمه است و بر زمین افتاده و باران کند  
قاضی چنانچه در شرحی نقل کرده است هر چه نمی رسد است  
خدا را چون بخت بر زمین افتاده است باریت را بر سر کار می بیند  
در مقام این است که نسبت به چه مراد از امری است که در هر بار  
مراد و افتاده اند و این جمع بر سر است یعنی هر چه در هر بار  
در هر بار شده اند و این در هر بار و در هر بار و در هر بار  
سختی این نجات نیز نه آنکه امر را که صاحب مهر است و هر چه را  
کنده است و این و شکر است که چه دلت رخت بدست دارد که  
نفع و ضرر کند و این و شکر است که چه دلت قیامت بر سر که او را نفع و ضرر  
پس آگاه کند و در هر بار و در هر بار و در هر بار و در هر بار

و این است که در هر بار و در هر بار و در هر بار و در هر بار

در هر بار و در هر بار و در هر بار و در هر بار و در هر بار  
بخت و میکائیل ذوالجناح عندک و اللکان  
الرفیع من طاعتک میکائیل فرشته است که در هر بار  
خلایق بر سرند و باعث آبادانی و معنوی در هر بار و در هر بار  
از این است که می شود و موجب رفاهیت خلایق می شود و در هر بار  
بختی نرسد و مراد از مکان رفیع مرتبه است که در هر بار  
نزد حضرت پروردگار و در هر بار و در هر بار و در هر بار  
که صاحب جاه و عزت و نزد تو صاحب نرسد و در هر بار  
طاعت تو کمال قرب برگاه تو را و در هر بار و در هر بار  
و بختی نرسد و مراد از مکان رفیع مرتبه است که در هر بار  
بختی نرسد و مراد از مکان رفیع مرتبه است که در هر بار  
که در هر بار و در هر بار و در هر بار و در هر بار  
که حضرت عزت پیغمبر می رسد و طاعت ملائکه می رسد و در هر بار  
بختی نرسد و مراد از مکان رفیع مرتبه است که در هر بار  
شیرت آنکه هر چه در هر بار و در هر بار و در هر بار  
یا در هر بار و در هر بار و در هر بار و در هر بار  
و نرسد است نرسد و در هر بار و در هر بار و در هر بار

و این است که در هر بار و در هر بار و در هر بار و در هر بار  
و این است که در هر بار و در هر بار و در هر بار و در هر بار  
و این است که در هر بار و در هر بار و در هر بار و در هر بار  
و این است که در هر بار و در هر بار و در هر بار و در هر بار











چسبست عظمت تو چهره را بر زلف کند انداز تو قصد  
نی کنند که ترا پسندد و قدرها و سر با بر زلف کند اند  
الذین قد طالت رغبته هم فيما لك  
المستغفرين يدركون الاياك والموتوا ضحوا  
درون عظمتك و سجده كن يا ايها المستغفرون  
بفتح ناء و هم شخص را گویند که در حق باشد در شایسته اب  
و سكرات و باکی از تشنگی روم نداشته باشد و الا جمع الي  
بفتح ناء با كسر ن معنی نرسیده و درن پیغ نرسیده و كبر را و  
و كبر معنی عظمت و كبر است پس هم خلاصه معنی این كلام اینست  
آنکه آن ملائکه را كه صلوات است بر سر مستحقین انداز ملائكه كه عبادت  
بسیاری دارند با كبر نرسیده است از تقرب و ثواب و در بعضی اند  
بزرگترند و چون در بعضی كبر نرسیده اند و كبر نرسیده است  
ندارند و تواضع می کنند و خود را می كشند نزد عظمت تو در  
بزرگی عظمت و جبروت تو والذین يقولون اذا طالت  
الي جهنم نرفق علیه اهل محضيتك سبحان  
ما عبدناك سوس عبادتك زفير اول آواز است  
که بشنودند اگر نرسیده است و شوق آواز آواز است که بشنودند  
که از خلق اوست و غریب میگوید در آواز معنی آواز را و در بعضی

ایستادن  
کبریا  
کبریا

آواز سوختن او شنیده شد و الذین يقولون اذا طالت  
كه عطف بر الذین لا یستغفرون باشد و الذین لا یستغفرون  
باشد و خبر بر دو فعل عطف و علی آواز معنی آواز است  
که الذین يقولون بستان باشد که خبر بر دو فعل عطف  
و الذین لا یستغفرون عطف بر كلام این باشد چنانچه این  
مذكور شد پس خلاصه معنی این كلام فقه برین است صلوات  
بر سر خدا یا بر آن ملائكه که میگویند چون نرسیده است  
و قی که آواز سوختن او شنیده شد که اهل محضيت معصیت  
می سوزانند یا آنکه مثل آواز اول آواز است که از جهنم شنیده شود  
در وقت چوین گناه کاران خدا را تسبیح و تهنیت میگویند از شوق  
که ذات تو از آن بمراتب عبادت تو نرسیده است و ملائكه  
تو نزد او عبادت بوردی فضل فضل علیهم  
على الرؤيا بین من یلیک و اهل الزلفه  
عندك و حمال الغیلة رسلک و الموءین  
على حیات و قبايل المملکة الذین احصوهم  
لنفسک و اعینهم على الطعام و الشراب  
بنفق لیسک و استلیم فطون اطباق  
سمواتک اینهمای شوره و صیغه کمال را حاینین فتح  
راست شنود بر این بضم را و الف و نون از زیادت

کبریا  
کبریا







چون بگویم بفرستد گفته اند که ای کاش ملک علی را بجای  
 اساره بیاورم پس من است پس من این کلام شریف را که خداوند  
 عزت بران نهاد که اگر اطاعت نمایند درستی که حکم و درستی  
 نازل میشود که قیامت قائم شود و عهد نو که روز قیامت است  
 و با تمام هر وقت قائم گردد و بخواند المطرور و  
جبر المکنا آخر آن سبع غزالت دزدان بر سر  
 شوق از درویشی را ندان و مراد از دزدان و دروغ  
 که ابر را می رسد پس من این کلام شریف را که خداوند  
 عزت بر ملائکه ابر را بر سر سجده خلائق و الذی  
تجیه لیسمع رجل الرعوه واذا یسبح بده  
خفیف فالمکنا المکنا صواعق البرق  
 زجر منی را ندان و چنین شیخ را چه می آید از آن میگوید  
 این ابر جلالت یعنی صاحب رعد و صوت و اگر در اصل  
 سبحت بیا و سوخته و محقق و صاحب رعد است و خفیه  
 مراد و در نوار است و کعبی و بجهت و در نوار خوار است  
 سجده نمی شنودن است و آنست خفیه یعنی ابریت که از  
 ملازم دارد و معنی آوازی است که از بطن ای آید در روز قیامت  
 و آواز بال می گویم زلزله آمده است و با دلفظ با محبت  
 تقدیر است یا محبت محبت است یا محبت است و بعضی

چون بگویم بفرستد گفته اند که ای کاش ملک علی را بجای  
 اساره بیاورم پس من است پس من این کلام شریف را که خداوند  
 عزت بران نهاد که اگر اطاعت نمایند درستی که حکم و درستی  
 نازل میشود که قیامت قائم شود و عهد نو که روز قیامت است  
 و با تمام هر وقت قائم گردد و بخواند المطرور و  
جبر المکنا آخر آن سبع غزالت دزدان بر سر  
 شوق از درویشی را ندان و مراد از دزدان و دروغ  
 که ابر را می رسد پس من این کلام شریف را که خداوند  
 عزت بر ملائکه ابر را بر سر سجده خلائق و الذی  
تجیه لیسمع رجل الرعوه واذا یسبح بده  
خفیف فالمکنا المکنا صواعق البرق

سخن را حاصل است معنی هر چه گفته است مشق است از هر چه  
 در سخن این ابریس که معنی است بر شدیدا و سوخته است و خفیه  
 است و خفیه معنی خفیه و خفیه و خفیه و خفیه و خفیه و خفیه  
 از خفیه معنی خفیه و خفیه و خفیه و خفیه و خفیه و خفیه  
 و التواء خفیه است و صواعق صواعق است و آنست که  
 که بعد از عددی عظیم از ابر جدا شود چون زلزله و زلزله  
 می خفد از شدت حرارت و تا باب زلزله می خفد  
 در زمین و چون زلزله است مانند طوفان و زلزله  
 یکبار از کعبه که آن فلز در میان است بر سر سطله و زلزله  
 بهم برسد و این غایت عجیب است و هر چه در میان  
 محقق حکما و صاحب عقول از حرات ابرام خفیه و خفیه  
 که در میان ابر می باشد بهر چه چنانچه از حرات ابرام خفیه  
 سوزد میشود و شیخ علی بن حسین از کتاب اشارات میگوید که  
 چون جبهه آتش سرد می شود و فرو می نشیند و بسته میشود  
 بهم می رسد اما در کتاب شفا قول اول را مبرهنه است و اول  
 صبح عقدا که از زمین پرت می شود آورند کاه یا آهن می مانند  
 و کاه یا آهن کاه یا آهن و در طبیعت است که شفا نقل کرده است

چون بگویم بفرستد گفته اند که ای کاش ملک علی را بجای  
 اساره بیاورم پس من است پس من این کلام شریف را که خداوند  
 عزت بران نهاد که اگر اطاعت نمایند درستی که حکم و درستی  
 نازل میشود که قیامت قائم شود و عهد نو که روز قیامت است  
 و با تمام هر وقت قائم گردد و بخواند المطرور و  
جبر المکنا آخر آن سبع غزالت دزدان بر سر  
 شوق از درویشی را ندان و مراد از دزدان و دروغ  
 که ابر را می رسد پس من این کلام شریف را که خداوند  
 عزت بر ملائکه ابر را بر سر سجده خلائق و الذی  
تجیه لیسمع رجل الرعوه واذا یسبح بده  
خفیف فالمکنا المکنا صواعق البرق



که در خوارم از بابت جوهر این جسم با شکل یکسان نیز خواهد  
آمد مایل بنویس و چون غشت تمام از آن که ختم در این مایل  
سبزی از جد ایش شده و بعد از آن خشکتری از زمانه از  
عبد الواحد جوهری مصاحبه شیخ علی و از جمعی دیگر نقل کرده  
ادعای نو کرده که درین زمان آتشی از سمت زمین می آید که از آن  
او یکصد و پنجاه من بود و بعد از آنکه داخل زمین شد یک  
هر شب از زمین بیرون آید و بعد از آن در آتش می افتد چون از  
زمین بیرون آید و در آنجا حاکم جوهری بر آن می افتد که  
محمد و سبک کلین پادشاه خراسان که کلان جسم یا بعضی را  
نزد او نشاند از شعلی که داشتند نشویند و در آنجا  
آتش تقیه می کردند که او را بکشند یا بمرای کشند آتش را می  
آتش غشت تمام مقدار از جد انود و فرستادند سلطان  
که از آن شمشیری بزد و بعد در شعله و شعلی که در شعله  
که شمشیری بای نیست نمی که شش و اندک می کردند ازین جوهر  
است که از بوالی آید و اضافه و موافق بر بوق اضافه و موافق  
بصفت یا برعکس اگر برق را اعم از صاعقه بگیریم یا اضافه  
مثل اضافه بلین لای لینی بر آن صاعقه و حرارت و سردی

باز شمشیری که در شعله  
باز شمشیری که در شعله  
باز شمشیری که در شعله

اگر برق را در صاعقه بل صاعقه بگیریم پس سبکی آن کل غشت  
بنا بر اصل آنست که صاعقه بوزن خدا با بران ملک که آواز  
را ندانند شنیده میشود صد او صوت رسد با چه آواز بعد  
آواز طبعی است که بر روبرو و در هر جا صوت ملایم  
مثل آواز سب در وقت راندن و آواز بال مرغ آن ملک  
حرکت ندهد با حرکت که از سرعت حرکت بر سرعت ملک که  
سوی کل است یا آن بر ملک سوی ملک او یا بر ملک سوی ملک  
کندار شده میشود بر تمام در غایت حدت و شوقی  
صاعقه ای بر تپای که صاعقه اند اگر برق را اعم از صاعقه بگیریم  
و بنا بر شیخ اول گفتی مراد آنست که هرگاه ابری که در آن صاعقه  
و بر سر پیک آن ملک حرکت دهد یا با ملک یا با ملک که در آن  
ماند صاعقه خسته میشود و بنا بر شیخ که بحث می کردیم  
آنست که هرگاه آن ابر صاعقه صوت ملایم ساکن سازد  
آن ملک یا ساکن شود یا آن ملک یا بسبب آن ملک خسته  
می شود بر تپای ماند صاعقه و بنا بر شیخ این ابر و در کیم می  
مراد آن باشد که هرگاه که ابر صاعقه صاعقه و سرعت در  
حرکت آن ملک را به شیخ و تعدیل حرارت و سردی و در آنجا



متعارفست که هر که شیخی محیی را پسندد یا نه یا نه  
 اگر میگوید آن ابریا که شیخ گویند یا بسبب آن یک شیخ گویند  
 و بر قهای مانند صاعقه خیزنده از نژاد و نسبت است  
البیرون و اهل بطین مع نظر المظفر از انوار و النوا علی  
حق از انوار و اهل بطین مع نظر المظفر از انوار و النوا علی  
 اصل ششوی شیعین بودند که نوزج باضا نه ساطع شده است  
 مشق است از تصبیح بی بی بیت نمودن و مهر ابدون و بر  
 بیخ را بجهت نکست و با شش از بهو طبعی بر زبان  
 بسکون طبع قطره است و تو ام جمع فایم است و مراد از این که  
 که بر خدای موهل باشد و با ن قیام نماید و خزان جمع فایم است  
 و این جمع بر است و زوال یعنی بر طرف شده است و باید است  
 چنانچه حکما و متقدمین مانند افلاطون بر آن رفته است که قطره از باران  
 بر برف و هر دانه از ترک که هر یک همی و در شش و حیوان را در آن عالم  
 علوی مری و مقلی است که تربیت و تحمیل او در یک عالم است  
 چنانچه در شش بی شک اختلاف انوار بر پای و کس و انوار آن  
 سته است بر تبهایی این که مری شک باشد و ششوی  
 از اختلاف مری ای بر ای طاس و در نوزد انوار سوسن نهایی مختلفه

اینها را در کتابی که در این کتاب است  
 در کتابی که در این کتاب است  
 در کتابی که در این کتاب است

ایشان بر طایفه و س را باین اوان مختلف می نمایند و این  
 که در عالم شل از نوزد ارباب میگویند و در مری نه دانه که  
 بر این ششوی عظیم این معنی را یا اثر آنم که در این در احادیث  
 از مرید اهل بیت عصمت صلوات الله علیه میگویند  
 شده است که با نوزده باران و برف و هر دانه از ترک که  
 موهل است که با او سوزان نوزل میکند و شش و میگویند و خزان  
 نه باران و با نوزده سوهل اند و بر این نوزده سوهل  
 که از این نوزده و از نوزده ششوی که در این نوزده سوهل  
 یا از ششوی که در این نوزده سوهل که در این نوزده سوهل  
 و این معنی را تعلیق بر نوزده سوهل که در این نوزده سوهل  
 و از باب ششوی که حکما گفته اند و اختلاف در بیان احوال است  
 عصمت علیه السلام و مذنب حکما میگویند و پیشتر بر این معنی  
 است که صوات نوزت بر سوهل که ششوی است و برف و ترک  
 کنند و بر این ششوی از نوزده سوهل که در این نوزده سوهل  
 نوزل کنند بر زمین و بر سوهل که موهل اند و قیام بر این ششوی  
 میکند که خزانهای با و را حافله کنند و بر سوهل که موهل  
 بر کوه یا که از جای خود حرکت نکنند و والذین عن  
مناقیل الحیاه و کیل ساحتیه لکوا الاعمال

اینها را در کتابی که در این کتاب است  
 در کتابی که در این کتاب است  
 در کتابی که در این کتاب است



و عوالمی باشد قیل و قال است که طلاق است و می  
 و منقل اسم آت است و چون نقل قیل است بحکم نقل  
 طلاق آت نقل است که جسم طبعی طلاق باشد و ممکن است که مراد از  
 نقل هم وزن چیزی باشد از چیزی دیگر چنانچه در کتب لغت  
 پس بر معنی اول مراد است که طلاق یک سید است که مراد از طلاق  
 در معنی دوم مراد آن است که سید اندر آتی چه جسم شود  
 میانه جمع ماه است که از موه یا خد است که او را بالف کلام  
 و از اینجه که مراد از حرف حق تا بدیل کرده اند و کلام  
 یعنی همچون کلام وجود مانند آن و معنی طری هم آمده است  
 که فیض اراده آن می پاشند و مراد از این معنی اول است و کلام  
 شقی است از خود این معنی جمع کردن و لو جمع جمع لا یجوز  
 شقی است از لفظ معنی الم رسانیدن و مراد از این معنی  
 عوالمی معنی عوالمی است و مراد از عوالمی چیست که بر جسم  
 باشد لهذا استعمال معنی غنیط شد و معانی نام گوشت  
 در او دید که یک در این معنی شده و معانی کلام معنی است  
 که جبهه غنیط شده و مراد که او را در عرف معنی است

می گویند و استعمال اسم این معنی بسیار است و معنی است که در کتب  
 پس معنی این کلام شریف بلکه حدیث است بمرتبه خدایان  
 بلکه یک که این نشان ساینده نقل جمع آنها را و پیوند و جمع  
 یکی است او را بارانها باشد که جلد بدن را است که می پاشد و در زبان  
 مایه جمع که بر سر نهشته است و بر زبان نکل است که مراد از این معنی  
 که در است او را بارانها غفیر او و در خانه باشد که از آت است  
 بهم می رسد و مجاز تو را حد می کشد بعد از آن که مراد از این معنی  
 او را بارانها جسم تعلیق بارانها باشد قایل است بر طبعی که  
 جسم طبعی بارانها که جسم طبعی جامع جسم تعلیق است و چون معنی  
 کلام و پیوند استعمال ساحت جسم تعلیق است و نقل کلام  
 پیوند نسبت به تعلیق او و تفصیل این را در کتب خود بیان  
 کرده ایم و در سکن المذکوره الی اهل الاوقاف  
 مایه قوله من المذکوره و مجوز المذکوره و السفر الکرام  
 البراءة و الحفظ الکرام الکرامیین رسل رسل  
 و مراد از مراد چیست که طبع از دستور باشد چنانچه مراد  
 از محبوب چیست که طبع راغب باشد با و بلا چنانچه  
 که بنده را مانع است که کند خواه محنت باشد یا ممتنع



که بخشش باشد و مراد در غایت اول است و گفته چو سار است  
یعنی زبانی حکمی که اعمال بی آدم را می کنند آمدن و راه  
در پی ملایکه اند که کتاب صحیفه را اعمال بی آدم اند از جانب  
دست راست و دست چپ و کرام جمع یک است و بزرگ مایه  
است بر تنیده بر آیه یعنی نیکو کار و حفظ جمع حقیقات و این  
مفهوم اشاره بان است از اینها حدیث مستفاد میشود که همان  
که کلمات اعمال حسوسیه اند حفظ آن شخص هم میکنند پس  
کلام مرئوس است که صلوات بغیرت خدا یا بر ملائکه که پیغام تو را  
بیاصل اینچیز بر بند و حکم ترا بایشان برسد نه بیکر و مایه  
و ملائکه که از آسمان نازل می آید بی زبان و عجب های مشرق  
فرغت که بایشان برسد و صلوات بغیرت بر ملائکه که کتاب  
نامهای اعمال آدمی را دارند که این ملائکه هر یک نام و حساب  
است نه بر ملائکه که حافظان بی آدم اند از ملائکه او  
و کاتب اعمال اند و ملائکه الموت و اعوانه و  
مشکر و نیکوکار و دشمنان و قاتل القبور و در هر کفنی ملائکه  
سکونیکه در کور است و بیشتر و کثیر و در سر این در کفنی  
منافعه نوبت و بنابرین نحو ممکن است که مقصود باشد

بیتد را غنی اموان جمع مرئوس یعنی باری کنند و سکر و سکر  
رو ملک اند که در قبرستان از اعتقادات صحیح و فاسد تحقیق  
کنند و بعضیهای آن عمل میکنند و بعضیهای آن عمل  
و بیشتر و بیشتر و ملک اند که بعد از انزال سکر و کثیر چون طاهر شود  
که اعتقادات آن شخص صحیح بوده است و اگر ابر بهشت و نعمات  
در بهشت بشمارت میدهند و در زمان درخت عرس است  
میکنند نه اندامها و از نور بی ملک است که در قبر آبادی  
است و از ارباب بیدار است میکنند که از اهل علم است  
از دنیا یا از اهل کفر و بعضیهای آن عمل میکنند و قاتل  
از نشسته بی سخن و از سخن بیا و بیا سب زکرا که ملائکه  
قائم میکنند و ملائکه و نفره را که از خواب میخیزند که از قیامت  
بی گویند و سکر و کثیر را که آدمی را ایمان میکنند نه قاتل میکنند  
و ملک است که قاتل مشق است از نشسته باشند تا باشد و چون  
زاید باشد بر وزن فلان وقت از هم بپاشند است چون ملک  
رومان قبر را بر هم بزنند و غسل قبر بکنند و اورانشان گویند  
این کلام بر تبت اندک حد با صلوات بغیرت بر ملک الموت و دشمنان  
و یاران او و در دو نوشته سکر و کثیر و نوشته رومان که قبر را  
آدمی بی باشد و مردم را ایمان و بگویند یا اندک قبر را از  
هم می پاشد و در غسل میشود و حضرت استادی و بی الری معلوم

در هر کفنی ملائکه

در هر کفنی ملائکه

در هر کفنی ملائکه



الشرعیه است و شیخ بهاء العزم و الدین محمد العاصی  
میفرمودند که بعضی از آیات فطریه رسیدیم اگر چه در مشقه  
رومان نیست و در ترمذی که رسید اگر بی ایمان و حسن عمل از  
ایده بکار و مکر اعلام کی شد که این بیت بوی ایمان آید  
و تکریم مکریم کشید بر تر و در سجده ال از و اگر کسی بگوید  
که هر صفت را از و آید باین مبالغه که در وقت  
سؤال در قرآن و ادب بر بند و عقوبت و بار و در  
سازند و لفظ یغنی بالینت المعلوم و بالینت  
للملک و جنون و مسکنه الجلسان طایفین  
جمع طایف است مشق است از طواف یعنی برود و بجزئی است  
بیت المعلوم صفت در سحران بر بر کوبه سحره زار  
نزد و تعلیم است باین بیت مهور میگویند که طایفه بسیار  
است و باین سبب آید است و بعضی بیت المهور را بر  
اعوان کشند یا بسبب مهوری او از کثرت ملائکه یا بجهت  
و مالک اسم ملک است که مکل است بر آن و در پنج  
صنوع ملک است که مملکت ریخت و خزان و مملکت است

و ظاهر آن از قرآن تابع و اموال مالک باشد که طایفه از  
چشم را مالک یکی از این سوره باشد و در جمیع سوان  
است یعنی تمام که در زمانه آن پس بی این که  
این که خدا یا صلوات برت بر ملک مکر که طایفه است  
میکنند و بر مالک غارت و جنم و بر فرانه و اران طایفه است  
و عنوان غارت بهشت و بر خدایا را طایفه است که  
لا یغفلون و یغفلون و یغفلون و یغفلون و یغفلون  
و الا ان یقولون سلام علیکم یا صاحب  
فصلی علی الدار و الدین و الدین و الدین و الدین و الدین  
الدین و الدین و الدین و الدین و الدین و الدین و الدین و الدین  
اصل صحیفه و او مذکور نیست بر صفت ملائکه سانی خواهد بود  
بمعنی خود را در است و مراد از او از خدا فوت و است  
بدان را خدا و سانی است بر سنی که کلام خیر است که خدا یا  
صلوات برت بر ملائکه که عصیان خدای تعالی نیکند  
از این خدای تعالی کرده است و بی یی او از ملائکه با سوار  
میکنند و بر ملائکه که یکویند بود معانی و دینی که در کثرت  
میکنند و بر ملائکه ای بود معانی بسبب این مهور اگر در ناید  
و خود را از مهور میزد و شمشیر سیکه جزای این است



و صبر بر کوهان یافتند که آن خواب را در وقت  
والتين والذبابية الذين اذ اقبلت  
فعلقهم بحجيم صلوة ابتدوه بسلامها  
ولم ينظروا وقت اوهمنا ذكروه ولم نعلم  
مكانه من ذلك وباني امور وكنهه زبانية  
بشده بدو وزيست است شسته است از بين يعني در بغي  
از بين اسير آدم صاحب ثوب و نوکي که در دم را بگويم اندر  
در بغيام مرا همي افه است پس زبانيان ملائکوت که در آن  
و عايمان را بگويم دفع میکنند که آن نوزده ملک در بغي و در آن  
کریم را داشته است علیها تسعة عشر خذوه شی  
از خذ یعنی اگر کش و عقوبت کردن و غلوه فعل امر است از  
فعل بعث عین و فعل تشدید لام مصدر است یعنی بکش کردن یا کش  
کسی فعل بعث عین تشدید لام بکش از بند و فعل بعث عین آن است  
که برد است یا که آن نشد و حجم نمیدانست و ملوه مستقیم است  
یعنی که آن اثر است و افزون آن و است و یعنی ابتدا کردن است  
در راه یعنی کردن کار است و انظار یعنی همت و ادب و انظار  
مشق است از ایام یعنی زکون و ساقط بودن و مراد از آن

بنا بر آنکه در این کتاب  
تکلیف در این کتاب  
از این کتاب

زور

موضع و نوزاد است پس معنی این کلام نیز نیست که چه در این  
بر آنکه یک عذاب که در دم را بگویم می اندازند که نوزاد و یک است  
که هرگاه بایشان حکم میشود که بر می می را بگویم و بگویند  
و کردن او را بپندید پس آتش بر چشم را که در دم و از دست زید  
پیش رستی و ابتدا نمود علی العود او را علی می کشند و از چشم را  
او در چشم زید و آن عا می با همت می کشند و در آن ملک که  
ترک کریم اندر او را و بنیدایم موضع و نوزاد او را زود و نوزاد  
بجودت او را و سگول سخته و سگول با الحوا و کلا و  
الماء و من منهم علی الخلق و در بعضی نسخ اصل بدل است  
سینم علی الخلق از نوزاد است و من منهم فی الخلق و الخلق  
و تشدید و من منهم علی الخلق و من منهم فی الخلق و من منهم  
از بگویم سستار و ایامی است تحقیق که در که از بگویم  
را بیل و معدوم می کشند چون از ذات الاذنا به و نوزاد و نوزاد  
و یار که شرب اما شد آن که از خواهرها و یار که  
بیکه آتش و هوا میراند و در آنجا که بگویم که بگویم  
آن در موضعش که در است و این سستار می کشند زبانی الخلق  
می کشند و نوزاد جمع است و در بعضی مراد که از بگویم

بنا بر آنکه در این کتاب  
تکلیف در این کتاب  
از این کتاب



که اگر از خداوند از جانب حق همانند برضایت از عهده ملائکه  
معنی این چهارم شریف و مبارک این دعا است که خدا  
صلوات بفرستد بر ملائکه که در کره هوا و خاک آب گل اند  
و بر آن جمعی از ملائکه که موهول اند برضایت دنیا برتر از اصل  
آنست که صلوات بفرستد خدا بر آن ملائکه که در نزدیکی شما  
الجهنم مثل ذرات الذرات و شب و نهار و غیر اینها  
و بر آن ستاراسوکل اند و بر جمعی از ملائکه که شاید بدانند  
از خلائق کاتبان نامرئی اعمال بنی آدم فصل  
علیهم یوم تأتی کل نفس معها سائق  
و شهید وصل علیهم صلوات یزیدهم  
گرامه علی کرامتهم و طهارة علی طهارتهم  
سابق و شهید دو ملائکه اند که آدمی را در این راه  
در روز قیامت مجتهد و یکی که او را اعمال او میدهند و بعضی  
گویند که سابق علی است که کاتب کن این است و شهید  
علی است که کاتب حساست و بعضی گویند سابق نفس است  
و شهید اصفاء است که گواهی بر اعمال او میدهد و چون  
نفس که در مقابل است در حکم معرفت چه نفس شفی  
معبر است صلاحت آن دارد لفظا کل که معناه است

ملائکه

ملائکه

ملک

با درزی حال باشد از سوی ملائکه شریف پسین بر ملائکه  
آنست که صلوات بفرستد خدا بر این ملائکه که در زمین و  
شد و در ذوق متجی که بر نفس را از او در هر نفسی  
حالتی که در ملک که یکی او را بر این مجتهد و یکی که او را بر اعمال  
میدهد و هر دو را صلوات بفرستد و صلوات بفرستد بر آن ملائکه که  
عزت و بزرگی ایشان زیاده شود بر آن عزت و بزرگی که داشته باشند  
و پاکایان زیاده شود بر طهارتی که داشته باشند اللهم و اذا  
صلیت علی ملکک و رسلک و بلغتهم  
صلواتنا علیهم فصل علیهم بما فیحت  
من حسن القول فیهم علیهم صلوات جواد کریم  
در نسخ کفری عوض فصل علیهم علینا است و تبلیغ معنی رسانیدن  
خبر است جواد کریم هر دو معنی بخشنده اما جواد معبر است  
که پس بیال باشد و در کریم این معنی مغفرت و باید دانست  
صلوات خدای تعالی بر ملائکه و پیغمبران یعنی حق و امر نیست  
و صلوات بنده بر ایشان یعنی دعا و استغاثه است و هرگاه بنده  
از خدای تعالی طاعت کند که صلوات بفرستد بر ایشان پس این  
بنده خود نیز صلوات بر پیغمبری و شاد است و بالضرورة و ملائکه  
میان علی که صلواتی که بنده از خدای تعالی بر ملائکه و انبیاء است

ملائکه



کند باعث آن شود که در نزد انبیا و ملائکه زیاد از اول  
 و نفع آن نیز بایشان برسد یا نه بعضی از علما با وضاحت  
 علیهم اجمعین بر آنند که نفع آن بایشان نرسد بلکه مختص است  
 نفع در بندگی که آن است که عاقلان و عاقلان و عاقلان  
 اعظم است که صلوات بندگان زیاد شود اما چون استعدادهای  
 بخت متوازن و مقبولان که اینها و ملائکه باشند و از آنجا  
 برادران و بندگان که هستند که در آنجا و در آنجا و در آنجا  
 موجب از دنیا و محبت بخت و در آنجا و در آنجا و در آنجا  
 و بعضی بر آنند که نفع بایشان در بندگی و نفع بایشان و نفع بایشان  
 که انبیا و ملائکه را باقی در توفیق آن تصورات ایشان را و بان  
 بنده و نفع بایشان سبب آنکه مذکور شد و سبب آنکه سبب آنکه  
 استعدادهای او در نزد انبیا و ملائکه زیاد شود و استعدادهای او  
 بایشان باعث آن میشود که چرا که بنده را نیز زیاد و در آنجا  
 بود و نفع بایشان و نفع بایشان و نفع بایشان و نفع بایشان  
 شنید و نفع بایشان و نفع بایشان و نفع بایشان و نفع بایشان  
 قول اول خلاف آنکه نفع بایشان و نفع بایشان و نفع بایشان  
 مذکور میشود و نفع بایشان و نفع بایشان و نفع بایشان

و نفع بایشان و نفع بایشان و نفع بایشان و نفع بایشان

هرگاه صلوات فرستادی بر ملائکه و پیغمبر صحت  
 صلوات دارد اگر جنب شود صلوات بر او و بر ایشان  
 کردیم بایشان و سبب بایشان و سبب بایشان و سبب بایشان  
 ایشان را از سابق زیاد و سبب بایشان و سبب بایشان و سبب بایشان  
 اما قول خوب و حق گفتیم و سبب بایشان و سبب بایشان و سبب بایشان  
 از اول پس از آنکه ایشان را با سبب بایشان و سبب بایشان و سبب بایشان  
 از نیکو و قول بایشان زیاد و سبب بایشان و سبب بایشان و سبب بایشان  
 و بنا بر آنکه نفع بایشان و نفع بایشان و نفع بایشان و نفع بایشان  
 حق ایشان بر صلوات نبوت و رحمت کن بر او و ملائکه  
 منزه اصل همان فی هر که که صلوات بایشان و نفع بایشان و نفع بایشان  
 می شود که نفع بایشان و نفع بایشان و نفع بایشان و نفع بایشان  
 بایشان نیز می رسد و بنا بر آنکه نفع بایشان و نفع بایشان و نفع بایشان  
 حق ایشان نفع بایشان و نفع بایشان و نفع بایشان و نفع بایشان  
 سابق مذکور است و این قول است و نفع بایشان و نفع بایشان و نفع بایشان  
 شیخ نیز می گوید طالب راه در شرح خود است و نفع بایشان و نفع بایشان و نفع بایشان  
 و گمان کن دعا که علی است و نفع بایشان و نفع بایشان و نفع بایشان

و گمان کن دعا که علی است و نفع بایشان و نفع بایشان و نفع بایشان



**عَلَى اتِّبَاعِ الرَّسُولِ وَتَحَقُّقِهِمْ**  
در شیوه کفایتی بکلیت بگویند و اتباع جمع است  
بمعنی یا بکفایتی تابع در سبب است مصدق هم در اصل  
بود که نون جمع با فاعله است و شش است از تصدیق  
پس سنی این کلام در حدیث است که بود از دعاء امام زین العابدین علیه السلام  
السلام در وقتی که صلوات بر ائمه و تابعان پیغمبر جماعتی که تصدیق  
کرده اند میفرستاد **اللهم والى اتباع الرسول وصدقهم**  
**من اهل الارض والغيب عند محامضنا المعاني**  
**بلين لهم بالتكذيب لا شياق**  
**الى المسلمين بحقائق الايمان غيبنا عن النار**  
که هر چه در نزد خداست خوشتر از هر چه در دوزخ است  
والا شياق یا موعده است ما خود است از سخن بدی باری  
شده است جماعت و بدو الا شياق در سخن بدی باری  
بین مصلحت و باطل و موعده است بکسی که در پیشی که در تصدیق  
عطف است بر مصلحت و بکسی که در شکی که در اتباع و کلام  
که متعلق به المسلمین باشد و او در اتباع و او شياق است  
عطف بر تصدیق است چون امام علیه السلام این دعا را بعد از  
تحمید و صلوة میخواند است بر نفس اماره بگوید عطف

میگردد است و عطف بر تصدیق و تصدیق بر اتباع  
مذکور شد و لفظ و اتباع مبتدای است و خبر او تا آخر حدیث  
که بعد از این مذکور می شود پس سنی این کلام در حدیث است  
تابعان پیغمبر جماعت را و هر چه که تصدیق است که در کلام  
مردم روی زمین یا مورد غیبی که عطف بر مصلحت و احوال کار  
و صفات او و ملائکه و معاد با سوری که بعد از این خواهد  
در این وقت صخره و مثل احوال ثابت در وقتی که کائنات  
و حشمت پیغمبر معارضه بر ایشان میگرداند و ایشان را  
بکذب و دروغ نسبت میداده اند و در وقتی که این ائمه و  
مشاق پیغمبران بوده اند و حقیقتی که این پیغمبران حقیقتی است  
مخلوب شده یا در آنکه خدا یا تابعان پیغام بران در حق تعالی  
ایمان را فرموده است بعد از این می آید که ایشان را با کلام  
خبر کند که هر که ایمان از سبب فیه در سبب لا و  
اقامت لاهله و دلائل این ائمه آدم علی محمد  
صلی الله علیه و آله و سلم ائمه الهدی و قاده اهل  
القیام علی جمیع هذه الامم ما ذکرهم من انفسهم  
و رضوان فی کل دهر حق است اتباع و تصدیق  
سابق مذکور شد و اوقات یعنی بر ائمه است و ائمه پیغمبر یا  
باشند و در وقت جمع امام است و بعد از همین راه است  
و بعضی را که است نمودن هم آمده است و قاده جمع قاید است



ببینی شتر و گوی می تقوی و بر سر کردن است و مشورت از تواید  
و تا در حق و تقوی مشورت است از او چه در باب چه در باب  
احتمال و او بر ما قلب میکند چه اتفاق که از اول تو مشورت است  
پس که کثرت قلب او بر ما در حق استمال او شد این گویا  
اصیله او تقوی است با حق و تقوی نعمت را در حد اعتبار کرد و داد  
در عنوان بضم را یا بر کز می رضی و مشورت و نادر گزینم  
خبر و است است چنانچه نعمت بر منی از کجایم هر کس نیست  
که با بعل بنی صلی الله علیه و آله و سلم و صدقان ایشان است  
از هر دهری و زمانه که بین نعمت بر منی او بر پای داشته و تا آنکه  
بجست اهل آن زمان دینی و زمانه از زمان آدم علیه السلام  
تا بران بن بر نعمت بر منی صلی الله علیه و آله و سلم از امامان  
پیشوایانی که برادر است مردم را دعوت کنند و از پیشوایانی  
اهل تقوی جمیع ایشان سلام با و از زور و کارشان با بعل  
نزد کردن از جانب خود و سلام و رضا خشنود و خود تقوی بران  
سلام بفرست و ازین راضی باشد اللهم و انصا  
محمد بن عاصم الدین استنوا الصالحه  
والدین ابوالکلام الحسن فی نظره و کلامه  
نفوه و استعجلوا الی دعوتیه و استجیبوا الیه حیث  
استعظم حجة رسالایم و فارقتوا الانواج

ببینی شتر و گوی می تقوی و بر سر کردن است و مشورت از تواید  
دوران نام  
نعمت بر منی

والاولاد فی اظفار کلبه و قاتلوا الایام  
بنای تقویت نسویم و انصا ای صبی  
صحب بکون حاد است و صحبت مع صاحب است و در ادب  
چنانچه بر شغفی است که بر شغف صحبت بنی صلی الله علیه و آله و سلم  
و وقت اقام رسیده است و با بقی و وفات یافته اقام از آنکه  
حرفی و غیر از غیر روایت کرده یعنی در بعضی صاحب صاحب  
بنی بر شغف حدیث را بر کرده اند و خاصه در مقابل هاست و ظاهر  
حال باشد از احوال است که او بسته است و بنی و ملازم  
از هم است که بعد ازین مذکور شد و درین شوی و بیکانه و  
است که مفعول مطلق باشد از فعل عذرت که خفت باشد  
چشم خا و نام لیم فاعله خبری که راجع با صبی و بعینیت  
بجست سنی که حال باشد از الدین که بر او مقدم شده و چون خبر  
حال باشد از احوال با مفعول مطلق باشد و خبر راجع با صبی  
معنی فاعله است میکند یا آنکه حال باشد از الدین یا مفعول مطلق باشد  
و خبر خبر راجع با الدین چنانچه نیست و بعد ازین اشاره باقی است  
و خبر در لغت پیغمبر است و در حدیث او که میاید و اینجاست  
می کنند و مراد پیغمبر است و ابلا و می آرزون و می کنند است  
بلکه و است یا بنی و مراد ابلا و می گفت را یا بنی سبب ملاکی که بنده را بک  
احسان می کنند و بنی حسن نزد اکثر مشورت نمی جاد است و تقوی که بنی

ببینی شتر و گوی می تقوی و بر سر کردن است و مشورت از تواید

ببینی شتر و گوی می تقوی و بر سر کردن است و مشورت از تواید







و اما كذا مفعول لا انشئت و انكتم غطيت بر لا انشئت  
ولا انشئت متعلق است بر انشئت يعني از انشئت و در بعضی اوقات  
جاری باید کرد چه عده ای بگویند که نسبت به کبریا و اهل بیت  
اراد کرد که از انشئت مطلق ترک باشد چه در قرآن و چه در حدیث  
و انشئت مطلق علیه السلام و در ادوار با کلام الله تعالی است  
که ترک کرده اند و چه بر آنست که از انشئت مطلق علیه السلام  
آن بود و دیگر شده که ترک است که در راه وصول و قرب است  
تواند که از ترک کرده اند تا در راه وصول و قرب است  
سود که از ترک آن است نه را حاصل شود پس در ادوار ترک است  
بجست از آنست بر و در آنست که امر او باعث ترک شده باشد و  
ترک است متعلق است بر امری و باعث ترک شده و از ترک است  
است که در امر است سیر الی الله و الی الله من جملة ما مع الله  
حصول آنست در جاست قرب بوده باشد ترک آنست نسبت به اهل بیت  
شما و خدا شده باشند پس نسبت به اهل بیت است که خدا یا  
جماعتی از اهل بیت که بر طاعت سیر علیه السلام بوده و در نور دیده  
و احاطه به طاعت او کرده اند و در حالتی که سیر علیه السلام ترک کرده  
الان و باطل نموده و در آنست که سیر علیه السلام و انما معنی از اهل بیت  
که خویشی و اقوام ایشان ترک صفت او کرده و چون اهل بیت است  
چون بر اخلاص و پیروی او کرده اند و در آنست که سیر علیه السلام

و اما كذا مفعول لا انشئت و انكتم غطيت بر لا انشئت  
ولا انشئت متعلق است بر انشئت يعني از انشئت و در بعضی اوقات  
جاری باید کرد چه عده ای بگویند که نسبت به کبریا و اهل بیت  
اراد کرد که از انشئت مطلق ترک باشد چه در قرآن و چه در حدیث  
و انشئت مطلق علیه السلام و در ادوار با کلام الله تعالی است  
که ترک کرده اند و چه بر آنست که از انشئت مطلق علیه السلام  
آن بود و دیگر شده که ترک است که در راه وصول و قرب است  
تواند که از ترک کرده اند تا در راه وصول و قرب است  
سود که از ترک آن است نه را حاصل شود پس در ادوار ترک است  
بجست از آنست بر و در آنست که امر او باعث ترک شده باشد و  
ترک است متعلق است بر امری و باعث ترک شده و از ترک است  
است که در امر است سیر الی الله و الی الله من جملة ما مع الله  
حصول آنست در جاست قرب بوده باشد ترک آنست نسبت به اهل بیت  
شما و خدا شده باشند پس نسبت به اهل بیت است که خدا یا  
جماعتی از اهل بیت که بر طاعت سیر علیه السلام بوده و در نور دیده  
و احاطه به طاعت او کرده اند و در حالتی که سیر علیه السلام ترک کرده  
الان و باطل نموده و در آنست که سیر علیه السلام و انما معنی از اهل بیت  
که خویشی و اقوام ایشان ترک صفت او کرده و چون اهل بیت است  
چون بر اخلاص و پیروی او کرده اند و در آنست که سیر علیه السلام

و اما

و اما



فرزند در پیش آن اصحاب بزرگ قرابت و قرینی آنکس می نمودند  
 در پیش آن اصحاب که بشدند در سبب و شرفی می نمودند  
 یا کسی او پس از این وقت را با جمعی از اصحاب که باقی می ماندند  
 و از پیش آن بیب آن صبی که بزرگ قرابت نمودند و بزرگ است  
 نمود و در راه اخلاص و سبب و شرفی از این در پیش نمودند  
 حضرت که بزرگ است برستان و سبب و شرفی و بزرگ است  
خَلَقَ عَلَيْكَ وَكَانَ مَعَ رَسُولِكَ دَعَاةُ لَكَ  
إِلَيْكَ وَاسْكَرْتُمْ عَلَى خَيْرِ جَمْعٍ نَبِيَّكَ دِيَارُكُمْ  
وَسُخْرَىٰ جَمْعٍ مِنْ سَخَرَةِ الْمَخَاطِلِ صَبِيحَةُ وَكُنْ  
كَثْرَتُ فِي عِلَالَةِ نَبِيَّكَ مِنْ مَقَالِمْ وَبِهَا  
 عطف است بر آنکه این معنی را نشان می دهد و در پیش  
 جمع گرفت و دعای جمع داعی است و مراد از دعا دعا است  
 است که این است اصحاب بزرگ است در سبب و شرفی  
 و اخلاص و در سبب و شرفی و در سبب و شرفی و در سبب و شرفی  
 در سبب و شرفی و در سبب و شرفی و در سبب و شرفی  
 جزا و در سبب و شرفی و در سبب و شرفی و در سبب و شرفی  
 جمع دارد و در سبب و شرفی و در سبب و شرفی و در سبب و شرفی  
 آمده است و در سبب و شرفی و در سبب و شرفی و در سبب و شرفی

یعنی یکی است و در سبب و شرفی و در سبب و شرفی و در سبب و شرفی  
 شکر هم و بعد است و عطف بر اصحاب و در سبب و شرفی و در سبب و شرفی  
 باشد و در سبب و شرفی و در سبب و شرفی و در سبب و شرفی  
 و ممکن است که این بزرگ است باشد از سبب و شرفی و در سبب و شرفی  
 ابتدا آید باشد و متعلق با غرض و بعد است که در سبب و شرفی  
 بر صبیق باشد و در سبب و شرفی و در سبب و شرفی و در سبب و شرفی  
خَلَاصَهُ مَعْنَىٰ إِيْضًا لَمْ تَكُنْ خَلَاصَهُ إِيْضًا لَمْ تَكُنْ  
 پیغمبر را بزرگ است که در سبب و شرفی و در سبب و شرفی و در سبب و شرفی  
 که دعوت می کردند و در سبب و شرفی و در سبب و شرفی و در سبب و شرفی  
 بسوی تو و جوانی می گوید بدو باشد و بزرگ است که در سبب و شرفی  
 آن ترک که این در راه اخلاص و در سبب و شرفی و در سبب و شرفی  
 و آنکه باشد و از میان اصلی خود پران آمده اند که در سبب و شرفی  
 که از آن کلمات است که در سبب و شرفی و در سبب و شرفی و در سبب و شرفی  
 و شکی نیست که در سبب و شرفی و در سبب و شرفی و در سبب و شرفی  
 که بسیار که در سبب و شرفی و در سبب و شرفی و در سبب و شرفی  
 باید دانست که چنانچه بسیار است که در سبب و شرفی و در سبب و شرفی  
 مراد از این است که در سبب و شرفی و در سبب و شرفی و در سبب و شرفی  
 و در سبب و شرفی و در سبب و شرفی و در سبب و شرفی و در سبب و شرفی



کتاب

[illegible]

ما خود است و کما هستی قصد به آید و در دهنی است  
و جهت کبر او و جهت بقی او و او را و جهت و جهت کبر او  
ضم او یعنی ناید است و صفوا اشتقاق از دهنی است  
هر او دهنی و ذات و کما هستی شکل و ناید است و جهت کبر او  
آید است و دهنی بقی ناید سکون نون یعنی ناید از ناید است  
و اصل ناید از نشان ما خود است یعنی ناید و ناید و ناید  
کما هستی کلام او ناید است و ناید او را کما هستی  
و جهت بقی ناید ناید است و جهت کبر او  
و ناید او را کما هستی ناید است که ناید ناید است  
او را کما هستی ناید است که ناید ناید است  
اطلاق میکند و اختلاج در ال حرکت کرات و جهت کبر او  
و ناید است یعنی ناید ناید است که ناید ناید است  
بقیه ناید ناید است و جهت کبر او  
و ناید است یعنی ناید ناید است که ناید ناید است  
بجهت کبر او ناید است که ناید ناید است  
و ناید است یعنی ناید ناید است که ناید ناید است  
ناید ناید است و ناید ناید است که ناید ناید است  
بجهت کبر او ناید است که ناید ناید است  
و ناید است یعنی ناید ناید است که ناید ناید است  
ناید ناید است و ناید ناید است که ناید ناید است







از انصاف که اصل او تعاقب بود و در ابتدا و اعتقاد  
قاعدۀ اهل معرفت لقب نمودند و اتفاق شد مطابقت  
تقیف است و اتفاق بر نفسیه و اصل اتفاق بود که در  
بنا قلب کردند چنانچه اتفاق در اصل اتفاق بود و اتفاق در اصل  
اتفاق بود و مشق از وقتی را که خدا او و هر دو را با اتفاق  
قلب کردند پس بر مذنب جوهری که اصح است چنانچه در  
کشف است اگر شریعت است و اتفاق را با قلب او و هر دو  
تا و تمام نمودند که تا جزیء که اصل است و عرف زاید اند  
میزان است که اشیاء را تعقیف و او تعقیف تعقیف تا مشق و فرق  
بگویند و همچنین تعقیف بر وزن ری ری بگویند و امر حاضر  
است و اجزای است تعقیف را تعقیف بگویند و بنابر مذنب  
و بعضی از اهل عربیه تا در تعقیف اصل است و چنانچه در  
تیه در لغت عربیه آمده است تعقیف نیز آمده است همان  
در بعضی از کلمات و تعقیف نیز آمده است و بگویند پس  
مذنب جوهری چنانچه اتفاق تعقیف میتوان گفت اگر شریعت  
تمام میشود که الفاعل را باشد و او را باشد چنانچه که اتفاق  
تعقیف بگویند تعقیف را در هر دو که اتفاق تعقیف بر وزن مذنب

بگویند و تمام کنند که تعاقب اصل است و در هر دو مذنب  
تعقیف چنانچه در تعقیف آمده است تعقیف نیز همان تعقیف  
و از آنکه تعقیف تعقیف است و تعقیف تعقیف است و تعقیف  
شد و تمام تعقیف است تعقیف است و تعقیف تعقیف است  
تعقیف است و تا در تعقیف و انان ایان را تعقیف است و تعقیف  
اول را دانست که این تعقیف است تعقیف است و تعقیف  
و احکام شرعیه اخبار که اصحاب است پیش از او را دانست  
عقل را اتفاق و میگرداند که صحیح است و بنا بر تعقیف او را  
است که تا بعد از آنکه در تعقیف تعقیف است و تعقیف  
و حکم تعقیف که اصحاب است تا بعد از تعقیف که در تعقیف  
عقل را تعقیف است و در هر دو تعقیف است و تعقیف است  
طاعت و عبادت که کنند بدین و بدت اصحاب و بر او  
بر او را بر او را که اصحاب است و این تا بعد از اصحاب  
بر او را بر او را که در تعقیف است و در تعقیف است  
احتمال میکنند و میگردانند تا بعد از این اصحاب را از احکام  
این تا بعد از این تا بعد از این تا بعد از این تا بعد از این  
کعبه را که بعد از این تا بعد از این تا بعد از این تا بعد از این  
یونان احکام الی یونان الی یونان و علی انما جمع و کجلا

تعقیف تعقیف



ذَرِ يَا نَبِيَّكُمْ وَعَلَىٰ ظَنِّكَ مِنْهُمْ صَلَواتُ  
 تَعَفُّفٌ بِهَا مِنْ مَعْصِيَتِكَ وَتَعَفُّفٌ لِمَنْ  
 فِي رِأْيِ جَنَّتِكَ وَتَعَفُّفٌ بِهَا مِنْ كَيْدِ  
 الشَّيْطَانِ وَتَعَفُّفٌ بِهَا عَلَى اسْتِغْنَائِهِ  
 عَلَيْهِ مِنْ بَدْوِ تَعَفُّفِهِ طَوَارِقُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ  
 الْأَطَارِقُ بِهَا يَطْرُقُ عَيْنُكَ إِذَا نَفَسْتُمْ مَكْرُورَهُ وَمَضْمُونَهُ  
 هَرُورَهُ وَاصِلُ نَفْسِ نَفْسِهِ إِذَا ارْتَدَتْ وَرَاوِدُ رِقَابِ قَفْصِهِ  
 إِذَا شَمَرَتْ لِشَيْخِ شَرِيدِهِ وَارْتِائَاتِ مَجِيعِ زُرْتِهِ أَسْتِغْنَاءُ نَفْسِهِ مِنْ  
 رِعَصَتِ بَيْنِي مَا أَهْتَمْتُ بِهِ وَتَعَفُّفُ شَقَوَاتِ أَرْسَمْتُ  
 بِهَيْئِ زَوَاجِ بَدُونِ دُرَرِهَا مَسْ كَمُورَهُ وَتَعَفُّفُ لَوَاحِشِ  
 وَسِيدِهِ وَدِرَاجِ اِبْرَاجِ مَسْنِيهِ إِذَا ارْتَدَتْ مَكْرُورَهُ بَدُونِ رَوَافِدِهِ  
 جَعَلَ رَوْضَةً اسْتِغْنَاءُ بَيْتَانِ وَكَيْدِ بَيْنِي مَكْرَاتِ وَاعَانَةِ  
 بَعْنِي دَارِي كَرَاتِ وَاسْتِغْنَاءُ بَيْنِي طَلَسِ دَارِي كَرَاتِ  
 وَكِبَرِ اِبْرَاجِ بَارِدِ اِبْرَاجِ مَعْلُومِ خَيْرِ نَيْكِيَا وَتَعَفُّفُ اِبْرَاجِ  
 شَخْصِ نَيْكِيَا كَمُورِهِ اسْتِغْنَاءُ تَعَفُّفِ مَسْنِيهِ اسْتِغْنَاءُ اِبْرَاجِ نَيْكِيَا  
 اِهْتَمْتُ وَطَوَارِقُ جَعَلَ طَارِقُ اسْتِغْنَاءُ مَسْنِيهِ حَيْرِي كَرَاتِ بِرِجَالِي  
 آيِدِهِمُ اِبْرَاجِ طَارِقِ حَادِثِهِ اسْتِغْنَاءُ كَرَاتِ بِرِجَالِي اِبْرَاجِ  
 حَادِثِهِ اِبْرَاجِ اِبْرَاجِ رَسِيدِهِ بِرِجَالِي اِبْرَاجِ اسْتِغْنَاءُ

و باین سبب مکرر از آن بهره مندی شایسته است که  
حرکت بسیار کند و سر و تا که آن از دست او خفته و  
اهل خود سپارد پس علی است که از راه رسید و وقتیکه  
آلای آید بنابرین معنی این کلام لَفَعَاتُ كَفَعَا و  
بوقت برجاخت تابعین ازین روز خفا تا روز  
ویرزان و اول و پس ایشان و بر آن کسی که اقامت کرد  
ازین صلواتی نگاهداری نویسیان صلوات ایشان را  
از حصان تو از آن کنی از برای ایشان بستاند و  
بهشت تو برایشان وضع کنی از این سبب آن صلوة از  
شیطان و اعانه کنی و او ایشان را بر عبادت تو که این طلب  
و هم ای از تو می کنند بر آن عبادت و طاعت از اسرار خفا  
واری و او ایشان را از احوال و نگرمان و دشواریان که بر  
آمی می آید از دست و از سر و حورانی را که آن برایشان آید  
بجز و نگوید و تَلْعَضُهُ بِعَاجِي عَقْدَادِ حَسَنِ  
جَاءَ لَكَ وَالطَّلُوعُ فِيمَا عِنْدَكَ وَتَرَكَ التَّعَاةَ  
فِيمَا حَوْبَهُ ای دی الغیاب لَتُرْهِمُ إِلَى الرَّعْبَةِ  
إِلَيْكَ وَالرَّهْبَةِ مِنْكَ وَتَرْجُدُ حَتَّى سَعَةِ  
الْعَاجِلِ وَتُحْيِيَبِ الدِّعْمِ الْعَصَلِ لِلْأَجَلِ







اصح است به نادر و تفسیر حق که اید ناس و مراد از آن  
 آنست که علم به رب نشاندن آیین در روز قیامت  
 و مراد است از آخرت و آخرت چنانچه در دنیا بجهت  
 او توفیق را بیل کرده و خدای تعالی در حق خود که آنست  
 خوف بر او شد چنانچه با حق است و حق است که اینست  
 قبول در بهشت میکنند استراحت میکنند و توفیق  
 از آنکه در اصل وقت ظهور و توفیق قبول در بهشت  
 وقت پیش از آنست که توفیق در بهشت قبول در بهشت  
 است و کمال قبول در بهشت است و وقت ظهور است  
 می کنند که در خواب او باشد و اینست که در بهشت است  
 مکان است از بهشت توفیق و سکون یا توفیق در وقت ظهور  
 حاصل اینست که توفیق است که توفیق در بهشت است  
 بر ایشان که است که توفیق در بهشت است و توفیق در بهشت  
 آنکه در روزی که توفیق در بهشت است و توفیق در بهشت  
 پر از روزی که توفیق در بهشت است و توفیق در بهشت  
 از توفیق در بهشت و توفیق در بهشت و توفیق در بهشت  
 کردن و توفیق در بهشت و توفیق در بهشت و توفیق در بهشت  
 خدای تعالی به توفیق در بهشت و توفیق در بهشت و توفیق در بهشت  
 و وقت ظهور از بهشت است و توفیق در بهشت و توفیق در بهشت

در وقت ظهور  
 در وقت ظهور

**رکات دعای علی علیه السلام**  
**اهل ولایت**

هر دو

در اصل پنج صلوات  
 ولایت بر او است و در وقت ظهور و توفیق در بهشت  
 و اصل ولایت از او است و توفیق در بهشت  
 پنج صلوات است و توفیق در بهشت  
 و توفیق در بهشت و توفیق در بهشت  
 آنکه در روزی که توفیق در بهشت است و توفیق در بهشت  
 پر از روزی که توفیق در بهشت است و توفیق در بهشت  
 از توفیق در بهشت و توفیق در بهشت و توفیق در بهشت  
 کردن و توفیق در بهشت و توفیق در بهشت و توفیق در بهشت  
 خدای تعالی به توفیق در بهشت و توفیق در بهشت و توفیق در بهشت  
 و وقت ظهور از بهشت است و توفیق در بهشت و توفیق در بهشت

ذکر



تغنی

مَلِكِهِ صَلَّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاعْتَقِبْ رِجَابَنَا  
مِنْ نَفْسِكَ وَبَارِكْ لَنَا فِي خَلْقِكَ رَحْمَةً  
صَلَّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاجْعَلْنَا أَصْغِيَا  
فِي رَحْمَتِكَ وَبَارِكْ تَقَطُّعَ دُونَ نَفْسِنَا  
الْأَبْصَارِ صَلَّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَادْنِنا إِلَى  
قُرْبِكَ وَبَارِكْ تَصْغِيرَ عُنْدَ خَطْمِ الْأَلْبَانِ  
خَطَارِ صَلَّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَكُنْنا كَمَا  
وَبَارِكْ تَطْهَرُ عُنْدَ بَوَاطِنِ الْأَخْبَارِ  
صَلَّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَلا تَقْطَعْنَا لَدَيْكَ  
 انقطاع یعنی تمام شدن است و همچنین شقی است  
 از حجب یعنی پوشانیدن است و الحاد یعنی انکار و نیز  
 بر برتری است و نیز در شرف و در اصل صیغه یفیع بود که چون  
 قاف است و در شرف این در پس میگویند قاف و کراف معاً  
 آمده است اگر در ادعیه مشهوره بعد از برون کلمه  
 نون و کراف و نون که بر نون و سکون قاف بر وزن  
 آمده است و معاد از او استفهام است و درون میگویند آ  
 کنایه از عدم وصول میخافد ایرو یعنی غنیز آمده است  
 و معنی اول اولیت و آخرت مشترک است از ادعیه

والله

یعنی نزدیک کردن و خطر یعنی تر و شرف و غنیز  
 آمده و معنی اول اولیت است و کلاً تفتقن است و از غنیز  
 رسوا کردن است و باین جهت رسوا به را غنیز میگویند  
 که حاصل از غنیز پس این معنی کلام میسر است  
 ای آن خداوند که تمام میشود و با تو نیست عجب  
 صلوات بر محمد و آلش و بر پشت و دست کن از آن که  
 انکار عظمت تو کرد و هر چه بر تو است بکنیم ای آن خداوند  
 که تمام میشود و دست پادشاهت او صلوات بر محمد و آلش  
 محمد میفرست و آزاد کن کرده نهای ما را از انجام  
 و ای آن خداوند که بر طرف نمیشود و عزت های رحمت او صلوات  
 بر محمد و آلش و ای آن که بر آن برای حق و غنیز است  
 تو و ای آن خداوند که زایل نمیشود و برانست بر سر از آن که  
 دید و شود او نوزد می چشم خلاق صلوات بر محمد و آلش  
 و ای آن که نزدیک کن ما را به سوی قرب احدیت و ای آن که  
 که تو بگفت نزد شرف و قدر او قدر ای خدای خلاق صلوات  
 بر محمد و آلش و او عزیز کردن ما را نزد تو و ای آن که  
 که ظاهر است نزد او باطنهای جمیع اخبار و غفایات است  
 صلوات بر محمد و آلش و ای آن که رسوا کن نزد الله  
 اخذنا عن حبیبة الوفا بین حبیبیک و الکفای











و بقیه طوالت و در سیم پس بر کلام خود ابد بود اگر  
کسی تواند از آنجا واریا و ستم تراشد و برین قیاس کند  
شود و بگوید اگر ستم من نیز باشد و بزم الامم خواهد بود  
و موت و خوف و آخر و جزا را نخواهد شد چنانچه در آخر این  
ادریست پس من این کلام را تعلیل خواهد بود و اعلی که تواند  
سید اریک است او برین قیاس در کلام رسولی خواهد بود  
کفری و من کفری الکفری یعنی الکفر و مذکورت و طاعت عیسی  
و العظمی و من کفری است از قیاس یعنی کفری  
تجدد شش است از بهانه و منی او که اندک است و تو نیز  
ساختن است و یقین شش است از قیاس و من یعنی برین از  
چیزی بی شفت و مراد از کفایت و من کفری است و حدیثی  
تجزی و تندی است و در این جیس فایده است یعنی جاندار  
که بر کسی است و شوق از بی عز و اراده و صید و صید  
می بیند صید یا کسم مکان و مراد می بیند و صید است  
سلطنت و انکس و منیع نمودن است از ظلم و جور و مانند آن و من  
کردار و کفایت است بقیه شش که من کند و بگوید از ظلم  
جور و است آن و چون در آخر اصل لفظی که است و من  
بصیرت است و من کفری یعنی طاعت عیسی است  
من کلام این نیز در بخشه آنچه می کشند و نقل شش

کلام

در است و نیز بر این از ارجحین می برد و منیع شش است  
و من کفری اسم معقول است ستمی این کلام تر است  
که کشند و بکشند و جانی که کشند و بکشند و بکشند  
است یا نقی است و ابد را راه است و من کفری است  
ترتیب است بدین که اگر کسی را نکند و بگوید ستم خواهد بود  
تو را ابد است کنی او علم دارد و اگر کسی تو را از کسایت  
بجو و در یک سیم و نفع بر کسی شش خدا یا صید و  
الحدیث است و من کفری از شش و من کفری است  
شک و او را ستم شکان و من کفری است و من کفری است  
نیکند و جور را آنچه عینی که من می کشند و جور را  
را و در صولات و من کفری است و من کفری است  
از این که بگوید که من کفری است و من کفری است  
پس صولات و من کفری است و من کفری است  
شش و من کفری است و من کفری است  
که را که طاعت را بکشند و من کفری است  
پس تو را را و رات نای که من کفری است  
الکفری است که من کفری است و من کفری است  
اعطیت که من کفری است و من کفری است

کلام



لَا يَفْقَهُ أَضْلَالُ الْمُضِلِّينَ فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ  
وَأَصْلُهُ بَعْدَكَ مِنْ عِبَادِكَ وَأَعْلَى عَمَلِكَ  
بِإِقْدَارِكَ وَأَسْلَمَكَ بِتَأْسِيسِكَ الْحَقِّ بِإِقْدَارِكَ  
سؤاله دوست داشتن است و خداوند خوار کردن است و ادا  
مانعین جماعت بخوانند که منع کنند خدای را از اشغال او  
و خدای را به صدق علم و چنانچه از این در این است که بگویند که  
و اصل آن نیز همین است که اگر آن است و استغفار است از تسبیح  
نوعی که بگویند و در کمال سبک و سبکی و سبکی و سبکی  
ای معنی من میگویند که در این معنی معنی شده و معنی است  
است که را هیچ صاحب فرستادن معنی شود و در میان بدکاران  
بهر دم صاحب فرستادن کنیزت خود را در میان بدکاران که معنی  
میکنند باینکه که در کمال و در کمال و در کمال و در کمال  
و سبک معنی راه روشن است که به یک معنی و چون معنی  
شود و در کمال بنا و در معنی و در معنی و در معنی و در معنی  
ارضا و معنی راه است که در کمال و در کمال و در کمال و در کمال  
خدا یا بدست که تو را که در کمال و در کمال و در کمال و در کمال  
کردن جماعت که در کمال و در کمال و در کمال و در کمال  
منع و خداوند و در کمال و در کمال و در کمال و در کمال

و در کمال و در کمال و در کمال و در کمال

که در کمال و در کمال و در کمال و در کمال  
بهرت بر محمد و آل محمد که در کمال و در کمال و در کمال و در کمال  
سیان بدکاران و در کمال و در کمال و در کمال و در کمال  
ما را بر حق را در کمال و در کمال و در کمال و در کمال  
و آله و اصحاب و در کمال و در کمال و در کمال و در کمال  
فراخ ابدان و در کمال و در کمال و در کمال و در کمال  
میشک الله و در کمال و در کمال و در کمال و در کمال  
دعا با کمال و در کمال و در کمال و در کمال  
و در کمال و در کمال و در کمال و در کمال  
انفاق و در کمال و در کمال و در کمال و در کمال  
معنی احسان و در کمال و در کمال و در کمال و در کمال  
بدست و در کمال و در کمال و در کمال و در کمال  
جمع و در کمال و در کمال و در کمال و در کمال  
جمع و در کمال و در کمال و در کمال و در کمال  
و خاتمه معنی و در کمال و در کمال و در کمال و در کمال  
این کمال و در کمال و در کمال و در کمال  
و در کمال و در کمال و در کمال و در کمال  
بانی و در کمال و در کمال و در کمال و در کمال  
بانی و در کمال و در کمال و در کمال و در کمال

و در کمال و در کمال و در کمال و در کمال



و بگویند ما را از خبر اعیان تو که در هر امر را تو میکنند  
و بعد از آنکه بجا نبود از راه نماند که راه نماند خلق  
بر روی تو از غصه جان و بر روی طایف خاص تو که کمال است  
تو در همه باشد یعنی از هر سو تو را غم نیست و در کار و در بکار  
ایو حسیم تو از هر صحنه جان و رم مبرایه **فكان في عظامه**  
**عليه السلام عند الصباح والمساء**  
معنی این کلام آنست و بود از روی امام علیه السلام در وقت  
صبح و گشام باید دانست که مشهور میان علماء است  
که این را روی صبح میگویند و در وقت شام اما  
در اکثر نسخه ای میخوانند عنوان این روی لفظ **المساء** و از آن  
است و چون درین روی لفظ **الصبح** و **المساء** است و گویا  
و ظاهر لفظ **الصبح** در وقت صبح است پس اگر این را  
در وقت شب میخوانند **اصبحنا واصبرنا** و **المساء** را باید  
باید کرد بر اینست و آنست که **المساء** است و در روی  
در عید دیگر که کفری در روی صبح نقل کرده است که در وقت شام  
اگر آن روی را بخوانند **اصبحنا** را با کسیت باید کرد و چون در  
بعضی نسخ میخوانند که اگر در وقت شام این روی را بخوانند  
و **اصبحنا** را با کسیت و است **المساء** و **المساء** را باید

در وقت صبح و گشام باید دانست که مشهور میان علماء است که این را روی صبح میگویند و در وقت شام اما در اکثر نسخه ای میخوانند عنوان این روی لفظ المساء و از آن است و چون درین روی لفظ الصبح و المساء است و گویا و ظاهر لفظ الصبح در وقت صبح است پس اگر این را در وقت شب میخوانند اصبحنا واصبرنا و المساء را باید باید کرد بر اینست و آنست که المساء است و در روی در عید دیگر که کفری در روی صبح نقل کرده است که در وقت شام اگر آن روی را بخوانند اصبحنا را با کسیت باید کرد و چون در بعضی نسخ میخوانند که اگر در وقت شام این روی را بخوانند و اصبحنا را با کسیت و است المساء و المساء را باید

کرد الحمد لله الذي خلق الليل والنهار  
بقره و صبح بلیغها بقدره و جعل الليل  
والنهار سبعا حسداً أخذ فداً و امداً و قد  
منقول است که فضل بن سید علی که از حضرت امام معتز  
امام علی بن موسی الرضا علیه السلام نقل کرده است که از  
پیغمبر از زید و شمر را شنید پس امام علیه السلام گفت که از  
حق سبحانه و تعالی را به هم باز آن فضل گفت از هر دو  
علیه السلام گفت که از شب پس از آنست که از طلوع دنیا  
سر طالع است و گویند صبح در موضع شرف میخوانند و اند  
پس در شب در میان بوده است و مشهور در میان و مشهور  
حل و قریه و در شب و در شب از شب بوده است که در شب  
بر روی مقدم است و آن از آن پس باید کرد و لا اله الا الله  
المنهاج و دلالت میکند که در وقت شام است و در وقت  
که در شب در شب نقل کرده است بعد از آنکه امام گفت که  
شمار در محل بود و در وقت روز و روز که در این حالت است  
که در شب در شب بوده است که در شب در شب طلوع در میان  
است و در شب از شب از شب طلوع شده است و در کلام  
است که این را باید کرد و در وقت است لا اله الا الله

در وقت صبح و گشام باید دانست که مشهور میان علماء است که این را روی صبح میگویند و در وقت شام اما در اکثر نسخه ای میخوانند عنوان این روی لفظ المساء و از آن است و چون درین روی لفظ الصبح و المساء است و گویا و ظاهر لفظ الصبح در وقت صبح است پس اگر این را در وقت شب میخوانند اصبحنا واصبرنا و المساء را باید باید کرد بر اینست و آنست که المساء است و در روی در عید دیگر که کفری در روی صبح نقل کرده است که در وقت شام اگر آن روی را بخوانند اصبحنا را با کسیت باید کرد و چون در بعضی نسخ میخوانند که اگر در وقت شام این روی را بخوانند و اصبحنا را با کسیت و است المساء و المساء را باید











که چند اوقات است و در باره اینه معدل است و بعضی  
شهر ایمنی است از روز و شب است و در وقت او  
و ایضا ساری است چنانچه سال او شب فصل دارد و بعضی  
روز و رستمن دارد و بعضی روز و شب است و بعضی  
است و در وقت که تابستان است و در زمان آن روز است  
از شب رستمن شهر ایمنی است و شبی که در آن روز است  
در همان وقت و در شب که در آن روز است و در آن روز  
باشد از شب که در همان وقت و تابستان است و در آن روز  
در آن روز است و در آن روز است و در آن روز است  
چنانچه که در آن روز است و در آن روز است و در آن روز  
مقدار که در آن روز است و در آن روز است و در آن روز  
ترتیب و در آن روز است و در آن روز است و در آن روز  
یا در آن روز است و در آن روز است و در آن روز  
زیاد و بعضی با یکدیگر مختلف خواهند بود و بعضی  
است که در آن روز است و در آن روز است و در آن روز  
شهر ایمنی است و در آن روز است و در آن روز  
در آن روز است و در آن روز است و در آن روز  
آن شهر ایمنی است و در آن روز است و در آن روز  
و در آن روز است و در آن روز است و در آن روز

کس

در آن روز

روز و شب بر یکدیگر زیاد می باشند و بعضی وقت در  
روز و شب مختلف می باشد و بعضی وقت در آن روز  
تفاوت باشد و بعضی وقت در آن روز است و در آن روز  
یا غیر شهر ایمنی باشد و در آن روز است و در آن روز  
بر این شهر ایمنی است و در آن روز است و در آن روز  
حالت است و در آن روز است و در آن روز است  
در وقت که در آن روز است و در آن روز است و در آن روز  
باشد و در آن روز است و در آن روز است و در آن روز  
است و در آن روز است و در آن روز است و در آن روز  
در آن روز است و در آن روز است و در آن روز است  
لیکن در آن روز است و در آن روز است و در آن روز  
خلاف می باشد و در آن روز است و در آن روز است  
اگر وقت که در آن روز است و در آن روز است و در آن روز  
شب و در آن روز است و در آن روز است و در آن روز  
شمالی و در آن روز است و در آن روز است و در آن روز  
و در آن روز است و در آن روز است و در آن روز  
در آن روز است و در آن روز است و در آن روز  
در آن روز است و در آن روز است و در آن روز  
در آن روز است و در آن روز است و در آن روز  
در آن روز است و در آن روز است و در آن روز

در آن روز

در آن روز











۱۰۰

ثواب را آخرت فرع میوه در دنیا است که آن به رزق  
 حاصل نیفود و به آن سبب که در دنیا با عیال و عیال  
 و قصه قات و اشک آن نیستند که موجب ثواب افزاید  
 پس صلواتی بر این عالم فرستاد که اگر کسی در این  
 از چشیدن گمان شب را ناسا کند و در او از قوت و کفایت  
 روز و ترذات که با اوست رنج است و اگر این شب را  
 نالاید و بجا که او را بپوشند که از این سبب رات و خواب  
 است پس بگوید که این رات و قوت انسان را بپوشد  
 بر این شب لذت رات بماند و نهوت می باشد آن  
 رات و قوت لم غم که در شب زیاد می شود و حق که از راه  
 که پیش کند ایشان را از غم آن بر تاجی بنده گمان  
 احسان خداوند را و او بگوید که میهم رسانند و رزق خداوند  
 بخواهد و اگر کنند بپوشند و درین حد است و تا ملک بپوشد  
 کرد و دنیا را بپوشد که الحال با قدرت و ثواب آخرت را بپوشد  
 که بعد ازین خواهند یافت بکلام الله یصلح نظام  
 و میباید اخبار خود و نظر کیف هم فی  
 اوقات طاعت و معارفه و خدمت و کسب  
 احکامه و لیکن این اسرار را با جماعت و اول







مبتدی بر سبب کثرت دفع بسیار از اشکالات  
 ادریه در آن حدیث نفع تمام و از میان این سبب کثرت  
 است و از آن جهت سوال کند که چراست و در آن حدیث  
 در سبب آن فقیهین با آنکه معطوف بود و معصومیت  
 نه بود و فاضل آن است در آنکه که بر سبب آنکه اکثری  
 الی اجل می رسد و ماضی و ماضی و در آن مقدمه  
 است بعد از آن سابق بر آنکه الی حدیثی است و از آن  
 و جواب گفت که جایز است که بعد از معطوف باشد بر معطوف  
 اعراب که با فعل اول و بلکه با معنی اعراب که مکرر بوده است  
 باعتبار عامل دیگر مثل ادشال مذکور که بود که فاضل  
 مجرم می بود که در حدیث مذکور می بود باین تقدیر که  
 ان احسن منی فاضل مذکور که بگویند قاف بر که محتمل بود  
 که فاضل مذکور مجرم می بود و کلام ماضی معنی می بود و الی  
 معصومیت است بعد از آنکه در آن مقدمه زیادت  
 که معصوم با فاضل بر حدیثی بر تالیف علوم ادبی که در آن  
 مجرم می بود که معطوف باشد بر فاضل و با بر حدیث  
 در معصومیت تا آنجا که معنی فاضل در تقدیر فاضل که در آن  
 با فعل اول است بر آن و بر تقدیر مجرم که اعراب با فعل اول  
 است بر آن مردود است و باشد و این است تا آنکه فاضل  
 اول سطر رو اکثری بودن متعلق آن فعل که تحقیق است  
 بعد از آنکه در آنجا برین سبب لطیف است در حدیث  
 مجرم

و این که از آن است که این باشد که مکرر بود که معنی تمام  
 مجرم با ماضی می بود و معنی تمام می بود که معنی تمام  
 که در حدیث من نفع مذکور تا اصلاح احوال و کلام  
 باین امور مذکور که پس چون جایز بود که بعد از  
 لیصلح شایسته مجرم مذکور که در حدیث معصومیت  
 از الامام شده بر رفع ماضی بود که در معصومیت  
 که عطف بر معصومیت معصومیت است تا کلام متعلق آن  
 معنی معصومیت بر تقدیر مجرم سبب اعراب و سبب معطوف  
 بود و باشد چون تا قبل از این شکست لطیف شود  
 معصومیت لطیف بر او بخاطر آنکه بر سبب کثرت از آن  
 رضویه بیان کردیم پس در حدیثی این کلام شریف است  
 حدیثی که معصومیت از من نفع شد و مذکور شد اصلاح  
 حال بدگان را و امتحان میکند احوال و ماضی از ایشان و از آن  
 که بدگان چه حال دارند و از آن طاعت او در شرف و در  
 شرفی و اجابت او که از آن طاعت و شرف است  
 چون باین که او در حدیثی و قوام حکم می شود و از آن  
 است که به یکی از احکام خود می شود و معصومیت از حدیث  
 که است و یا با تشبیه آن حکم می کند و یا تا آنکه خدای

در حدیثی که  
 معصومیت است

در حدیثی که  
 معصومیت است



حضرت پروردگار جماعتی را که بد کرده اند بآنان کمال  
 شایسته که از ایشان میسر شده است و جز او در جماعتی را که  
 نیل کرده اند بسبب غفلت و بیگونی یا بهر سببی که در  
 درجه نیست بآنان تسمیه فرموده است الاصحاب  
فلک الحمد علی انما انقذت لنا من الاصلح  
منقذنا به من غزو النصار و یمنک ثمان من طلب  
الافوات و وقیتنا فی من طوارق الاقام اصحابنا  
واصبحت الاکثر کلما یجئک الله سعاد  
عنا و ارجنا و انما یثبث فی کل واحد منکم  
سائتة و یثبث کلهم و یقید و یثابح و یثابح  
فی الصلوة و یثابح علی کتبک تحت الطریقی ثانی  
 شکافتن است و در از ازل خلق اصحاب است که روشنی صبح  
 در طاعت شب می بر خیزد و بهر که اگر در کوی طاعت شب شکافتن  
 شده و روشنی صبح می بر خیزد است و صبح بر او شمع است  
 یکی صبح کاتب که آن را صبح مستطیل مانند دم که که  
 در طول افق است نه در عرض و باین سبب مستطیل و در  
 ارجحان نیز میگویند و دیگر صبح صاف که آنرا صبح مستطیل  
 میگویند که پهن شده است و عرض افق را گرفته است که آنرا  
 در روز در شرح بآن صبح صادق منوط است و در از ارجحان

در طاعت شب شکافتن

شکافتن صبح معنی در نیست و سبب آنکه صبح اول وقت است  
 و از افق در تعلق است در کتب سوره باینکه مذکور است و  
 مستطیل آنرا باینکه افق را که درین مقام که در آن است و در  
 که در آن است و صبح معنی افق است و در آن است و در آن است  
 است و مطالب جمیع مطالب است که در صبح می باشد و در  
 و اوقات جمیع اوقات است و در آن است و در آن است  
 است و در آن است و در آن است و در آن است و در آن است  
 می آید و سبب آنکه معنی آن مذکور شده است و در آن است  
 در آن است و در آن است و در آن است و در آن است و در آن است  
 حال آنکه در آن است و در آن است و در آن است و در آن است  
 این دعا را بخواند و در آن است و در آن است و در آن است  
 در وقت شب و در آن است و در آن است و در آن است و در آن است  
 است و در آن است و در آن است و در آن است و در آن است  
 علم نیز از او نشانه شده و معنی اول آن است که در آن است  
 بهر صبح بخواند و در آن است و در آن است و در آن است و در آن است  
 است و این دعا را بخواند و در آن است و در آن است و در آن است  
 باینکه او را بخواند و در آن است و در آن است و در آن است و در آن است  
 که در آن است و در آن است و در آن است و در آن است و در آن است  
 بهر صبح بخواند و در آن است و در آن است و در آن است و در آن است  
 بخواند و در آن است و در آن است و در آن است و در آن است و در آن است  
 سفلی از او در وقت شب بخواند و در آن است و در آن است و در آن است



یعنی پرکنده کردن است پس او را بخت است  
 فی کل واحد منها آنست که هر چیزی که در آسمان  
 زمین پراکنده کرده و مراد از پراکندن و تخریک و مقیم  
 شاخص و عالی در هوا و غنی از حرکت خاک و لکن آن  
 که اجسام باشند خود او فلکی و هوا و غنی از شاخص  
 کوکب از فلک مذکور است و در بعضی و متعین و  
 افلاک متحرک است و شاخص و لکن است که شامل  
 اجسام و غیر ذرات مثل عقول که ملائکه اند و جن  
 شیاطین باشد و این شصت که در تفصیل ما  
 بحث مذکور شده در بعضی است از مرتبه است و  
 در بعضی شوش کمالی و جلاله است و لکن آنست که  
 مستانغ باشد بخت است و اگر حالت  
 باشد چون بر ظاهر اسمیه است یا را بطور او  
 بفرجه پس در قدرت و ضعف جایز است مثل گفته  
 فقه الی فی یا مقدر است بعضی باطنی و بعضی با قدر  
 مقدر و شاخص است از شوش و بعضی زرق و حرکت  
 نمودن است از بعضی بعضی با قدرت و بعضی است  
 علو بعضی بلند شدن و بعضی می بود و علی علن

و در بعضی که آشکار و ظاهر شد و لکن بعضی کافیه  
 معنی است که در ستر و پوشش است و اگر لکن بعضی کافیه  
 چنانچه در شوش این ادریس است شقی است از کشتن الشی  
 آن ستر که چنانچه جوهری است یا در حال شکر است که  
 بمعدل باطنی است یا از کون میسر بود از بعضی که است که  
 آن شیا و پس لکن بر قدر او او در اصل است در بعضی  
 لکن جمع شوش و کفعمی بل لکن بطن را در بعضی  
 پریشان شد و شری چنانچه مقدر است بیان کرده اند بعضی  
 خاک مرصفت خاک و صاحب و طوبی و طبعات زمین  
 صاحب قاصد نیز مولد ایر معنی است پس خلاصه معنی این  
 کلام نیز آنست که خدایا پس از برای آن جمیع حمد را از آنکه  
 روشنی بیج از تاریکی شکافند و اشع داده مارا بر روی روز  
 که طلب لطف و طاعت کنیم و به حرکت کنیم و در او چنان  
 ساختار را به آنکه طلب قوت را کنیم و بکار داشته مارا از روز  
 از خدایا و امانات زمان در خلوت و وقت صلح کنیم و جمیع حمد را  
 از اجسام و غیر آن همه در خلوت و وقت میهندند با تمام آنست  
 آسمان آن چیزها را اجسام و غیر آن همه در خلوت و وقت  
 و آنچه تو پراکنده کردی در آسمان از سپهرها و ملائکه و جن شیاطین

کمال  
 در بعضی







که در وقت گواهی بافعال خوب یا بد ما خواهد بود اگر این  
 روز را حسن کنیم این روز را درج بار نیکی و بدی خواهد  
 و اگر بد کنیم درین روز از ما جدا خواهد شد و بدت ما خواهد کرد  
اللهم صل علی محمد و آل محمد  
مصابحتهم و اغضنا من سوء مغابرتهم  
یا زکات کعبه جبره او اوقات صغیره او کبیره  
و اجزل لنا فیه الحسنات و اخلنا فیه من  
السَّيِّئَات و املا لنا ما یف طریقه حسنات  
و شکر او اجر او ذخرا و رضا و احسانا  
اللهم یدبر علی الدوام الکاتبین مؤمنین و املا  
لنا من حسناتنا حقا یقنا و لا تخترنا عداونا  
یسوء افعالنا اللهم اجعل لنا فی کل ساعه  
من ساعاته خطا من عبادک و نصیبا  
من شکرک و شاهد صدقک و یقینک  
 عصمت منی بخاک و شرف منی بچهره منی بپوشش منی  
 پشتر منی آن که حق الناس متعلق شد مثل کفن یا زخم  
 زدن یا مال کس کردن و مانند آن اطلاق میکنند و اگر از

لک

کس کردن است و پشتر و کسب کنان اطلاق کنند و کسب کنان  
 و صغیره را معانی بسیار گفته اند چنانچه در کتب فقهیه و عقاید  
 و ظاهر این است از زینت معابد که مراد از صغیره و کبیره آن  
 است که چون الله شهادت علی شیء و اجزالی از قول و غیر آن گفته اند  
 یعنی قبر بسیار پس از آن میسر که در آن و عظیم نوران است و اخراج  
 برستی قابل ساختن است و ملائکه بسیار حق است و مراد از خود  
 از شیخام اجر و جبره و آخرت مثل عادت عباد و شیخام  
 آسان ساختن است و کرام جمع کرام است و مانند جمیع کائنات  
 و در ادب شیخام طایفه اند که مادی اعمال بندگان را می گویند  
 یعنی قریب بودن بنده است بخدمت خود پادشاه اهل لفت و نفوذ  
 مشفق است از این بگویند و نمیکند که از هر چه قریب تر از حق و بار  
 بر آدمی زاد و بعضی گویند مشفق است از آن بگویند جمع کرام و کرام  
 خرمین است که شرافت که بر پشت چادر ایام از نزد نبی خدا  
 بار که حیوانات بار میکنند چو قوت باریت که بر پشت آدمی  
 حل کرده اند و شیخام کلل است که مراد از مؤلف نقل و باریت  
 یا خدمت قوت و زرق باشد پس ملائکه و شیخام اللهم یسرها  
 که خدا باریت کن بر ملائکه که است جمیع اعمال اند نقل اعمال  
 یا خدا بنمایه کرد که هیچ نفی بر این مرتبه نشود و باریت کسب  
 که این را باید کرد با عدم حصول تقصیر و ضرر یا عمل اعمال

در کتب فقهیه



و اگر کنان باشد که این را از نیت آن کنان باشد  
و تعذیب انقی نیست یا در آنست که آن کنان بران شکسته  
که کاین اعمال اند و در وقت و در آن که هر چه بود و در آن  
وقت تا باین وقت آن ملائکه اند و در نیت آن اعمال هر چه  
در وقت و در آنست که در آن اعمال تا باین وقت و در آن برای  
حکایت و آنهایی اعمال را در آن کنان را بر این عملها تا باین  
ملائکه که این خدایا بگویند از برای او که حق است این  
روز ببرد از خداوندی تو از روز و روز و مانند آن یا هر چه  
طاعت بندگان تو از این و از این و از این و از این و از این  
راست گوید از این و از این و از این و از این و از این  
عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَآخِطْنَا بِكَ يَا مُحَمَّدُ يَا مُحَمَّدُ  
عَلَى آيَاتِهِ وَآيَاتِهِ وَآيَاتِهِ وَآيَاتِهِ وَآيَاتِهِ  
حِفْظًا عَامًّا سَخِيحًا كَظَاهِدٍ إِلَى طَاعَتِكَ  
سَخِيحًا كَظَاهِدٍ إِلَى طَاعَتِكَ  
وَرَفَقْنَا بِبُيُوتِنَا هَذَا وَلَيْتَانَا هَذَا وَفِي جَمِيعِ  
آيَاتِنَا لَا سِعْمًا إِلَّا الْحَيُّ وَهُوَ الْعَزِيزُ الشَّهِيدُ  
الْقَدِيمُ وَالْجَانِبُ الْبَدِيعُ وَالْأَمْرُ  
لَهُ وَفِي الشَّيْءِ عَنِ الْمَلِكِ وَجَاهُ طَاعَةِ الْأَعْلَى  
وَالْأَعْلَى بِالْجَلِيلِ وَآذِلَالَهُ وَفِي الْحَقِّ وَ

بسم الله الرحمن الرحيم

و اگر کنان باشد که این را از نیت آن کنان باشد  
و تعذیب انقی نیست یا در آنست که آن کنان بران شکسته  
که کاین اعمال اند و در وقت و در آن که هر چه بود و در آن  
وقت تا باین وقت آن ملائکه اند و در نیت آن اعمال هر چه  
در وقت و در آنست که در آن اعمال تا باین وقت و در آن برای  
حکایت و آنهایی اعمال را در آن کنان را بر این عملها تا باین  
ملائکه که این خدایا بگویند از برای او که حق است این  
روز ببرد از خداوندی تو از روز و روز و مانند آن یا هر چه  
طاعت بندگان تو از این و از این و از این و از این و از این  
راست گوید از این و از این و از این و از این و از این  
عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَآخِطْنَا بِكَ يَا مُحَمَّدُ يَا مُحَمَّدُ  
عَلَى آيَاتِهِ وَآيَاتِهِ وَآيَاتِهِ وَآيَاتِهِ وَآيَاتِهِ  
حِفْظًا عَامًّا سَخِيحًا كَظَاهِدٍ إِلَى طَاعَتِكَ  
سَخِيحًا كَظَاهِدٍ إِلَى طَاعَتِكَ  
وَرَفَقْنَا بِبُيُوتِنَا هَذَا وَلَيْتَانَا هَذَا وَفِي جَمِيعِ  
آيَاتِنَا لَا سِعْمًا إِلَّا الْحَيُّ وَهُوَ الْعَزِيزُ الشَّهِيدُ  
الْقَدِيمُ وَالْجَانِبُ الْبَدِيعُ وَالْأَمْرُ  
لَهُ وَفِي الشَّيْءِ عَنِ الْمَلِكِ وَجَاهُ طَاعَةِ الْأَعْلَى  
وَالْأَعْلَى بِالْجَلِيلِ وَآذِلَالَهُ وَفِي الْحَقِّ وَ



و اعزاز و ارشاد الضال و معاونه <sup>الضعيف</sup>  
و اذراك الحق <sup>الضعيف</sup> ايدي جمع يد يعني دست  
و مراد از اين ايدنيان مستحقان ماست و بنا بر  
آنچه در بحث پيش آيد است برست بر آنچه حقيقه آن را  
بلفظ <sup>الضعيف</sup> لا يدعي تميز کند نه آنچه بجانب راست يا چپ  
ميل داشته باشد و از كلام مرشدي ظاهر ميشود که مقصود  
از اين ايدني است که در جانب برابر آيد مطلقا در حالت  
راست و دست چپ خواه موازنه حقيقه باشد يا ميل بجانب  
راست يا چپ کرده باشد پس مني من چنين ايدنيان است که از  
جانب پيش روي و برابر شام و خلف جانب پشت برست  
ايمان بجمع مخزنه جمع ميم است يعني دست راست و شاميل مخزنه  
بگيرد مني دست چپ و نواحي جمع ناچه يعني جانب و طرف  
عام مني نگاه دارند دست و پا دي مني راه راست نمانده و  
مستقل از اصل خود بغير تفريق است و درين هنگام <sup>الضعيف</sup> نصف  
خواب بود چي اين حفظ الهي را در درگاه استمال نموده است  
بجست جفت و قرب الهي و اگر گسود چي چي در اين ايدني  
حال خواهد بود و از ناد و احفظ يدي حفظ کن بار را در حالتی که

که مستقال کنیم جفت و قرب را و احفظ يدي جفت کن افاده  
مستقل است بظاهر يا مستقل و مراد از جفت کمال است مقصود  
بالذات چون مراد است نه بالعرض چون نماز و روزه که از افعال  
ميگویند و از غير تفريق است که مقصود است بالذات رفع او  
چون مني بدست برادر و کار نه بالعرض چون شرب و زنا و  
لواط که آن را از گویند و بعبه نیست که مراد از کمال افعال  
سمن نافع با و از عیال نه بجمع رفع عز باشد و مراد از جفت  
ترک کردن است و مني جمع سمن است یعنی نیکو میگویند  
و باین سبب بیان ماعون ۳۳ خذوا زینکم که نه نیکو میگویند  
برست و طایفه پیغمبر یا مالک مداریان بریده است و جمع  
جمع جفت است یعنی آنکه زیاده باشند در دین آنکه نموده است  
و خصل درو مثل آنکه ترستی را با اذان و قات بگذراند  
و مراد از معروف و احبست و از ذکر ۱۴ است و مراد  
از حفظ حفظ است از وضع جوان و باین سبب نافع را حفظ  
میگویند چي دیوار نافع حفظ میکنند را از آنکه سید و او را  
بموزند و انتفاع بها و مراد چي چي درین اصل است مني کم  
کردن و بقا و جمع چي چي درین اصل است مني کم  
و از لای مني خواگاران است و راست و مني راه راست نموان است و مني  
ضال گاه است و مني اراک اراکین و اراکین است و اراکین  
و مطلق است که استفاده کند و مراد از مني چي چي درین  
برگردد چي چي بهم بند و موزند بر مني کلام شریف است که

و اعزاز و ارشاد الضال و معاونه

و اعزاز و ارشاد الضال و معاونه



که خدا یا صلوات بفرست بر محمد و آل او و مقرر ما را از  
جانب پشتمانی روی ما را از جانب پیش او از جانب راست  
راست ما را از جانب چپ ما را از چپ ما را از جانب چپ  
و اطراف ما حفظی که نگاه دارد آن حفظ الهی ما را از آن  
توان حفظ الهی راه رات ناید ما را از سوی طاعت تو که توان  
آن حفظ را تو بخت کوشی و بخت خودت کنی خدا یا صلوات  
بفرست بر محمد و آل او و بنویس که ما را درین روزیم و درین  
و در هیچ روزی ما بخت استیلا تو بر ما نیست و تو که تو که  
جمله بخت پروردگار تو کنی است و تو که بختی تو بختی  
ستندی و طاعتی پیوسته است علیه السلام و در هیچ  
از بختی که خلافت نیست پیوسته است علیه السلام و در هیچ  
از خواج و در حفظ کردن اسلام و کم کردن باطن دشمنان  
او و یاری نمودن حق و عزت او در راه رات او درین  
که او و یاری نمودن حقیقت او و یاری نمودن او و حفظ  
که مستغفار کند و یاری نمودن علیه السلام **صلی علی محمد و آل**  
**آله و ابیعلیه ائمه** پیوسته است علیه السلام و افضل صایه  
**صحبنا** و غیر وقت ظلمتانی را جعلت ائمه  
من علی اللیل و النهار من جملة خلقک  
**اشکون لیا ازلت من نعمک و افقهم بما**  
**شرعت من شرائعک** فان تقمهم عما حدثت

**من نعمک اللهم** انی اشهدک و کنی بک شهید  
و اشهدک و اسماء و کنی بک و کنی بک  
بیت لیلک و سایر خلقک فی یوم هذا و سا  
عنی خلقک و لیلک و کنی بک و کنی بک  
**اللهم انشاء الله** لا اله الا انت فاعلم بالقسط  
عدلی علی العالم الخیر و عدت بالیاد مالک الیک  
اسمهم بالحق و ان عبدک و رسولک  
و خیرک من خلقک خلقه ربنا لیک فاذا  
طوارق منة بالنجم کینه منصح لقا ائمت  
بیت منیر که صاحب من برکت زمانه و یوم  
و عهد منیر که رسیدن است و ظلمت از ظلمت  
شست و وجهی در صحاح یکدیگر ظلمات عمل که  
ظلمت اذا اعلت بالنداء و کنی بک لیل یاری که در روز  
کردم و در شب بر صحنی غرق ظلمتانی است که این  
بهترین وقتی است که در روز و شب اعمال کنیم و بخاطر  
نافع مغیری است که ظلمت شست و ازلت من نعمک  
مقام است که در روز و شب آن با کرب و دشمنی را بکنیم  
بر خود و ما را از ارضی که شست و از ارضی که شست و  
و تقدیر الهی و اشکون و التوم و ارمون و خیر و خیر



اصل است بر اینست که مضمون بدو پنج حرفی یا با کمال  
واجب است و اگر چه در این چند کلمه این ادب است معلومند  
ازین و اول این لغت است و در هر کلمه است این  
یعنی قرار داد بر لغت و احکام دین و وقف بجهت دیگران  
است و در آنرا وقف در مقام است که در آنجا که  
پیشتر از این مصلحتی حبس و نگاه دارم لغت در آن  
کنان که موقوف را از آن رسانیده و منع نموده و مخدوم  
رسانیدند و اینها و اینها که در آنست و در اینها که  
و اسکا که اینها که در آنست و در اینها که  
مانده طرف پس اینها که در آنست و در اینها که  
توهم باطل نموده است مستور اسم مکان است که از اینها که  
پس مستور مکان است که در آنست و در اینها که  
و در آنست که از اینها که در آنست و در اینها که  
عالم خلقت است که در آنست و در اینها که  
عبد بند است که در آنست و در اینها که  
عبد الله است که در آنست و در اینها که  
چه اول نسبتی است میان اینها که در آنست و در اینها که  
پس صفا است که در آنست و در اینها که  
از نسبت دوم و بیشتر که در آنست و در اینها که

توضیح

بعضی نیز صحیح و در آنست و در اینها که  
نسبت است از قبیل بعضی چیز را بر اینها که  
که چیزی را بر اینها که در آنست و در اینها که  
نماست را بر و در آنست و در اینها که  
بعضی نیز بر اینها که در آنست و در اینها که  
و آنرا و دیگران را بر اینها که در آنست و در اینها که  
روز و شب که در آنست و در اینها که  
از اینها که در آنست و در اینها که  
افکندیم و دیگران را بر اینها که در آنست و در اینها که  
و در اینها که در آنست و در اینها که  
بسیار و بیشتر از اینها که در آنست و در اینها که  
و در آنست که در آنست و در اینها که  
و در آنست که در آنست و در اینها که  
است خدا یا که در آنست و در اینها که  
آسمان را از زمین را بر اینها که در آنست و در اینها که  
باقی موقوفات که در آنست و در اینها که  
که در آنست و در اینها که  
که در آنست و در اینها که

توضیح



بر عبادت حکم یکی مهربانی هیچ بندگان مالک این مخلوقات نیست  
نزدای مهربانی هیچ مخلوقات و کوهایی سیدم که صلی الله علیه و آله  
و سلم بنده با خدایت و پیغمبرت و برزیده توست  
خلق تو بر کوش او بار کرده پیغمبری تو را بر این پیغمبر گزین  
انتش بر رویا ملکای آواره و امیر کرده او را که نصیبش  
انتش را بر نصیبی که بر وجه کامل انتش را اللهم  
صل علی محمد و آل محمد صلیت علی احد  
مخلوقات و احد ما افضل و اکرم ما جرت احدا  
من انبیایک عند امتهم انک انت المثلان با  
نجیم العارف العظیم و انت احکم من کل  
رجیم فصل علی محمد و آل الطیبین الطاهرات  
الاخیار الاخشبین در تناسیع بدل گزینان است  
یعنی صلوات بر پیغمبر و آل نبوت مندر صلوات که تا ترشد صلوات  
و که بر این خست و رسیده و در شب که در میقام صلوات  
بر مهربانی در صلوات که اللهم صل علی محمد و آل محمد  
علی ابراهیم و آل ابراهیم که خندین بخت را مذکور است

کاتم بر ال کز بوده شد و در نیست چرخه در پیغام اتم است  
از صلوات اینها بر این و آن اتم بر صلوات غیرش با فضل  
ای آید صلوات بر اینها چنانکه اتم است از صلوات اینها  
اما غیرش با فضل نیست اگر چه غیرش با اینها با فضل بر شیب  
نصف شد از شیب در فضل اینها را با اینها از اتم است  
در وقت تعادل این دعا میان این پیغمبر حضرت استادی است  
و العبد المشرقیه استادی که یما الله الذی قد علیه نزلت بینه  
مذکور شد و است و کتبه و نویسه مذکور شد ابراهیم و آل ابراهیم  
باز و کامل است و بعد از اعداد از ابراهیم و آل ابراهیم  
یا هر که بعد از اتم است میگوید بخوان باشد و این سخن خلاف است  
و اما همین ادوات و در از زبانه بندگان و توان درگاه  
اندوستان عید با اتم است و شوی از است بوی عطا و شرف  
ببین نظم و در حبس و طاعت و کتب ریح و طاعت و شرف  
و بخلاف بوی بر بوی نیکو و بر کین و بر این  
ایک است یعنی انکه بخاست بر کین و بر این  
است از خدا یا صلوات نبوت و شرف و آل و شرف از اتم است  
و شادی بر هر یک از خلق تو و در جگر پیغمبر و آل ابراهیم  
بر یکا از بندگان محبت تو و در از ابراهیم و آل ابراهیم

در این  
صورت



که با او است از جانب تو میگویم و بهتر از آنچه خدا را داده هر کس  
بیشتر از سبیل حق بدست آورد یا بخشنده بندگان کرد که  
مستدش از هر است پیش نهد آن غنیمت هم تو از هیچ بانی  
بیشتر بر صفات نبوت بر محمد رال و که میگوید پسند  
انفال اند و پاک اند از آن مان و برگزیده تواند و نجابت  
ایشان از جمیع بندگان پیشتر **و کان من ربنا فیهم**  
**از اعوذ لله من عتبه او خزلت مبه**  
**مکله و عند الکرم** هر کسی است از منم که چون  
داند و پس هر حادثه است که با او اندوه باشد و از میان  
هم و تم بگذرد و کرده اند مشهور است که اگر کسی بخواهد  
سعد و نباشد یا آنکه کلا فی آن مقدر و نباشد مثل نذر است  
آنها هم میگویند و اگر سبب باشد یا کلا فی آن ممکن باشد  
چون کثرت و دفع آن را نمیکویند و بلکه مشتق است از  
ایلام یعنی تزلزل پس بد معنی حادثه است از حوادث دنیا  
که نازل می شود بر خلق و انعام را بسیار اطلاق میکنند  
مستحق فدا که گاهی بکشد و نزدیک است که از او صادر شود اما  
هست و صادر نشده باشد و بتمام این معنی هم از لغت و کلام  
یعنی انزال است پس کسی این کلام شریف که بعد از دعا  
امام علیه السلام هرگاه عارض باشد او را اوی که باعث

در حدیث

در حدیث

که هم در دل گریه او می شود یا حادثه عظیمی او را رسیده  
در وقت اضطرار یا در وقت بزرگش از روی غم  
**یا من عند الله و انک لم یکن عند الخیر**  
**روح القدس ذلک بعد ذلک الصغیر و**  
**کثیر الطول و الاستیاب و جوی یقصد ذلک**  
**القضاء و مضت علی اذن الله الاشیا و**  
**مشیات ذلک قولک مؤثره و اذ ذلک**  
**ذولک ذلک مؤثره و اذ ذلک**  
**انت الموفق فی الامارات و انک فیها الانا و انت**  
**و لا یستحق منها الا الشرف و قد نزل**  
**ساکن کما یونی تله و الذی ساعد**  
**بطول حاکم حل می شود است و عقد جمع**  
**بسی که و کار جمع کرده است و نشاء مستحق است**  
**قائم است بر میان ساحت و در وقت نه غیب**  
**و در بعضی بر نه است و شد اید جمع شد بدیع یعنی هر چه**  
**سخت و شاد و الناس یعنی طلب که در وقت و عراج مستحق**  
**یعنی برین وقت و روح یعنی روح و شکیلا است و ان**  
**روح یا نیست و ذلک مستحق ذلک یعنی حواس و**



جمع صفت بمی از خواهر نسبت بمی رسید بسبب  
جفت است و هفت جمع است و او را اصل می گویند  
و مراد از و غیرت که با و متوصل شود در حصول مطلوب  
چنانچه بر همان متوصل نگارای شود و صفت مشتق است  
از نفس یعنی جاری بودن و مشتق بیابنده و بهر چه  
آمده است بمی اراده است و اصل نسخ صفت بهر دو متوصل  
اند و موهبت مشتق است از این که از او گرفته اند یعنی بول  
کردن پس مقصود است که جمیع مخلوقات به نفس اراده  
بر آوردگارند اگر قوی از حد در قبول از او کرده در  
جمیع احوال که ایشان دارد و بشود تابع قضا و قدر الهی اند  
بی آنکه قوی از برادر کار ایشان که در زمان بر او است  
بجای غلامان نسبت بوالی که با او حکم سوا بی و آقا یا  
خود مجرد اراده بوالی نمیکند تا قوی از امر الهی بایشان رسد  
و امری از ایشان صادر شود و غیر در شیء را جمع است به شیء  
و از چهار صفت بهر شدن است و هفت است که سوا  
معنی آن مذکور شد و دو غیر تنها را جمع و هفت است  
و هفت و هفت و الکشاف میسر ظرف و کنه است  
و یکی بمی مشتق است از یکی بمی نواز شدن  
و فعل بودن و یا بسبب آره که می که از شیء خارج

باشد میگویند مقید گوشت یعنی بختیاری یا لایق است  
و آره که در میتوان رفت و صحاح مذکور است و رنگه  
فایده ای رنگه که این عشق علی فعل و قضا علی معنی پس است  
که زل شده است برین ای برادر کار آفرینی که در شمار  
شده برین فعل و بر آن که آن حاد و این می باشد و در غرض  
بدل کار و نیز بهر مدد و در که از باب فعل و فعل است  
بمنزل است و مراد از فعلی جمله فعلی که در اصل او  
در نسخ کفنی بدل فعلی بهر معنی بعد از معنی چنانچه در معانی  
صباح معنی او را مذکور است و قیم پس خلاصه معنی این کلام غیرت است  
ای آن کسی که شود و میشود و عمل میشود و بسبب که هر ما که در این  
و این کسی که شکی می باید و فرزند است و میشود بسبب خود می بینی  
حادثه ای سخت شود و ای کسی که طلب کرده و خود را بر این  
و شود و یا بسبب این که خود را در وقت آن اطاعت کرده و شود  
بجست قدرت تو ای پروردگار ای صوب و در کار بسبب معنی لطف  
و علم تو بطایف شیء بهر سبب بهر معنی سبب اللفظ الهی  
بنظم کامل او سیدنا زید بسبب معنی غیرت و اندیشه و جرات  
و رو آن شد است بر وفق اراده جمیع مخلوقات پس مخلوقات  
به اراده و خود آتش قوی آن کلامی از تو صادر شود و در غرض

فعل

و این کلام را در این کتاب



و زمان در از سر تو اند و بار آورده تو ای ملک و این را گویی  
 بقول ممنوع بشوند در قضا و قدر بخلاف علایان اهل محکم  
 امکان نمیکند ضرایب تو ای که خوانده میشود و در مقام عظیم که موجب  
 هم در دیگر میشود تا آن غرض و دلگیری را از غم کنی و تو بی نیاز چنان  
 کنی که بخواهی تو نمیکند در دعا و در نماز و غیر دنیا و دنیا نیست مگر  
 آنچه تو دفع کنی و گوشه نمیشود از آن حادثه و حاجات و غیره که آنچه  
 نمیکند که و زایل سازی و تحقیق که نازل شده است از آن  
 حادثه بسوی من ای پروردگار مخلوقات حادثه که در پیش تو است  
 حل ثقل آن و طاعت بر پشت آن ندارم و نازل شده است  
 بر سر من حادثه که عاجز کرده است مرا حمل آن و ثقل آن حادثه  
 من بر سر من شده است و بگذراند او هر که علی  
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
وَجَعَلْنَاكَ إِذَا فَلَامُصَدْرُ لِمَا أَوْكَدَ  
فَلَاصَارُكَ لِمَا وَجَعَلْنَاكَ فَلَاصَارُكَ لِمَا أَغْلَقْتَ  
مُغْلِقُ لِمَا فَخَفْتَ وَكَأَنَّ لِمَا عَسَرَ وَكَأَنَّ لِمَا  
لَمْ تَخْذَلْ فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَافْتَحْ لِي بَابَ  
بَابِ الْفَتْحِ بِطَوْلِكَ وَكَأَنَّ لِمَا عَسَرَ سُلْطَانُ  
الْفَتْحِ بِجَوْلِكَ وَافْتَحْ لِي حُسْنَ الظَّرْفِ فِيمَا سَأَلْتُ  
وَأَدْفِنْ حَلَاوَةَ الْأَمْرِ فِيمَا سَأَلْتُ وَحَبِّ

حد اکثر

لِي مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً وَمِنْ جَاهِلِيَّاتِ  
وَأَجْعَلْ لِي مِنْ عَمَلِكَ خَيْرَ جَوَاسِعَ  
 ای خداوند من را از رحمت تو و از جویبارهای رحمت تو  
 و نقص است و سلطان یعنی لطافت و پاکی است و تو چه بگویی  
 برابر روی کسی و اداشتن است و مراد از در به تمام این  
 که ای پروردگار تو این مکروه و حادثه را بپادشاهیت بر آورده  
 من گوشه و مستور کن یافته و بعد از شش است از خداوندی بر گردا  
 و مراد از مراد در از زشت حاضر ساختن حادثه و مکروه است  
 و صرف به معنی برگردانیدن است و فتح به معنی کشیدن و اغلای  
 و غیره یعنی آسان کردن و غلبه به معنی زخمی کردن است و لغت  
 به معنی یاری کردن و خدایان یعنی خوار کردن است و طول کشیدن  
 احسان و تداوم و قدرت و تحول یعنی قوت و تحول  
 تحویل و انتقال ساختن هم آمده و آنرا که معنی رسانیدن  
 یعنی چنانچه میدن است و صنعت یعنی احسان است و فتح به معنی کشیدن  
 یعنی چیزی که پشت و زخمی به هم در خشی است و زایل یعنی  
 سر و شتاب پس جی یعنی بر شتاب پس پس خلاصه معنی تمام  
 شریف آنکه بفرست تو ای پروردگار این حادثه و مکروه این را  
 نزد من حاضر ساخته و سرسری آورده و بپادشاهیت این

نید اکثر

بسم الله الرحمن الرحيم



این حدیث در حدیث دیگرین که آمده پس نیست از تو که  
 آنچه تو بر کسی پوری و کسی نیست که باز دارد آنچه بر کسی نیست  
 و کسی نیست که از تو که آنرا که تو از او گرفته و کسی نیست  
 تو که یاری گشت کسی را که تو از او گرفته پس صلوات بر محمد و آل او  
 و کشت بخت من یاری پروردگار و در کجاست یا فریاد و کجاست یا فریاد  
 و قدرت و بیک از من قدرت و تسلط دل گیری و اندوه را بیک  
 با بسبب آنکه در استغفار سازی از دلگیری و اندوه بسبب آنکه  
 پس من آنکه خوب نظر و تامل کنم و راست گویم که این که  
 حادثه است در صحت من در این حادثه باشد و من ندانم که  
 صحت در این است و بخت من در این است احسان درین صحت که از  
 تو برآید که در دست من چنان شود که تکی حادثه را بر این است  
 بدل کنی و بخت من من از جانب خودت اندر من و در این  
 شوم این اندوه و حادثه بر روی و سرست نام و کلام  
یا ارحم الراحمین عن نوحا صدق فضلك وامتنع  
سنتك فقد ضقت لما نزلك يا رب  
عالمات بحملنا حدث علي هذا  
وانت القادر على كل شيء ما نزلت به وخرج  
وقعت فيه فافعل بي ذلك وان لم

بسم الله الرحمن الرحيم

استجبت لك يا ذا العرش العظيم  
 استقامت یعنی صاحب گردانده شدن است و تقابل با محبت  
 از عهده یعنی حقانیت کردن و دریت حرمت و الهام  
 از حق بدست و تقاضای حق و جبر و در حق  
 و حق است یعنی من اجب است و حق است و این در حق  
 دارد و بدل سنتك و من چنانست و در حق است و بیک  
 صفتك اما از دعا هرگاه طاعت جل و اوقات را و  
 نه است با پیش من ارادام علیه السلام از قد ضقت  
 لما نزل بي يا رب ذرعا انت كراي پروردگار است  
 و واقع گردید من آنکه است و فلک شده است یعنی طاعت این  
 و اموال و ثروت من اندام و فلک است از خودنا من حدیث  
 اسو و ملت یا تمیزت از نادانان و کثرت یعنی دفع نوزاد  
 کشدن شکل است و منی بلعیم میم در سر من یعنی مبتلی شد این  
 پس مراد از ما نیست یا رب است که مبتلی شد بان و مراد از  
 فلک آن شده و در حق است و در کور شد و در حق است و در حق  
 فلک و مراد از مرش اگر مرش جمالی باشد و در حق است  
 میکند فلک من است که در فلک الهام فلک الهام میگویند



میں نے

استفاده بهیچان آورده است و کمالی

2

سید احمد علی







و افعال سوره ابرو و ثواب بسیار کند و در شماره و عدد آن  
در آورد پس اورا این ابرو و این ثواب بدهد و عبادت  
اعتبار را درین احادیث با یکی دیگر نشمارد نموده اند  
پس ازین ظاهر شد که طاعت را می باید که مؤمن عظیم باشد  
و در شمار طاعات و عبادات سوره ابرو و ثواب را آورده این  
سوره بخوبی بخواند آن که سابقا ذکر شد و از کلام امام  
علیه السلام منع از بیعت ظاهر می شد و حضرت تاج و مولای الهی العلم  
الرحمن است که در کتب نهاده و الله عز وجل علی ما یشره  
و در وقت نماز این سوره را در آخر نماز یا بعد از آن  
اشکال و از بدعتش که عبادت طاعت که نسبتی در طاعت  
بنده و پروردگار و عبادت را در یکی دیگر این عبادت را بکنند  
و هم که ازین بنده و غیره تا این عبادت حقیر صادر شده است  
بجانب پروردگار عالم که دنیا و مافیها در تحت طاعت و کمال او  
از نظر اوست نسبت به دیگر عبادت دیگر اگر این عبادت را  
پروردگار این کمال و عظمت از بنده این عظمت عبادت را  
طلب کرده است و مطلوب و مقصود است عظیم آن که از او

در این سوره ابرو و ثواب بسیار کند و در شماره و عدد آن در آورد پس اورا این ابرو و این ثواب بدهد و عبادت اعتبار را درین احادیث با یکی دیگر نشمارد نموده اند پس ازین ظاهر شد که طاعت را می باید که مؤمن عظیم باشد و در شمار طاعات و عبادات سوره ابرو و ثواب را آورده این سوره بخوبی بخواند آن که سابقا ذکر شد و از کلام امام علیه السلام منع از بیعت ظاهر می شد و حضرت تاج و مولای الهی العلم الرحمن است که در کتب نهاده و الله عز وجل علی ما یشره و در وقت نماز این سوره را در آخر نماز یا بعد از آن اشکال و از بدعتش که عبادت طاعت که نسبتی در طاعت بنده و پروردگار و عبادت را در یکی دیگر این عبادت را بکنند و هم که ازین بنده و غیره تا این عبادت حقیر صادر شده است بجانب پروردگار عالم که دنیا و مافیها در تحت طاعت و کمال او از نظر اوست نسبت به دیگر عبادت دیگر اگر این عبادت را پروردگار این کمال و عظمت از بنده این عظمت عبادت را طلب کرده است و مطلوب و مقصود است عظیم آن که از او

عظیم مرتبه می باشد خصوصاً که از عبادت ربی است نیز میمان  
بنده و پروردگار و با اعتبار نسبت به پروردگار شرافت تمام  
در این بنده می باید که این عبادت را حقیر و صغیر را در محبت  
اولی چنانچه از کلام امام علیه السلام و درین مقام ظاهر شد و از  
دلیل های عقلی و از احادیث اهل بیت عصمت نیز ظاهر شد و گاهی  
که این عبادت را عظیم الحزب و در شمار عبادات و طاعات  
بشار و بسبب جهت عدم احتیاج را احادیث در دیگر کتب مشهوره  
و این عبادت با کلام امام علیه السلام و آن احادیث مذکوره  
مناقضه ندارند پس اشکال بالکلیه ازین و غیره از حضرت  
در شیخام و مع اشکال از بوجه دیگر بابت لطیف کرده ام  
خدا بندگان که به رجوع نمایند و عبادت حقیر را  
کمترین شستن از آنکه و بسنی بسیار مال و فرزند و جاه  
در شستن و مغافه کمترین و بسنی دارد یکی کفایت  
بصدق عبادت است که پناه بگیرم بحسب تعالی از غیبه  
پیرانی که پرالان و نو انکران و صاحب فرزند و جاه  
سکنت ندارد بسیاری مال و جاه و فرزند دنیا پس در حقیر  
عبادت کمترین احادیث و مقصود بر بقاء عمل خواهد بود و باین  
مناسبت با سبب غرضه اویم که از او به تعلیمی است



نحو پسند داشت چنانچه منیت و معنی ای که اگر بپایه میام  
 بر پروردگار از خرد کردن بصحبت پرالان و صاحبان  
 فرزند و جاسید و از تعلیم ایشان پس از انقضای بیانات گزینی  
 اضافه مصدر است بر مفعول به اسطر و با معنی نسبت بقوله  
 خواهد داشت و از راه این خوار نمودن و مراد از تعلیم  
 جماعتی که کم مال و کم فرزند و کم جاه اند بجهت و مقصود از آن  
 بطلان خوار نمودن ایشان است و سبب معنی بدیت و ولایت  
 بکردار و چنانچه بر سر اصل است و شیخ و او نیز چنانچه از این  
 ادب است بمعنی حکومت و تسلط است و مراد از مسجوت اینها  
 جماعتی اند که زیر دست ما باشند مثل غلام و نوکر و صطاع  
 بمعنی احسان بخود است و عارضه بمعنی احسان است و در معنی صطاع  
 بخرید صحت آن باید که در مامعنی صحیح باشد و تکرار لازم نیاید  
 و لغوه شد مشتق است از عطف بمعنی یاری کردن و لغت  
 دادن است و آواز دادن بعضی بمعنی داور است بمعنی  
 جمع چنانچه در مامعنی میگوید که او بمعنی مطلق که شامل  
 یقیم و قرب مطلق یا موقوفه علیها معنی باشد آمده است  
 مثل ما از برای اسم او و دوع یعنی نمیدانم که یا سلام کرد یا

و دواعی که در این آیه بمعنی مطلق جمع است مثل اسم  
 مذکور چه دواعی با سلام یکدیگر نزدیک اند چنانچه در تفهیم  
 اعانه ظالم با صفات زمیسه بقرب تمام دارد و احتمال  
 یقیم و قرب هر دو دارد و در نسخه کفنی بدل او و است  
 و معنی کلام با این شرط است و خدا را بمعنی خوار کردن است  
 و موقوف بمعنی مطلق و خطرات و در مامعنی قصد از این معنی  
 این کلام تریف آنکه خدا یا یکدیگر است که پس بپایه میام و در مامعنی  
 نمودن و معنی من در اسود و از مامعنی و برتری من و از غلبه  
 حدود و شک و از برای مبر و اضطراب و از برای مامعنی  
 از برای خلق و دشواری خلق با بندگان و از برای مامعنی  
 احوال شریعت جماع و از آنکه محبت و غیرت برین تسلط  
 داشته باشد یا آنکه من بنده و تابع حجت باشم و از تابع  
 هوا و نفس آواره بجانب باطل مثل آنکه تابع قوه شهوانیه  
 و غفیه و لذات دنیا شویم و از مخالفت کردن از راه است  
 و از خواب برفقت یا اگر سستی رطاعت بقفت از آنکه  
 فراموشیم چیزی را که باعث شقت و آزار است چنانچه در مامعنی  
 با قوس بسیار و از احتیاط باطل بر حق و از غم کردن بر گناه  
 کوچک شمران گناه بزرگ شمران طاعت و از غم کردن بر گناه  
 که پرالان و توانگران و صاحبان فرزند و جاسید باشند

در مامعنی  
 در مامعنی



و از خود ارکان سوسان که مال با زدن یا چاه بکنند  
 و از آنکه حکومت و لشکر را بدینیم و حکم هم نمایم  
 که زیرا باشند مثل ملک و نیز که مزارع و مانند آن و از  
 شکر نکران کسی که احسان تمام از در زدن باشد یا از نکران  
 کنیم طای را یا از نکران کنیم معلوم مضطرب را یا از نکران  
 کنیم و حق که زدن کسی نداشته باشیم از بعضی بگیریم یا از  
 در سبیل شرع و درین پس میسر آید آنکه علم اشتهار کنیم  
 از آن بایست یا دلیل عقل آن را بگیریم و در سبیل شرع  
 پس دلیل و علم فتوی دهیم و نفوذ بک آن تطوعی علی  
عشر احد و انت یحب با غلمانا و نقد فی اناننا  
و نفوذ بک من سوء السیرة و اختصار  
الصیغرة و ان یستخوذ علینا الشیطان  
یتکلبنا الزمان او یتکلمنا السلطان و  
نفوذ بک من تناو الالشاف من نقدان  
الکفاف شکره شکره از انطواء که مکه و طوی  
 و در تاسوس مذکور است طو کا الصیغرة بطور ما فانطواء  
 یعنی علی کرد این کا قدر او در هم چید پس چیده شد و تفسیر  
 کرد پس معنی کلام این شد که خدا یا پناه میگیریم سوار از نکران

سبیل

کلامی در بیان

پیچیده شویم بر خیاست شخصی و در دل آن خیرت نهان  
 باشد و ادوات که از انطواء و اسطوار طوی لشکر  
 امر بگیریم چنانچه در کتب گفته اند که در است یعنی آن او را  
 در دل خود پنهان در است و درش یعنی خیاست و عیب  
 و در سخن این ادیس بطور لغز اخذ میکنیم و از در  
 است پس معنی آن باشد که پناه میگیریم بر پروردگار از  
 خیاست و عیب سلاطین و سوار و اولیست و چنانچه  
 با کافرتی و معا بد هم هیچ و حرمت و توجیه اصل  
 صحیفه حرم و فتح آن را داده است اگر بگیرد باشد  
 از اعیان بضم نمره معنی آنکه ازین بجنب که عجب میسر شد  
 این کلام آن باشد که پناه میگیریم بر پروردگار از نکران  
 کنیم و عجب هم میسریم از علوهای ما و اگر نفع میسر شد از اعیان  
 عیال یعنی او را بر عیال است یا خود خواهد بود و درین  
 در با کلام با کسبیه است پس معنی این کلام بر تفسیر خواهد  
 بود که خدا یا پناه میگیریم سوار از نکران اعمال ما را بر پروردگار  
 و عجب غیر ریاست را در وقت عل است و عیال بر او است  
 بعد از فعل است و در با اران هم میسر که بر او است  
 و اخلاص او دیگر منظور باشد و عجب از آن بهر سوار که چون

بزرگوار



پروردگار را خوب متوجه کرده است این صفت را  
 بسیار مینماید و مدح یعنی دراز کشیدن است و اما آن که  
 یعنی بر زمین بنشیند و اگر هم بخوابد آنرا دراز کشیدن  
 از خواب و بیدار خود را و سپریه یعنی آنکه در دل نهان  
 گشتن و اختفای معنی فقر و ضعیف شدن است و استخوان  
 یعنی غایت بدن است و گشتن یعنی طریقت و کسبه الیه  
 رزاق را در این کسبه عادت انداخته یا زمان در بر آورده  
 و هر چه میگویند و ظاهر نور است و غیب کردن است و نهان  
 یعنی در از حق و ملاقات نمودن و اسراف معنی خرج بسیار  
 بعثت کردن است یا پنداری که راه غیر پروردگار فرج شود  
 رفعتان بگفته چون چو در خط اصل است یا بضم آن فیکر در  
 اینها در سبب آینه نیاقت است و کف ففتح کاف یعنی  
 رزقیت کیان مستور شود از خلق و او را از طب  
 منع کند و بگفت چنانچه این در سبب پند زنیست  
 از رزق که کف با او نیست و هند پس خداست یعنی این  
 است که خدا یا پناه میگردد به او از آنکه پنهان داریم در ان خویش  
 و عیب بند را و از آنکه بگشیم بعد از طاعت خود از آنکه  
 در رزقشیم از خواب و بیدار او پناه میگردد به او از آنکه در دل

تفسیر این حدیث

از بدی را پوشیده داریم از عداوت یا حسد یا کینه نبد  
 و از آنکه کنه صغیر را ضعیف و سهل و غیر شماریم و از آنکه  
 غلب آید بر او بر افعال و شیطانات و از آنکه زمان ما را  
 بیکت اندازد و روزگار ما را بر آید و از آنکه غلب و غلب  
 گشتن بر پا داشت و پناه میگردد به او از آنکه فراموش و بیا  
 ابراف و حرف مال و راه غیر پروردگار شماریم و از آنکه پنهان  
 انقدر از رزق که کف مادر سائل باشد و از استغاثه  
 طلب حق خلق سازد و بدانکه احادیث از این صفت حدیث  
 معلوم میسر در سبب بند و محمول رزق کف بسیار آورده  
 چنانچه فرمود که پیوسته علی بن ابی طالب و آنکه از خواب بیدار  
 که پاش مدد و مضایقه و بخل و در بند و بخت مدد  
 دعا که در کف این دعا او را مال فرزند بسیار بد و بعد از آنکه  
 دیگر شریف علی بن جوان با آنکه مدتی آن نشوید و سبب  
 داد و حضرت بر خود این را خواست یا در حضرت دعا کرد که  
 او را رزق و فرزند بعد کف عطا کند چون حضرت این  
 و در دعا متوجه شد که آنکه دعا بسیار مال و فرزند کرد  
 آنکه بخیل و از بد بود بدادش و حضرت رسالت پناه حضرت  
 جواب داد که چون از خواب بیداریم و دیده بودیم که  
 که در روز قیامت و در احب بسیار بوده باشد







و بصفت بزرگ کرد روز قیامت در پیشم از آنکه در  
 ارتباط و عبادت فکره پیشم و از حشرین از او ایضا  
 در دنیا و از بدی قستی و از مردم شدن از خواب از زود  
 آمدن عتاب و عذاب خدا یا صلوات بوقت بر محمد و آل  
 محمد و آل که در پناه خود در آورده از جمیع آنچه درین دنیا  
 بر حجت خود و جمیع مردم می شود من را و هیچ زمانه  
 نیز در پناه خود در آورای جسم تمام از جمیع رحمان **بسم الله الرحمن الرحیم**  
**بسم الله الرحمن الرحیم**  
**الطیّب البخیر المصلح المصلح**  
 مغفوت بنیاد و شرف است و بکلیت است از ابدال معین  
 و بزرگ است در پس من کل شریف انکه بود از صید  
 و عا و امام علیه السلام و درستی که نور بسیار است که طرب  
 او شرف که در حدای تعالی که بزرگ است عظمت او اللهم  
 صل علی محمد و آل و صلینا الی حبیبک من  
 التوبة و التنا عن کرمک من الاصل  
 علی التوبة اللطیف و منی و تقنا بطن  
 تقصیر منی و در دنیا و اوقع النقص

در این کتاب

فی

سبحها فناء و اجعل التوبة فی طوبی  
 لها بقاء و اذا همنا بحسن یومک  
 احدها عنا و یسخطک الاخر علینا  
 و لیسنا الی یلیک عننا و اوصی  
 کما یسخطک علینا غیر منی که اندیش است  
 و از آن شرف است از آن که منی در در گن و در طرب است  
 است و از آن که منی عزمت کنده در بعضی کما بعد از لفظ  
 الاخر بعضی لفظ علی التوبة و حوریه منی که است و از  
 از توفیق الی توفیق منی که است و حوریه منی که است  
 و ایستادن است و در بعضی منی که است و توفیق منی که است  
 دنیا و منی که است و توفیق منی که است و توفیق منی که است  
 او فی است که افضل توفیق است و توفیق منی که است  
 یا و او دانند آن است و بعضی از اهل بیت او است  
 منصرف نیست از منی که است و توفیق منی که است  
 ایضا پس قرار دادن ذواتی صاحب است و مراد از منی که است  
 فدا و است که دنیا و منی که است و توفیق منی که است  
 که در دنیا نیست و مراد از توفیق در عیال جودت و توفیق منی که است  
 و آن جمع منی که است و توفیق منی که است و توفیق منی که است  
 جودت و دنیا که توفیق است و توفیق منی که است

کتاب  
 ثواب

در این کتاب

در این کتاب







تکون با خالف حکمت و اصل خود را برین  
بشج تا غشاه در نوب و در خواص و پنج لام شده است و در  
آن پنج تا زنده و لام شده است برین اصل که شش است و کلمه  
معنی بازگشتن است یعنی بازگردد برین مدار و تمام نفسها  
با احتیاجش و مشار و لک و لک و لک و لک و لک و لک و لک و لک  
سنة اول و بر شش است از ضلال یعنی در میان روز و جز و آمدن  
پس مراد آنست که ای پروردگار در میان نفسها و احتیاجات  
نفس پرورن بر ای در آن دو اراه و هم در کوه و کوه و کوه  
میان نفس و هر چه او اختیار کند بقوت عیون آید که نفس  
اصل که مقتضای نفس گاه باشد بر بد و ساطع است  
و بنا بر شش بر این شش است از کلمه که کلمه بازگشتن  
پس اصل اول و لک و لک و لک و لک و لک و لک و لک و لک  
در باب عقل استقامت نمودن بر نفس سوانی نفس  
که مذکور شد و در نوب پنج شش و عیون طار به بدل و لک  
و حل نفهم حاد و محله و سکون لام و در شد و فعل امر است  
و شش است از حیله یعنی مانع شدن و اگر کسی شش باشد که مراد  
مذهب علما و امامیه و عنوان اسم عیون عیون بند و عیون  
و در فعلی خود و بر باطل است بر من پروردگار نفس

بازگردد از دنیا خستیار و اراه اول و لک و لک و لک و لک و لک و لک و لک و لک  
چون شش و در وقت و لک و لک و لک و لک و لک و لک و لک و لک  
و حصول اثر اید و حساب و رنج و مانع از جانب خود و عیون  
است مقدار (میهن) آنست که نفس از اختیار دنیا و کوه و کوه  
شرایط و حساب را که هر چه حصول توفیق باشد ایچا که مراد  
رنج کن تا انحال غیر از نفس میخواند از انحال شروع و باطل  
احتیاج نماید و غیر در اختیار او در فتنه راجع است به نفس  
و در بعضی نسخ عیون که بدل و وقت و وقت است شش از فتنه  
یعنی گاه که شش یعنی فتنه ای بعد گاه احتیاج باطل و شش  
نفسی که توفیق داده به شش ایشان را یا ایشان را به شش  
اسباب و شرایط گاه و شش با شش از گاه آن آثار شش است  
از آراء یعنی شش است چه حکم که شش است و نفس با قوه  
عیون است که اطاعت توفیق عقیده عیون که نفس با قوه  
او را بکوه و بر طبع خود را و بسبب است و توفیق شش  
و عقیده که از حکمت و توفیق است و حساب است به شش  
و فتنه عقیده را از جانب نفس که با شش است و لک و لک  
و نفس مطیع توفیق عقیده است که توفیق عیون را از آن  
سبب و بسبب توفیق توفیق عیون و عقیده که توفیق

و در بعضی نسخ عیون که بدل و وقت و وقت است شش از فتنه  
یعنی گاه که شش یعنی فتنه ای بعد گاه احتیاج باطل و شش  
نفسی که توفیق داده به شش ایشان را یا ایشان را به شش  
اسباب و شرایط گاه و شش با شش از گاه آن آثار شش است  
از آراء یعنی شش است چه حکم که شش است و نفس با قوه  
عیون است که اطاعت توفیق عقیده عیون که نفس با قوه  
او را بکوه و بر طبع خود را و بسبب است و توفیق شش  
و عقیده که از حکمت و توفیق است و حساب است به شش  
و فتنه عقیده را از جانب نفس که با شش است و لک و لک  
و نفس مطیع توفیق عقیده است که توفیق عیون را از آن  
سبب و بسبب توفیق توفیق عیون و عقیده که توفیق



قوة حیوانیه یا قوه تغذیه عذیه باشد و چون از جانب  
بجانب عالم قدس که جانب اعلی است و نفس لو آنز قوه حیوانیه  
است هرگاه در بعضی اوقات اطاعت نفس با قوه تغذیه  
عذیه کند و گاهی سر از اطاعت او ببرد و بعد از آنکه از دست او  
عاری شده خود را طاعت کند و یا بر سر او را که او نمیداند  
و در زمان مجربش در هر کس نفس شده است با همه کس که  
نمکورش و تفصیل احوال این سر و معانی ایشان را حضرت  
افضل العالیین آید الله فی العالمین بنو اوجیه المیزه و الذی یجوز  
نور الله سبحانه و شرح اشارات در بحث مقامات العالیین  
معه است و ضعف بعضی ضارچین در اصل صحت کلام است  
است به است بر آب نسی و رطوبات اخلاط یا رطوبات غریزه  
باید که چون نیکان بود عادت اند و از عدم که نیست نفس است  
آفریده اند و از عدم چیزی ضعیف تر نباشد و همچنین  
بیشتر شستی است که به یکی از امور مذکور و در وقت  
که ضعف و آهسته شده بآن باشد که آدمی در او کس ضعیف  
کوچک و کم قوت پر خلقت آدمی از ضعف می قوی بمانی  
آفریده شده است و برتریت کمال درجه در قوت هم رسانیده  
و بنیت شستی از بنا و معنی عادت نورانی و همچنین  
حقیقت و قوه هر دو یک یک معنی اند و بنا بر این که

المغنی

بن امین از حضرت امام الثقلین باجمعه صادق علیه السلام  
نقل کرده است حول معنی قبول و انشغال است از معصیت  
بسی طاعت و قوت بجهت قوه بر طاعت است و بنا بر این که  
است که در تخصیص حول حول القوه الهیه و قوه لغوی  
آن باشد که انشغال از معصیت بطاعت بدون قوت الهیه  
که باقی نماند باشد از معصیت و قوت طاعت بدون قوت  
الهی که بنده را یاری دهد بطاعت بسبب تحصیل سبب  
شرایط توفیق بیکدیگر و تأیید معنی قوت در ذات و شریک  
بنی بر راه است در شستن است و اما در نزد یک کس است  
زیادیه در خصوصیت و اخصاص است و اعمام بعضی کس است  
و مراد از ابصار قلوب یا قوتها می نظریه و علمیه است که از  
حکما بعمل نظر می گویند که تحصیل سعادت نفس با طاعت  
میشود در علم و عمل یا در تجویف است و جب دل اند که روح  
حیوانیه و قوه حیوانیه تأیید بان روح در انجالی باشند که  
حکما آن را در اذن دل میگویند که گویا این بجای چشم اند  
از برای دل پس خداوندی این حکام شریف اند که باز مکرار  
هرگاه ما اراده دو فکر داشته باشیم که یکی از انطاعت و عبادت

کرامت

علمی



و عبادت باشد که موجب خوشنودی الهی باشد و در بیان این معصیت  
باشد که موجب غضب الهی است لغزهای کثرت را که توفیق  
است با خستاری که آن لغزها نیستند که هر چه اراده نماید  
بآن خستیا بعل آورد بلکه اسباب و شرائط که باعث توفیق  
نشدند با باشد ای دقایق و موانع غیر توفیق را از آن که پس  
بدرستی که لغزهای ما اگر نه اسباب توفیق الهی با و فرمود اختیار طوف  
باطل و شر و کفر میکنند مگر آن لغزهای که توفیق را از او می کنند  
سعادتهای او را میساخته باشد و این لغزهای ما که می کنند  
و میل بر بدی و فساد می نمایند مگر آن لغزهای را که توفیق را  
نموده خدا و بیکدیگر که توفیق است که آب منی است بطوریکه  
با نسی است اما از فواید و برستی باران و توفیق کرده از آب حوری  
که آب منی باشد ابتدا از فرشتش پاک کرده پس بمیل و اشغال  
نمی توانیم کرد از آن ان سویی طاعت مگر با در توفیق تو که  
مانع باشد ما را از میل بر بدی و توفیق ندایم بر طاعت مگر  
بسبب یاری تو که ما را باین طاعت را بیک زد پس توفیق  
ده ما را بسبب توفیق تو در راه راست نگاه دار و نبات  
س زبان محفل هدایت که نسبت بدو است توفیق و بی  
پیش از خستهای الهی ما را که آن خستهای تو را می کشد  
با و توفیق است واجب الهی است از آنجایی که خلاصه است

نشد و لا تجعل الشيء سببا جوا حنا فتؤذي  
معصيتك اللهم فصل على محمد وآله  
حسان قلوبنا وحركات أعضائنا و  
لمحات أعيننا في محبات ثوابك حتى  
لا نقفنا حسنة نستحق بها  
جزاءك ولا نتي الناسية لنستحق بها  
بطا مقابلك جوارح جميع ما ردت عن عفو  
آدمی که بان که بکند و توفیق یعنی فرود شدن و چون طاعت  
کلام امام علیه السلام است که نکران هیچ عفتوی را از ما که نزد  
رود در کنه و توفیق هر آن است توفیق کند در اعضا و اعضاء  
کنه بنا برین بعضی از افاضل علماء معاصرین توفیق کردند  
که در نجاصت قلب شده است چنانچه علم معانی و بیان ملکوت  
و توفیق بگویم که هیچ احتیاج بصفت قلب نیست که طلب  
رفتار کنند در اعضاء از اسوایت که متع است عاده آنچه  
طلب الهی است آنست که شرت کن بان بنوعی رشد که اعضا  
در کنه فرودند و کنه احاطا با اعضا کند و این معنی را که  
است بر توفیق امام علیه السلام از باب تعلیم عباد بر اینست  
اسلوب دعا فرموده چه بندگان که یار است اینها و اینها



قدم

سعدی بن صلوات الله علیه جمیع فی تعریف  
و بیست و پنج مرتبه و در بعضی او از محقق است و این  
سبب است که در بعضی محقق است که از قدم آید در  
حرکت قدم و شیر را هموس میگویند چه او از قدم او در  
وقت حرکت مخفیست و درین مقام مراد از محقق  
فکر ای نفس ناطقه بقدره لطیفه علی وجه این فکر و حرکت ای  
صدای نظام غنچه و مراد از قلوب غنچه ناطقه است و  
مراد از شمع سبکی است که چشم کند برست و در بعضی  
از عین و کجاست آنست که با این است و در بعضی  
و مراد از کجاست لغت است پس خلاصه سخن کلام متریف آنکه  
مکران میگوید از اعضای ما را که غنچه و بدن ایشان در  
میباشد که در گمان و میان تو فروزند از بسیاری اند خدا را  
بعوت بر محمد و آل و دیگران فکر ای مخفی غنچه ناطقه و  
حرکت غنچه غنچه ای و مکران در زبان چندی مکرر است کنیم و  
حرکت در زبان و لغت زبانهای مادر است که باعث ثواب باشد  
تا آنکه از ماتت نشود و هیچ حسنه نیکو که بسیار است حسنه  
شویم که تو جز این نیکو با بدی و باقی نماند از این کلام  
شویم بان نامه که تو را عذاب و عتابست

در بعضی محقق است









